

هو العیسی

پوشیده نماند که این کتاب مستطاب که در مصیبت حضرت

هذا کتاب خامس ال عجا دلسوز

است در حقیقت در منشو اعناق جور است و تا کنون اشاع

در مصیبت این ملاحظ و ایلوب مرغوب برشته نظم درینا

و متن آن از افکار بدیهه مرحوم مغفور خلد آشیان حجه الاسلام حاج سید

شیخ آرائی مازندانی و حواشی آن از افکار بلیغ مرحوم حجت

مکان جدوة الانام مروج الاحکام آقایی قاسم محمد

مطهران آرائی مازندانی طباب تراهنای بیج



دل دیوان داد ای سیم
 که بیاوردی از بادی احد
 پس در دوی بیا و بیا
 هر احمد در دست ای کردگار
 زان پس از بهر آنکه بخی
 کرده اسرار ازل یعنی علی

فی تذکار المصیبه

بسم الله الرحمن الرحيم

<p> و از کون چرخ کهن گوشن ببارید آتش آه دل اهل سموات بگر تشنه گامان ره بادی عشق تمام از عدم نوحه کر صفت بستان وجود انجمنی چند بطرف چینی لاله شدند رخ داماد گل از غنچه نبی در چید شده پرمزده چو مغنم از بوی بوی </p>	<p> همه اسرار نهانی بیان جبار کشید که بلوح و قلم و دفتر و تومار کشید بر لب لعل چنان نقشه رنگار کشید صوت سرود و گل دلاله چید ببار کشید بیلی چند در او ناله صد زار کشید غنچه از مهر رخ ناله یلغار کشید که در این اثره پر کار گل از خار کشید </p>
---	--

للمعنة

باز این چه شبونست که در کار عا

(۲)
 بیفت است از آن درود هنگام
 به نیت از آن نغمه بستان
 این نام است این چنین
 بی بای تو شبان شبان
 آنکه آماره نباشد سجاده او
 سجایای سید سجاده او
 درین سینه عباد او



بیا بیا بیایم به این دشت
 بیا بیا بیایم به این دشت
 بیا بیا بیایم به این دشت
 بیا بیا بیایم به این دشت

بیا بیا بیایم به این دشت
 بیا بیا بیایم به این دشت
 بیا بیا بیایم به این دشت
 بیا بیا بیایم به این دشت

(۳)

در این دشت از این دشت
 در این دشت از این دشت
 در این دشت از این دشت
 در این دشت از این دشت

<p>باز این چه اشک آه علم زور و دین شد بقرار خاک سکون از باطن این شور عالم از چه و غوغا بری است و ز انقلاب عالمیان هم در گمان در جایگاه قدس که غم را محال است ارکان در اضطراب تر زل زل زل سر ز خنق از چه فغان تابا پیش کرد میان بر آدیان مال سر کنند</p>	<p>کز لجه اششام جهان در تلاطم است چرخ از مدار مانده ز بس سیر است روز جزا است با که بلال محرم است شور قیام گشته که اوضاع در هم است قد و میان تمام باندوده توام است پر کار غم کشیده جهان غصه پر هم است کایا اساس صبح قیامت فراهم است گویا عزای شبیل ازل سبب خاتم است</p>
<p>چون پشت دین سگته ز طیفان کربلا اسلام تو نباشده از چرخ کجدار گردیده بس سپهرشان خدنگ کین در هم شکسته چون ز جفا کشتی نجات چشم خلک ندیده بحر موج خون از</p>	<p>نور خدا و روشنی هر دو شایتن سالار کربلا و شهید جفا حسین گردون خمیده از غم سلطان کربلا ایمان بگرد رفته ز طوفان کربلا گردیده کار کرده به پیکان کربلا غرقاب خون تمامی سگان کربلا کلگون تمام دشت بیابان کربلا</p>



[illegible]

کتاب احمد چو شد

مکرمه بیکد یکفایغ دو
بیکد زور کیتی کفر و
بیکد دو چید در ا
بنیغ بیکد دو چید در این
نیز فکده اردان این
انتقامی بیکد از دشمنان
زاننده بیکد قوم کوپان
آخچه اند بر سر آل نبی
از بنی سفیان
رومان غفر

کاش آن زمان بباط جهان اثر کون شد
کاش آن زمان حجاب کستی خجسته
کاش آن زمان غروب همه مهر کائنات
کاش آن زمان شهره علم ز دینه
کاش آن زمان که شست قدم تیر بر گشاد
کاش آن زمان که قحط فرات فتد جان
کاش آن زمان که تیر ز نرود میان
کاش آن زمان که دشمنه گزینان
کاش آن زمان که نور خدا جلوه بر

۹

ای نام است ای دودمان
ای بیاید باین مصطفی
سکارکن بهمان نشان جام
روز چه بنیانی بروز آخواه
روز ما آبشیرین آخواه
حاجت جسم با ثبات نیست
شیعیان را این یک خوار
مستلاد وقتن اشتراک
آغاز

گرچه بری ز رشحه غم ذات ذوالجلال
خالی ز دانه نیست که هر دانه بالمال



این کتب را در این کتابخانه
 در روزهای پنجشنبه و شنبه
 در سال ۱۳۰۲ قمری
 در شهر تهران
 در کتابخانه
 در روزهای پنجشنبه و شنبه
 در سال ۱۳۰۲ قمری
 در شهر تهران

رحل عزاد و نوحه بکون مکان فتاد در چرخ سفلد پاس بنامحرمان فتاد چون قتلگاهه معبر کرد بیان فتاد تا چشم بکیان متن خون طمان فتاد جانی نبود شیر ملاکر نشان فتاد هر جا که بود کوهی از آسمان فتاد چندانکه نه رواق بشور و فغان فتاد بر سپهر شهید بخون رخوان فتاد از دل کشید طایر قدس از خان فتاد	کوس رحل تا که بیدار انبان فتاد تو میکده جبرئیل امین پاسبان فتاد و دوازده نهد پر دکیان بر فلک فتاد وحشت فرا گرفته تمامی کائنات هر جا که سنان و نیزه بر نکشتان فتاد هر جا که گوهر است عقیق همین شد بانگ خروش دلوله برخاست اهل کیبار و چشم بعبه ز هر در از زمان بیتاب گشت و ناله بد اخوان
---	--

کس در سرش نبود بران بعبه بتول
 ناچار و میترس گفتا که یار سول

این کشته نهاننده در خون حسین این شاه فلک که لشکر دلیر دار این شمشیر کام که عطش تافک کباب این پاره پاره تر کینه نوک سنجاب	این غزل سر بریده مور وون حسین کیبار و زود باک بشینون حسین خرگاه تشنگی زده بیرون حسین از هر گشردان شده چون حسین
---	---

این کتب را در این کتابخانه
 در روزهای پنجشنبه و شنبه
 در سال ۱۳۰۲ قمری
 در شهر تهران
 در کتابخانه
 در روزهای پنجشنبه و شنبه
 در سال ۱۳۰۲ قمری
 در شهر تهران
 در کتابخانه
 در روزهای پنجشنبه و شنبه
 در سال ۱۳۰۲ قمری
 در شهر تهران

بجایست نامی در میان
زینجا تا نیکو و نیکو
وینچ و نیکو و نیکو
نیکو و نیکو و نیکو

بجایست نامی در میان
زینجا تا نیکو و نیکو
وینچ و نیکو و نیکو
نیکو و نیکو و نیکو

این جسم نازنین که ز پیکان رخشان	ز غم از هزار دفترش افزون چشمت
این شنه فوات که از دخت آتش	از سوز جان بخرمن گردون چشمت
این پیکر طپان که زده چهره ارغوان	از دوشش تا برشس هایلون چشمت
این کشتی نجات بگرداب خون کز	سکان عرش کیره هایلون چشمت
این گل که شد شکفته ز خار جان از	پوشیده دهر حابه گلگون چشمت

پس باز بان شکوه مباد خطاب کرد
کز سوز جان نامی عالم کباب کرد

کی همدا شکسته پروبال مابین	مارا اسیر میر و میر ناسبین
اولا و مصطفی که عزیزان داور	در حیطه شد اید اهل دعا بسین
افغان سر شک خون بجهان از جان	کامد جهان نتایج خود مبتلا بسین
چون موج در ملام طوفان آرخلد	کشتی شکت خورده آل عباسین
آبی که کبرایش کند مرادش	و از منع آب تشنه سرازتن جدا بسین
ابدان خون طپان بر بخیل و بکفن	سرمای خون چکان همه بر نیزه بسین
آنر که بود تاج سر مصطفی مدام	تاج سر سنان جدا از تقا بسین
آن تن که بود خوا بگوش دامن بول	صد پاره پاره خوا بگوش کربلا بسین

آنکه نور دیش از نه بار
چون جوین ز غمش آرزو
آن چو سوز فز چنان دل
پادیده و جیب نامان بول
آن خیل اندوهان غلغله
وان صغی اندوهان صغیر
آنکه آلوده بنامش نورین
خون حق آخن بهای حقین



سرفش این عجبی زبان
عقل سرفش این عجبی زبان
عقل سرفش این عجبی زبان
عقل سرفش این عجبی زبان

خواموش منتم که فضای باض قدس	جای سرشک دیده پراز خون ناب شد
خواموش منتم که ز خون شهادتش	دست ابد بسان ازل هم خضاب شد
خواموش منتم که تمامی ز غم بوجت	پرتما چه مرغ سمندر عقاب شد
خواموش منتم ز سر اداق شراره	بر خواست ناب برش متعل شهاب شد
خواموش منتم که ز آشوب رستخیز	زین نظم کریمه خیز چه روز حد شد
خواموش منتم که ز سر پنج قضا	طاق ابد بدامن مامون خراب شد

جزاشک و آه قاتل سامع حسین نکرد

چشم امید عز با مام بسین نه کرد

خبر جبهه بنو اتر رسید و از معصوم	بر آنکس که بگریه بر آتش مظلوم
کناره او همه از سر و باطنش زیزد	چه بر کهانی در خان بفصل باد هموم
بهشت و خلد بر او واجب از خدای کریم	هر آنکه گریه نماید نشود محروم
عجب مکن که حسین هر گوشت کرد دنیا	خدا سب از کند هر چه را بران

سان گریه عزیز است با او ای کجاست

بیا تور و صندل و صنوبر و نای خود محوتم

تا پیکر شش بجاک دسرش برسان شد	ایکبار ه اهل بیت سر اداق عیان شد
-------------------------------	----------------------------------

عقل سرفش این عجبی زبان
عقل سرفش این عجبی زبان
عقل سرفش این عجبی زبان
عقل سرفش این عجبی زبان

(۱۱)
عقل گفت این اعدا چه کرد
ای همه یغیانان از شد و نود
عقل گفت این حسن انجلی نام
شکر صبا و جدال تو هم کام
عقل گفت اعدا هست این عدا
که بکفار عوبت دار مصفا
عقل گفت این کافران تا جدار
این با دشمن بزار و کارزار

سپیدان از آمدن بهر کس که از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید و عدلش از آنجا می‌آید

حالی است که در آنجا
 و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید

(۱۳)

بنیاد است از اعدای عقل که این
 و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید
 و عدلش از آنجا می‌آید

بر اهل بیت که روان اشک بر خدا	سردانشان پیش و زمان در پی عزا
ز نهایشان سرشک نمایند با شام	گفتی خموشش مرد شام در مان کشند
در بارگاه سوگم می‌نهند در نفس	تو میکه بارگاهش همه چنانست
و سواجان موز خداوند کردگار	آن دشمن خدای بگفت از ره فنا
عهد خدای کرده شهادت با شام	گفتی که نور حق همه روز است در عیان

بس با جرای کرده ز هر جامه و جام	تا چار اهل بیت روانه بشام شد
---------------------------------	------------------------------

صبح بیا و مید شد از کوبار شام	چون شد بباط الی در حصار شام
بس فلکها بال بنی شد و یار شام	اندوه شام برده غم کرد ز شام
آمین شمر بسته از آن زرنگار شام	شامی بباط شادی عیش و طرب و شام
بی معجزه نقاب دران گیر دار شام	در معرفت نظاره شان برده کمان
تا ترک شد بال بنی روزگار شام	و آنکه بزند جز است حریم خدا شام
باریده غم ز خشم ستار شام	بر کلکشن رسول در آن مجلس و شام
چندان ستم نموده که شد یادگار شام	آنکه سر مشرف ببردش برید چو شام
چون خرابه منزل بر حق فرار شام	تو میکه استبان جلالت ملک معینم

نادر

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در هر باب از مناقب آن بزرگواران آمده است و این کتاب را در هر روز بخواند هر که خواهد که از آن بزرگواران نصیب شود و این کتاب را در هر روز بخواند هر که خواهد که از آن بزرگواران نصیب شود

کسی عزای رسول خدا کرده است | سرشک منقش از دیده هر مغیره چو

ابصار المغنم

رسیده محنت بیدادم از مه صفش دیگر چه پانده صفتیغ میکش درش سوز کرده غم گشته ثوبت حضرتش که دل ز ماه صفر پاره از سرش که سیل موج زان میزد زخمش بدشت ماریه زهر اگر ناکهان خورش ششیده سوخت بیکدم نام حورش رسول شاه رضا بجنی که در سفرش چرا که تلخی زهرش کام شد و مرش غریب خاک خراسان ضا شد از سفید و سبز گهی زد میکند از شش که مجتبی ز جگر ساخت مرهم حورش که خون حلق حشر به در بطشت برش	ز فتنه ماه محرم زیادم از اثرش بخون کشیده محرم تابی جبریت کمان که خانه نسیان بود غم به می بسوزد در محرم نشد بدل بسوز هنوز خشت نشد اشک دیده بر بسوز موسی پریشان کیوان رخ رسید موسم ماتم که شعله برگرد شستن نموده سوزین جهان به نکرده سود زیان کرده سود این سوز که که خطر داشت بر حسن تنها کو تو ز بر که الوان نموده بسوز مگر که سپینه قاسم داشت مرهم مگر که تازه بود خون حلقش شاد
--	---

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است و در هر باب از مناقب آن بزرگواران آمده است و این کتاب را در هر روز بخواند هر که خواهد که از آن بزرگواران نصیب شود و این کتاب را در هر روز بخواند هر که خواهد که از آن بزرگواران نصیب شود

حیدر بن علی علیه السلام
 در روزی که در کربلا
 کشته شد و سرش را
 جدا کردند از تنش
 و سرش را در کف
 سپید کردند و
 در کربلا دفن کردند

این شعر
 در وصف
 کربلا
 است
 و در
 وصف
 حیدر
 بن علی
 علیه السلام
 است

(۱۷)

این شعر
 در وصف
 کربلا
 است
 و در
 وصف
 حیدر
 بن علی
 علیه السلام
 است

جگر کباب شد از تشنگی کناف اگر ز راه او گلو مجتبی جگر میر سخت ز تلخی فلک آرد پیش پر سخت جگر جگر چه مایه دریا شناور اند خون اگر چه ز خم فرون بر حسین یک خدنگ تیر تابوت و ز کفن گذریش	حسن آب ستم مار و پاره و پاره ولی بریده گلو شد حسین بطشت زینش ز شدت تیغ شهادت چه گویم از شورش کنا رنج خون و جلد میر و دینش خدنگ تیر تابوت و ز کفن گذریش
---	--

بریز کوهر با قوت مغتنم بر خاک بخاک او است ابدم چه خوف از نقر فی صیبه امیر المؤمنین	
--	--

چه زجر با نکشید و امیر خیر گهر نمود و غضب حقش در سخت نوم ز آتش حد آتش کشید و شعله بر بجای که ملک نبود اذن دخول چنانکه ده کس از مرتضی ز راه عنا آتش بگردن سربل عماره مجلس عام کشید و غنشی را فلک برشته کین کند از اذل او باش را مشار و شیر	چه طلها که ندید و زبان کند قهر شدت عید ولایت کرده دیو بر در یک روح الامین پارس او کشد بصیر بدون اذن در او رختند قوم شیر بر پیمان ستم رسته شد امیر کبیر بهر سبب شومی کند امیر اسیر کند از اذل او باش را مشار و شیر
--	---

بجای

کائنات از این گنجینه است که در این عالم
 با او بیرون می آید و در این عالم
 با او بیرون می آید و در این عالم
 با او بیرون می آید و در این عالم

بخانه گوشه نشین شد علی بن حسین
 بسوی دست زمانه کشیده رنج و غنا
 در سکه سنگدل از این جهان و خلق جهان
 با گرفته محاسن بدست میآید
 باز روی شهادت مدام شیر خدا
 که نارسید بشهر مبارک انبیا
 مقام قرب قدم زد ز راه راز و نیاز
 ز بس ستاده بهر عراج ننگد ره را
 که ناگهش قفادر رسیده آمد
 چه کار تیغ باختر رسیده بدرجی
 چه شد ز خون هر غشه مسجد و محراب
 شکافت آتش شاهی که خواندش سر
 چه تیغ آنکه بر هزار هزار در هم داشت
 ز زهر تیغ جهان رنگ عفران پر
 فتاده لرزه بذرات کائنات آید
 بمینکه تیغ بر آورده گردنش مفسر
 همیشه در طلب مرگ خوش از جان
 نیکوشت بر او لحظه مگر دلگیر
 کجا است آنکه نماید خضابت از بشیر
 بصبح در پی شام و شب بی شبگیر
 چه گوشت ز قضا بر قدر چه شد تیر
 در نیاز گشود از زبان تکیه
 بسجده رفته که بردارد از میان ضمیر
 لبان لاسر آن لافنی شد از بشیر
 ز بهر شکر خدا کرده سجده معقیر
 باشکار ز قرآن شد آیه مطهر
 ز دست تیغ جفا شد خضاب در منیر
 چه سر که بود سر سردان بر وز غدیر
 ز ضرب تیغ روان گشت خون با ویدر
 چه مایه ز بر رخ و آب می اندر زیر

هم نیک گفتند و اصفیای
 بال و پر و از این گنجینه
 هم بخار آید از این گنجینه
 بیکند باد مخالف بیاورد
 چون تواند بیدار آید
 (۱۸)
 در جهان بهر گنجینه
 عالم آید از این گنجینه
 من حسین افتاده من بهر
 زانه من بهر گنجینه
 سر بر حق انداخته من
 چون مخالف بهر گنجینه
 من جان من بهر گنجینه

این جوان باشد حسین بن علی
 این جوان باشد حسین بن علی
 این جوان باشد حسین بن علی
 این جوان باشد حسین بن علی

این حسین غمناک
 این حسین غمناک
 این حسین غمناک
 این حسین غمناک

این حسین غمناک
 این حسین غمناک
 این حسین غمناک
 این حسین غمناک

منم که جام بلار از شوق میوشم	اگر چه مایه با بچه جگر اخضر شد
منم که ساغر محنت بر کثم سرشا	اگر چه زهر بلا حل نصیب ساغر شد
منم که سر منجم بر سجود و سر بارم	اگر چه پاره تنم سر بر زیر جگر شد
بار مغان ربت از غوان کنم بر پا	بر سم بدیه جوان رشید اکبر شد
خضاب کوی نور شادیت داما	تخته غنچه کل شیر خواره اصغر شد
لوا می شکر در آنفرصه نیند جاس	بحر بگاه نهان زیر تیغ جعفر شد
رضایم انکه نام تبار و خویش آرزو	نشان تیر دستان بر طرف پیکر شد
رضایم انکه همه طفلگان کباب عیش	ز جام صبر دلم از عطش فخر شد
رضایم انکه تمام حرم اسیر شوند	بهر دیار کستم دیده غصه پرورش شد
رضایم انکه تنم را بر زیر تنم ستور	چو توتیانه کسی غل و نه کفن بر شد
رضایم انکه ره دوست یال پر شود	اگر حاله من این عمل مکر شد
رضایم انکه مصیبت بدل پذیرم	بشرط انکه شفاعت من بر سر شد
باسم عهد نوشتند بر صحیفه نور	بخط و مهر بنی دومی صدر شد
یعنی انکه شفیعا میزد و بحجیم	علی الخصوص اگر دیده شش غم تر شد

حکایت امیر لک

انچه تدبیر ازل صنع خدا خواهد شد	سور پیمان قدم رنج عا خواهد شد
---------------------------------	-------------------------------

چرخ بخت زینت است
 و سبزه بخت زینت است
 و سبزه بخت زینت است
 و سبزه بخت زینت است

بانوان محترم در این مین هونانک بومی خون آید از این دشمنان تربت قبرم نشانی دار با آنچه رسول نوحه و زاری نمایم مغتنم در هر دیا	ای برادر بی پسر بی اقربا خوابیدن منم قدم سرو جوانان فی نوا خوابیدن واره چون خون کشته خون شنا خوابیدن سبیل ماتم بر دیار می چون عزا خوابیدن
---	--

زبان حال حضرت حسین علیه السلام

منم حسین تو شد روزگار بر من تنگ منم حسین تو جایم کنار ناز تو بود منم که بوده در غوش و دش تو جایم بر دیر تو بنزد خودت خلاص شوم وصیت تو حسین از من است من از او مرانه جای پناهی ز دست تو مصلال من از زیارت قبر تو می شوم محروم جدا شوم ز سر قبر تو بنا چاری ز قبر تو بشوم دور خاطر م تویش ز بهر جوست ابل حرم روم ز جانی هزار گز گنجه از دینه با حیداه	ز دست تو م بد اختر مرانه جای در درینه کشته من تنگ روزگار منم تنگ ز دست امت تو میروم بروم تو تنگ ز جور چرخ و جفای فلک بزرگاز منم نداشت فائده بر مردمان خیره و خشک نشسته زاده سفیان کبری اوزنگ بروزگار کنم ناله من بعد آبتنگ مباد آنکه مرا دشمنان بیارند چنگ مباد آنکه شود سینه ام نشان خدنگ که تابش ام بنار د بابل منم تنگ مرا شهید و توبی حسترام بعد از جنگ
---	---

این بیت را در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

(۲۵)

مفضل را بر بسته از هر دو
و هم پیش بنک در میان
ناله چون که در میان جوید خدا
رفته اندر عالم تاریک و هم
نامهای دلات از آنه فتم
عالمی تاریک و پدیدان
خفته اندر وی بی چون او هزار
پس او که در من کند از هر
برج و نیافته آید دور
نام

بریده تیغ جنا بسینی لب علیا
بنوده کس که برسد ز حال مسلم
چرا که منته بسلام کسی که کیف الحاح
گرفته تیغ بدامن سر عزیب دیار
ز بام قصر نهادند پیکر مشرب
سرش هدیه فرستاد شام نوزاد
خروش و لوله پرش صوامع ملکوت
بنغم باز شفیعا دیگر زعم سویم

ایضاً شہادت مبارکہ

من اولاد عقلم مسلم زار
چنگ کو فیان شتم گرفتار
که ریزند خون من این قوم خونخوار

غریبم من غریبم من غریبم
از خویش و اقربا من می نصیبم

نه سر دارم نه سامانی در این شهر	نه سایه سایه بانی دارم این شهر
نه جانی رهبرم نه رهبنانی	نه خانه خانانی دارم این شهر
عزیم من عسیریم من غریبم	نه حویش و اقربا من بی نصیبم

کلاه بکشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 باغ از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 علم از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه

حدیث اکرم الضیف پسر	شیدی کرچه همان بوده کار
منم مسلم پناسم ده بخانه	ز بهر خاطر خاتون محشر

عزیزیم من عزیزیم من عزیزیم
 ز خویش و اقربا من بی نصیبیم

بیای زین پناهم ده تو آب	پناهم جایگاهم ده تو آب
مرانی خانه و منزل در این شهر	بیادر خانه را بسم ده تو آب

عزیزیم من عزیزیم من عزیزیم	عزیزیم من عزیزیم من عزیزیم
ز خویش و اقربا من بی نصیبیم	ز خویش و اقربا من بی نصیبیم

خبر از مسلم دلخون چه بخت برید	ببین خون دل از دیده حق من
گفت ایام فرخنده نیکو اقبال	خوشتر حال که سرش شهادت
هم مخور گزنی تو آیم و اندیشه مکن	با همه خوب خان جام شهادت
لبک سوزم از مرگ تو و در دیر	که ز مرگ تو من شتر خو بخوار درید
چه در این شهر کسی مسلم یاور و یار	نه مددگار و تباری که باو چشم امید
نه کسی بدم او بود دم تیغ جفا	مگر آن تیغ سرش را گرفت برید
نه کسی رحم غریبه مسلم بنمود	کسی گفته در این شهر غریب و وحید
بگری شده کشته انقوم و غا	غربت ظلم و ستم جانب مسلم

(۲۸۱)
 آنچه آورد دست از خون و کشت
 نیست غیر از شایسته افتون و کشت
 چنانکه کرد دست و پایی
 میکند از این دست و پایی
 نه زید و خورشید و ماه
 میبارد و بباران
 آن که از این دست و پایی
 چنانکه از این دست و پایی

شید و بی پدران را کنار شطرها
 رسید مقتل و بکشد آستین بالا
 دو نور دیده مسلم نظر میکردند
 به سبلی که حمایت نماید آل رسول
 نه کس خبر برساند بکوفه مسلم را
 تو خفتی بلجده بی خبر از طفلان
 تو داد رسن بپیمان این نایب
 هزار حیف که بی اقربا شدند طفلان
 نه محرمی که نمایند در دول بخدم
 نه قاصدی که فرستد بوی شهریار
 بسوزد و ناله گرفتند و امن بدو
 بیا تو حارث بیدین ناما راجی
 نه آنکه ماز قریش و ز خاندان
 دو طفل مسلم را بیم از خدا شرمی
 ز ما تو چشم بپوشش ز رحمی بنما
 جفا کن تو با کیوان ما برایش

که خون آل نبی در کنار آب هدر
 کشید تیغ برهنه که تن کند غیر
 بنود چار و بحر سیل خون مدینه
 نه مادری تباری خوش و نی خواهر
 که ای شهید جفا کو دکان خود بگر
 بدست ظالم بیدین اسیر و مضطر
 بیاد کو دک خود را از این میانه
 غریب و بیگس و بی آشنا شدند آخر
 نه معلنی که نبالند شان سوز جلگه
 که تا بابل وطن حال شان نموده خبر
 بگفته اند که از خون ما تو باش
 عزیز حرست مان نزد خالق اکبر
 نظر خویشی ما کن شافع محشر
 حیا ز کشتن ما کن ز روی سپهر
 ز بهر خاطر علم که ساقی کوثر
 نشانه عربی خلع کن ز ما بکسر

سینه را بر زمین ریخت
 و گفت ای خداوند منم
 چرا مرا در این حالت
 قرار دادی که در این
 دنیا و آخرت مرا
 از رحمت خود محروم
 کنی و مرا در این
 درد و غم غرق کنی
 ای خداوند منم
 چرا مرا در این
 حالت قرار دادی
 که در این دنیا و
 آخرت مرا از رحمت
 خود محروم کنی
 و مرا در این درد
 و غم غرق کنی

(۳۱)

چرا تو را در این
 درد و غم قرار دادی
 ای خداوند منم
 چرا مرا در این
 حالت قرار دادی
 که در این دنیا و
 آخرت مرا از رحمت
 خود محروم کنی
 و مرا در این درد
 و غم غرق کنی

چرا تو را در این

کتاب الفقه فی المسائل

سید بن طاووس

(53)

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قبل و غارت بار فرمان عمر نزدیک شد
مرغ دال انال و وقت سحر نزدیک شد
جای شک فرقدان خوشگرم نزدیک شد
بار هفت منزل قطع سفر نزدیک شد
دام صید افکن بقدر رفته نزدیک شد
پردۀ الماسم را پرده دزدید
مایه سیاه را ناید در بدر نزدیک شد
بنیقاب و معجز آید ره کد نزدیک شد
دست خصم عیب تیغ شرر نزدیک شد
تا بکیوان لغو خیر امشب نزدیک شد
چرخ گردون را گذر و زبر نزدیک شد
بر بقیان دست شمر بگهر نزدیک شد
لهستان بر کردن قمر نزدیک شد
دست نم گز جان بسوز دال و نزدیک شد

ولما نبضنا

عزیز من تو غزاسی حسین بر پاکان از روی معرفت از جان میزار غوغا من

روید و من و بجا خود بخیزد و سبزه
 به خنک سبزه سبزه سبزه سبزه
 و عزا و آواز و آواز و آواز

سبزه سبزه سبزه سبزه
 سبزه سبزه سبزه سبزه
 سبزه سبزه سبزه سبزه
 سبزه سبزه سبزه سبزه

(۳۵)
 احوالی نام برادر اول
 در این روز بخت بد
 در این روز بخت بد
 در این روز بخت بد
 در این روز بخت بد

عمری کجا که سال دیگر مجلس غدا	برپا شود که نوحه سبزه ای محرم است
اکنون دمی شمار غنیمت تو عمر خویش	رسم عزا و نوحه صفای محرم است
زین عزم کربست هر که شفیعا برتین	
جنت مقام او که بهامی محرم است	
این ماه نو که روز نختین بنام شد	ماه غمت و نوحه و ماتم قیام شد
این ماه نو که طرز دیگر میکند شتاب	تیغ محرم است و نشانش حرام شد
این ماه که خنجر ز برین بر سر کشید	ماه محرم است و بقتل امام شد
این ماه نو که بر دوش شاد از تمام دهر	و آنکه سباده نوحه بعالی مقام شد
این ماه نو که زاده ز سر ابر و حرام	آبیکه او حلال بر خاص و عام شد
ماه محرم است عزیزان مصطفی	کز تشکی کبود لب لعل خام شد
ماه محرم است که از جو رطالمان	شیر و تیر و تیزه بجا نهاد شد
ماه محرم است و جوانان اهل بیت	خیل اجل مقابلشان در نظام شد
ماه محرم است که از ستم بارها	کوبید، عسم زاده و خیر الانام شد
این ماه نو که خون چکد از آسمان	خون خداست پاکه بخون لایم شد
این ماه نو مصیبت عظمی کشید و جیح	کز بس شکسته است شکست عظام شد
این ماه نو که دامن گردون زنده	آتش تبار و بود و سواد و خام شد

ماه محرم است

ماه محرم است مه نو هزار قسم
 عمنها بسینها که بگویم که ام شد
 ماه محرم است که عزت میفرزند
 بی زحمت ای عزیز محبت میزند
 بکر بلا

ماه محرم است مه نو هزار قسم	عمنها بسینها که بگویم که ام شد
ماه محرم است که عزت میفرزند	بی زحمت ای عزیز محبت میزند
<p> در تکاپو عرش را مامون نمود برق آسا کام میزند چون برق عقل رفت و عشق آفازی برفت آفتاب عشق طالع شد چنین ره روان را باز میاید رجوع بان بجای عقل و وهم من و ما است بگذرد اما از جهات آن شش کار عشق است و نه قانونی بود در بساط عشق تنگ و نام نیست حای عشق است و همه فانی بود عشق آمد کی ستم و الا مقام کثرت عالم بوحده استوار جان عالم گرد و عرش پر کار و نوا </p>	<p> شهوار عقل چون جولان نمود ذوالجناحش در فضای انزوا در فضای قدس پروازی نمود کو همار عقل باز و بر زمین بان مرد صبح ازل کرد و طلوع این بجای کام و پروازها است در ازای هر جهت کسی سوار کز جهات سته بیردنی بود ذوالجناح عقل حای کام نیست این بجای عقل و عقلانی بود ذوالجناح عقل و المانده ز کام قطب وحدت مرکز لیل و نهار بان بجای رفتن و رفتن نوا </p>

ماه محرم است مه نو هزار قسم
 عمنها بسینها که بگویم که ام شد
 ماه محرم است که عزت میفرزند
 بی زحمت ای عزیز محبت میزند
 بکر بلا
 (۳۶)
 ششین اندیشه
 در جهان خا و نوح
 زنجیر جیب
 باز نماند
 ربه که بفرست
 بهر که بفرست
 بهر که بفرست

بجای صدای عدو و با یکدیگر
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده

بجای صدای عدو و با یکدیگر
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده

(۳۷)

بجای صدای عدو و با یکدیگر
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده

لاجرم خالی نمود و از رکاب بود فوت لا حرقت گفته او پاکشیده از رکاب عقل و هوش خیمه زد آنجا که صحرای امنی است خیمه زد آنجا که قربانگاه بود خیمه زد آنجا که شهیدان را وطن خیمه زد آنجا که نقش آنجناب خیمه زد آنجا که بیمار بلا خیمه زد آنجا که بانوی حسرم خیمه زد آنجا که زینب در حجاب خیمه زد آنجا که طفلان حسین خیمه زد آنجا که از سبزه عزا	پای عقل العاشق عالیجناب کی پری پیران شود در غیب هو خیمه زد و محرابی عشق آنجا بود موسم قربانی را و خداست جای قربانی شاهنشاه بود در بساط ناز بیخسل و کفن آتاشد در میان آفتاب با تن تبدا رنبد و مستلا در سراپرده عزیز و محترم کرد بر دینار رخسارش نقاش حلقه ماتم زنند با شور شین مجلس بر پا نمایند انبیا
--	--

خیمه زد آنجا که وادی امن است	خیمه زد آنجا که وادی امن است
مستتر از آرزوی مامن است	مستتر از آرزوی مامن است

این زمین غصه دیرینه که بر سر د...	خبر از بی کسی خواهر و دختر د...
این زمین که ز غم او دل شده غمگین	غم ایام تماش همه یکسر د...

این زمین

این زمین دامن مریم زنده چنان
 این زمین جضم دغا میکشد اولاد
 این زمین موسی پریشان و بصد شود
 این زمین قطع سفر کرده که منزل که ما
 این زمین سر و کارین شود و این
 این زمین لاله کلنا رفزون که پیش
 این زمین موسم ببل که بنالده
 این زمین چار طرف تیر بار در
 این زمین چشم ملک خیره زینکان
 این زمین هر سه اسیمه شود تیره
 این زمین خیمه احسان نه طینه
 این زمین کام که شیرین کند از
 این زمین دفن منش مقنم آخر شب
 این زمین چه غم ساقی کوثر در
 این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا

عیسی سپرخ نشین غصه افش
 بفکک ناله جان سوز سپید
 دختر خیر شسته تا صف محشر
 تن آغشته بجزن خاک مغبر
 تیر بید او بدلهای صنوبر
 کل نشکفته در این خاک کبر
 بسر شاخه کل غنچه اصغر
 هدف تیر زبان سینه و پیکر
 دیده نور خدا خیره بحجر
 ماه صد لطمه برخ از غم اختر
 جانب آتش کین طارم خضر
 بادش از لعل لب تشنه لک
 این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا

این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا
 این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا

این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا
 این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا
 این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا
 این زمین دامن غم بر کز در
 این زمین از راه سوزنا

عقل فطری از جنس نبات
و زنده است نفس نبات
و زنده است نفس نبات
و زنده است نفس نبات
و زنده است نفس نبات

خوناب دیده سر زده از چرخه جا
اندر بساط قرب سر اسیر حیرت
پروین کسته عقد ثریا در آن زمان
جیب افق بناخن ز زین منور چا
بنیاد کسینده کرده هویدا و روبرو
آن زاده نبی که در آن کرم آفتاب
از کثرت جواختن پیکر شیرین
بر جای نمینده نیزه بر جای نیت
سودی نداشت مهرم زهر از نیت
ممنون شدم بخاک که آغوشم پاره
ممنون شدم مرغ در هوای کرم
از آدمی بنوده کسی نوحه کر بر
جسمی نکرده شرم ز این مصطفی
کایا بنوده مصلحت از روز رستخیز

چند آنکه نه رواق باب بصیر زدا
طرح عزا و نوحه بخیر بشود است
خشنده آفتاب سان بر پیردا
طبل حیل تا فلک بخیر زد است
تا چتر ز رنگار بفرق عسیر زدا
بسیایان و سایه به تیغ شریک
جای هدف نداشت خدنگ
چندان گذشته تا بقضا و قدر
چندان سر شک دیده بخون جگر
غسلش تیمم کفن از خاک بر زدا
از بهر سبایان سر کشته بر زدا
روح الامین با تم او ناله سر زدا
نفل سمنده تازده بر آغوشم زدا
شیر خدا خردش کنان بر زدا

آل نبی ز کثرت ظلم ملک سز
نی شامشان قرار نه ایشان سز

از بهر سبایان سر کشته بر زدا
نفل سمنده تازده بر آغوشم زدا
شیر خدا خردش کنان بر زدا
روح الامین با تم او ناله سر زدا
غسلش تیمم کفن از خاک بر زدا
چندان سر شک دیده بخون جگر
چندان گذشته تا بقضا و قدر
جای هدف نداشت خدنگ
بسیایان و سایه به تیغ شریک
تا چتر ز رنگار بفرق عسیر زدا
طبل حیل تا فلک بخیر زد است
خشنده آفتاب سان بر پیردا
طرح عزا و نوحه بخیر بشود است
چند آنکه نه رواق باب بصیر زدا

این دوازده صفت است که در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است

دفتر محنت بنام اولیا کردی چرا خاک غم برفت رقی هر چه سوا کردی نیش عسرت از بهر کینه جا کردی چرا زهر بر اندام پاک منطفی کردی چرا بر دیر آن آستان آتش پاک کردی چرا کوکب عقد ثریا بر شری کردی چرا بار دیگر مایه فرق مرتفی کردی چرا زهر کین آینه نصیب محبتی کردی چرا سبزه را منزل درد بلا کردی چرا پس قربان که بدون آل عبا کردی چرا تشنه لب قربانی کوی وفا کردی چرا بر منافز یاد از کوه صفا کردی چرا پس شام و کوفه دیگر با چرا کردی چرا	آسمان اندر ازل چون چرا کردی چرا در خیال حرکت غذا بودی آسمان داد و بر دست خصم بدش تیغ بلال کید پنهان داشتی آخر نمودی شکا آستانی را که دایم پاسبانش چیل زهره زهره که دی در حجاب نه فلک بر کشیدستی تو ز ترین تیغ زهر آلود گرفتارین عفت و غم بوده آن قلب که عذاب رونق بطی تو مضمون داشتی که کمر بستنی که قربانی شوند آل سول آن بیخ که ز مدم بود کشتن در آن با چرا آساینب بطی نمودی در فنا سوزش جان ازل که قسمت نبود
---	---

از باغ حال بی غمازه عابد یار کردی همان کردن خورشید اختر افکند می	حرکت بجای نمودم غلط کردم غلط کاری سپردم نمودم من غلط کردم غلط
--	--

این دوازده صفت است که در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است
 و هر یک از اینها را در این کتاب مذکور است

استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین

استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین

(۳۳)
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین
 استغفر الله رب العالمین

در دم دو اکن استغفر	قدم رواکن استغفر
از در که تو سر بردارم	بندم رهاکن استغفر
مغز و دنیا استغفر	محروم عقبا استغفر
از کار و بارم استغفر	من توبه کارم استغفر
از در که تو سر بردارم	در روز کارم استغفر

از با خال حضرت

مولا کریم است الحمد	وصف اش رحیم است الحمد
بردار از خاک این صوت پاک	عفو اش عیم است الحمد
عجزت قبول است الحمد	شرع رسول است الحمد
بردار از خاک این صوت پاک	رحمت ممل است الحمد
اول شبدی الحمد	آخر سعیدی الحمد
بردار از خاک این صوت پاک	دارد امیدی الحمد
کارت گذشته الحمد	ذات فرشته الحمد
بردار از خاک این صورت پاک	جایت بسته الحمد

در شجاعت علی اکبر

زبیدادی چرخ لیل و نهار	بالا ر دین تنگ شد در کار
------------------------	--------------------------

تاریخ بیکرین سال

که خورشید تند او بر مرک ماه
بر زم مخالف بخواند آشکار
شبهه پیمبر علی الوری
خروشید از دل چه رعد بیا
تزلزل در افتاد چرخ کبود
برزین کواکب جواهر نشان
کزین کرد بر زین نشت آفتاب
بهر ایلنک و بدریا ننگ
عنان گیرد از دهم روز جدال
بگیرد قدم زید عرش علا
کزین کرده جامه نو زیر سُم
که خشنده سیاره شد بستان
سپاه شب تیره رفت از زمین
سراسر مگرد سداکنده شد
که محفوظ ماند چشم کزین
ترازد شد باد و بازو درین

عطر و

پ

خداوندی
رضی

ॐ

بهر دهر نیالیم ز بعد نوثرم
 که خاک بر سر دنیا و زندگی خواص
 روی بخدمت زهر اسلام من سبک
 بگو حسین تو در بحر خون بود غواص

بهر دهر نیالیم ز بعد نوثرم | که خاک بر سر دنیا و زندگی خواص

رویی بخدمت زهر اسلام من سبک
 بگو حسین تو در بحر خون بود غواص

فروغ صبح ازل کامران از آنهارض بیوستان وجود از تفرجی خواهی ز جور چرخ بجای فلک شبیه روی بهار عمر گذشت در سید وقت فرا کشید و مهر برسی ناک فراق بدل قضا کشید و کمان قدر نشسته کین گرفته شیشه مژگان کباب اینک کان به تنحه دامن ز کس بر ریخت از تپان مخوره آب گلستان چشمه طمان کشیده لاله بدل داغ نوجوان رشید کل شقایق و نسرن بیاد آن رخسار	نایش دل نظارگان از آن عارض ز بوی گلشنوم بوی جان از آن عارض یکام تشنه سرشکشان از آن عارض پریده مرغ دل از آتشبان از آن عارض پریده رنگ سراسمان از آن عارض خندنگ کینه بدل خون چکان از آن عارض بخون نشسته دل از عنوان از آن عارض که رنگ لعل بدخشان نشان از آن عارض بخون کشیده دل باغبان از آن عارض ز دل کشیده صنوبر فغان از آن عارض خجل بر بک روی عفران از آن عارض
---	---

ل زبانی زبانه خا حشر بالا	باده مغشوم و ناله دل لیس تمام فیه بغم تو امان از آن عارض	علی اکبر
------------------------------	---	----------

بهر دهر نیالیم ز بعد نوثرم
 که خاک بر سر دنیا و زندگی خواص
 روی بخدمت زهر اسلام من سبک
 بگو حسین تو در بحر خون بود غواص
 (۵۰)
 ز زلفش با باده خورشید
 چون با باده خورشید
 رفت صفای این عالم
 بود آن نور نبی و آل
 کمالات از بی تو اطلال
 غصه دل خوانی از نور و دم
 منجی و کبریا

زبان نغمه سخن شکر کجاست
 در دج و دملق و دین و دینست
 بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را

بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را

(۵۱)

بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را
 بهر که بداند این دین را

اسی روح روان دلاور من قربانی راه داور من هرگز نشود غمت فراموش دل میزند از فراق تو جوش اسی مایه عیش کار من من کاشش نبوده ام زمان اسی مایه اعتبار سیلا بی تو نبود مدانه سیلا بردامن خیمه زینب زار باشد بامسید تازه دیدار ز حسم تو فروزون ترا ستار	غلطید و بخون برابر من اسی تازه جوانم اکبر من نام تو بود همیشه در کوشش اسی تازه جوانم اکبر من بعد از تو حسرت ام زندگانی اسی تازه جوانم اکبر من آرام دل قرار سیلا اسی تازه جوانم اکبر من با قلب حزین و چشم خونبار اسی تازه جوانم اکبر من و زیتغ جناح تو پاره
---	--

بگذشته ز پیکر تو چاره
 اسی تازه جوانم اکبر من

عشق بازان اهوای دیگر است هر که آمد عشق را بشناخته	عشق را بانگ و نوای دیگر است او بتاریکی دلش را باخته
--	--

آفتاب

عالم فانی که از آن برون
 آید چون از غفلت برون
 آید چون از غفلت برون
 آید چون از غفلت برون
 آید چون از غفلت برون
 آید چون از غفلت برون
 آید چون از غفلت برون
 آید چون از غفلت برون

اینها باشد بدات آن بزم
 که یکی بود از آن عقل
 بود آن فانی باطل
 که توانی بجم عشق
 ذات انمول بزم
 (۵۲)
 حشر آن یک کی از آن
 جود کسی از آن
 آنچه خلقی نیست از آن
 چون آب بود از آن
 آنچه طبیعتی نیست از آن
 جلد و زنجیر از آن
 یک و یک از آن

آفتاب عشق است عفت سپهر
 عشق باشد رستن از هستی خوش
 عقل باشد محقق در نور عشق
 عشق کر باشد بدان عقلش
 تا که بر سر عقل باشد ایخسره
 عاشقان مسطور مجرور و سحر
 عاشقان هرگز نمیبینند روزگار
 عشق را پروا نباشد از سنان
 عشق اگر خواهی سر اسیر آید
 تا که بسنی اکبرش از ضرب تیغ
 شسته بی طاقت از زخم قحط آب
 گفت ای کرب که کار من گشت
 من ندارم حالتی دیگر عتاب
 میرسانی پیکرم را خیمه گاه
 بی عنان اسب علی اکبر روان
 بکده شک و خجرت بر شش زدند
 کی بود که ریح و شمشیر زدند

کشته
 ریح و شمشیر

ذوالحجّاج

کلاه بکین بکین در دلاش نزد
 دشمنان بجز جلد از هر طرف
 دور تا دورش بکین بریده
 چون بنامش یار یار یار
 چون بنامش یار یار یار
 (۵۴)

فد الجناح از یکطرف با صد شتاب	میرود و از یکطرف آید عقاب
یکطرف این اسبها شیه کنان	یکطرف خیل ملائک در فغان
یکطرف شیون ز اطفال زنان	یکطرف فریاد از پیغمبران
یکطرف عرش خدا خون میچکید	یکطرف حوران غلمان میدید
یک طرف فرزند پایشان کرده	یک طرف حیدر ز چشمش خون جو
یکطرف گوید شد دین ای سپهر	یکطرف گوید علی جان ای سپهر
ایندم آخر بیا بسیم بیا	مادر مرا که کند رخ سیاه
چشم یعقوبی چه بر یوسف افتاد	ناکمان از دوا الجناح خود را نهاد
صورت اکبر بوسید و گذاشت	رومی زانو خواطر آرامی نهاد
بار دیگر صورت اکبر گرفت	صورت اش بر سینه چنان بر گرفت
پان بگفت از مذکافی ای جوان	بعد تو هرگز نخواهم از جهان
ای سپهر اینک بیایم از قفا	شسته فارغ از این جور جفا

رو خدا حافظ فراموش مباد	نر با نحال
باشغیا باش در یوم التماس	علی اکبر
پدر بیا که علی اکبر ت برفت ز دست	رسیده جان بلیم تشکی ز بانم
پدر بیا که ز بس زخم تیر بر بدنم	بسان لاله زنبور ز زخمها پیوست

پدر بیا

کلاه بکین بکین در دلاش نزد
 دشمنان بجز جلد از هر طرف
 دور تا دورش بکین بریده
 چون بنامش یار یار یار
 چون بنامش یار یار یار
 (۵۴)
 زینجا از خشم و از عجز
 چون نباشد قوت و جبر
 بار و انصار و شمشاد
 انجمن و ندایی و آوری
 حمله بر بوی دنیا و دهر
 در کاب و عذاب و دهر

نیکوین یاد دل دادی
بمن که یاد دل دادی
از دل چون اسنت کوفان
عشق بیایا بغیر یاد دل
این یا یافت بیایا الامان
از غمش بیاید دل
آن یک دیوان بدمان پدر

سخت است که جدائی طبل ز کمال
دو شستن دوست تو فرزند میثا
لکن به بین تو را و ذرا که بی معین
با بیم صید نو این زند بانگ داورس

از نرگس فراق میفشان کلاب
مشکل حکایتی است که علیا ^۱جانب
جنب فرات تشنه لب دل کیان
فریاد در سس کجا پسر مو تراب را

آغشته بکرم چه شود در رضا بدو
خوش نعمت است وادن جان افرا

دل مهر و دزدیده چون صید بر
در چین کسی شنیده صورت کی
مانی که لب گزیده از صورت
چشم فلک ندیده سیمای کبریا
تا آنکه خون طپیده از پیشه شمع
در دشت پاکشید همچون غزال صحرا
و امن که را آوریده آن سر و قدر
اندر چمن حمیده آن نوکل بر ما
آتش بجان رسیده از ننگ خا
زنک از زخم بریده تا کل فرقه از دست

چو صید دل رمیده دل میرد ز درد
صورت کرمی چه مانی در چین کسی
از صوت یانی مانی که لب کزیده
سیامی اکبرم را چشم فلک ندیده
از تیشه ستمکار تا آنکه خون طپیده
همچون غزال صحرادر دشت پائیده
آن سرو قد رعنا و آمن که را دریده
آن توکل بر ما اندر چمن خمیده
از سنگ خار دریا آتش بجان سپیده
تا کل بر فتنه از دست شک از رخ پریده

حمید دم

[illegible]

[illegible]

کس ظلم بشماره بال نبی نکرده
آنانکه سر بطاعتشان داد و جمل
هر دم حکایت شد امیر سد بگو
سوز و دل ز یاد جوانان هست
این دل که گشته خون بر آید ز دیدگان
در روزگار کمر شنوم نام نوع
نو که خدا که بود خدا از دلش کوی
داماد کس ندیده در عالم نشان
نوخانان که خانه عشرت کند پیا
نا کام نور رسیده که در کام آرزو
آن نو خصال باغ حسن و جوی
آن نو کل حسن که از او پویه یاد
داماد کل فتاده اگر دارم قیاس
نوباده رسول ز شمشیر ناکس
نوشادمان بیدیه لباس بیا
در استخر عام اگر ماجر شود

یک نکته در گذشته که اشن یاد کرد
برشته اطاعت منقاد کرده
خوناب دل چه دجله بغداد کرد
آخردلم چه کوره حداد کرده
ویرانه دلم ستم آباد کرده
آز رده خواطر از غم داماد کرده
او در دست دل خیه ناشاد کرد
یک جناب پیکر او شاد کرده
بنیاد خانه در گذر باد کرده
نامید شش از سیر فبیدا کرده
از پا فاده قامت شمشاد کرده
پژمرده از شد اید شاد کرده
بممل صفت بد امن صیاد کرده
کر پاره و پاره گشته تواند کرده
آن رخت راجاله بمیاد کرده
لطف خداش شامل اهل اسود

[illegible]

کجاست و هم کجا کارهاش کرده و
 با شکار برآمد خدایش خوانده و
 کشیده پای نهاد ملک شیم و
 بسان نقطه توحید جلوه کرده و
 گرفته جانب قطبی ز پیش انفاس
 بریخت زرع تفاوت ز باد و
 امام خلف بین و بسیار چون قرطاس
 بر دهن کشیده ز هستی سپاه شوم
 نداشت پای اقامت کرده حق
 یاد تشنه لبان کباب سودا و
 قدر کشیده و کمان سومی و
 بریده باز و می کف الحقیق
 می که داشت از او آسمان مهر جا
 نهشته طوطی میال که بدامن
 نه سینه که بنالد ز بهر استیاس
 که تا قیام چه ادریس سر زندا

همی بتالش نژاد و مادر هر
 تمام نقطه خیدری شکو و رسول
 شود و ست عنان فلک بزم جد
 بر زم گلا و روان شد برق عالم
 عصا صفت چه بر آورد و تیغ از
 بوخت خرمن بود و دانش شاد
 نمود حمد بقوم خدای می چسبید
 فضای عرصه چنان تنگ گشته از
 زبک تیغ شرابا بر سر نهاده
 کیت از اندام العزات آب بخورد
 نموده مشک پر از آب اندر قضا
 ندیده چرخ بچکال شیرین
 ز استواری عرش علافتاد و
 نموده طایر طوطی نشین هوای
 ندیده که نماید نظاره بر سر
 بریخت حسرت غم آن هایت و

کجاست و هم کجا کارهاش کرده و
 با شکار برآمد خدایش خوانده و
 کشیده پای نهاد ملک شیم و
 بسان نقطه توحید جلوه کرده و
 گرفته جانب قطبی ز پیش انفاس
 بریخت زرع تفاوت ز باد و
 امام خلف بین و بسیار چون قرطاس
 بر دهن کشیده ز هستی سپاه شوم
 نداشت پای اقامت کرده حق
 یاد تشنه لبان کباب سودا و
 قدر کشیده و کمان سومی و
 بریده باز و می کف الحقیق
 می که داشت از او آسمان مهر جا
 نهشته طوطی میال که بدامن
 نه سینه که بنالد ز بهر استیاس
 که تا قیام چه ادریس سر زندا

این دیو و شیطان است که در این عالم
 میگردند و میگردانند و میگردانند
 و میگردانند و میگردانند و میگردانند
 و میگردانند و میگردانند و میگردانند

این دیو و شیطان است که در این عالم
 میگردند و میگردانند و میگردانند
 و میگردانند و میگردانند و میگردانند
 و میگردانند و میگردانند و میگردانند

این دیو و شیطان است که در این عالم
 میگردند و میگردانند و میگردانند
 و میگردانند و میگردانند و میگردانند
 و میگردانند و میگردانند و میگردانند

<p>شرف رداست کلی را که خار باشد</p>	<p>بدف نخواست کفن جز لباس با زرقه زاد و آن بو تراب بر تراب</p>
<p>بزریر پرد و کجا افتاب کشته نهان</p>	<p>نهان سر د و خاک می شود دیدان</p>
<p>دستی بآب بر د کفی را پر آب کرد کلام حسین تشنه و با خود خطاب کرد سلطان دین ز فرط عطش و لجاجت کرد بیاب شد و لا و پر پا و در کتاب کرد شمسیر کین بازوی عایب نجابت کرد تیر و غاب دیده ز کس کلاب کرد فرزند بو تراب هوای تراب کرد شاه شهید جانب میدان شتاب کرد</p>	<p>عباس کر معش جگرش التهاج کرد ما کام تشنه ترکند آبد بیاد او غیرت نباشد آنکه بنوشم من از فرات بر باد تشنگان عزیزان مرتضی تاز و مشک آب رساند بخیمگاه پیک قضا بیا د آب قدر بر حیت وز کین عمود کرده پریشان چه منزه فریاد یا خاز دل نازنین کشید</p>
<p>یارب چه حال داشتند تم ستم</p>	<p>بگذر ز حال او ز خطای منم</p>
<p>برخواست تا بر سرش که یارب چه حال</p>	<p>چون آب ریخت آه دلش شاره عباس راه دین شده بیدست</p>

از نجات حریم شبت انعرق نش
دستی نماند تا کشد از عمر خویش
وز ضربت عمرو دگر آن فرق نشکا
آن تیز نابکار که بر چشم امری
انکه ز زین قاده چه عباس و یحیی
و آنکه هجوم عام نمودند آنکرو
انقوم بحیا بر بودند از پیش
فریاد و آوازا که بر آورده
چون شد بلند ناله عباس شد بلند
بی اختیار شاه شهیدان بحر کجا
آمد بمقتل نظرش هر چه کار کرد
فریاد یا خا ز نهادش جان کشید
گفتا شکسته پشت من النون
از قطع دستهای تو دستم بریده شد
به رتلی حرم ای میر کار زانو
شکین ایلبیت حرم رایت تو بود
کاین جامی غسل بگیر صد باره بار
ناچار تن بداد برک دو باره بار
مغرر شش روان همین و یک
پیکان گذشتند از کم کیف شاره
خاکم سبزه شد نقش در شمار
بر پیکر شریف چنان به باره
بازوک روح نینزه هزاران
یعنی بیا که اخر عمر نظاره
هر گوشه خروش فغان هر کنار
شده روان سر شک روان چو
زخم سنان تیر بقدر قبه
پاسید کوه پاره دل شک خاره
کارم پناه چهار طرف بسته چاره
زخم تننت نهاده لم زخم کار
یکدم سوار شو که بیسند سوار
بر خیز با علم که تکتکین آواره

گفت میگویم که من تا نازده
در میان عرصه که بایند
سوی من آید از نزدیک
و در این فضا
حسب دارد این کار
همان شمار با منست
با خیال من چه کار
بروید این جهان
بروید این جهان

زینت من آنکه از عسل
 بر خیزد و از عسل
 بر خیزد و از عسل
 بر خیزد و از عسل

بر خیزد کین سپاه زمرت شد بر خیزد ویم بجزیه که شامی	شادی نند کبوس نو از ند تقار غارت کنند زمان زو کو شوا
حضرت نر با نحال	هر که ز کمان میر که شصت بار ز کار در شاهوار بر آن شاهوار
چه شد آن صولت کرا که در روز چه شد آن هیت ضر عام که در وقت چه شد آن غیرت مردانه که مرد چه شد او از بلندت که با سنگ چه شد آن قوت بازو که بشیر بلند چه شد آن سر بلندت که پناه بود چه شد آن قاست شمشاد که در شا چه شد آن همت عالی که بر عتبت چه شد آن مهر و وفایت که خنجر چه شد آن دست بلندت که تور بام چه شد آن قدر ساقی فدا دهم چه شد آن دیده خونین که ببیند	زهر صمصام اجل کام و غامیگر زهره بد نشان آب فنا میگرد ز سر نیزه بلندش به هوا میگرد دور باش از شرب تا بصایر دفع ظلم ستم از آل عباس میگرد حاجت مضطربان افروز میگرد خواطر آسوده حرم راز و فای میگرد وعده فتح طغر جانب با میگرد رساندن من شرم جا میگرد علم رایت دین را سر با میگرد عزم ستاد تمام شد با میگرد سپاه علم ازاده علمد شهنرا

زینت من آنکه از عسل
 بر خیزد و از عسل
 بر خیزد و از عسل
 بر خیزد و از عسل

(۳۶)

من تو را بر من بدیش از
 بجای غم هست اندک ذهنی
 فطرتی ای بکام من دیر
 که ما جان از عشق بر باد
 فطرتی ای مراد کام جان
 ن بدای غم و سر جان
 یک یعنی گفت این بزل
 باب تو با منست بود و بزل

تمام از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر

سر من دامن تو شرط مرد و شد تو سرم اینی بر سر زانو ز مهر دقت جان دادن من این تو باش سر بالین من آئی ز سر مهر و وفا شرم دارم که نه بر روی ازوی تو بگیری سرم از خاک بگریه حکم چاره چه سازم که سر زب دل من سوزد و ز دیده روان شود	که سرست روی زمین رسم قوت کین سر ترا بر مهر محبت نبود باش رفتن تو جز سر تربت نبود سر بالین تو کس بر سر رحمت نبود سر تو جز بروی خنجر رحمت نبود سرت از پیکر تو این سر غیرت نبود سر من دامن تو جز سر خلعت نبود که چرا شرم و حیا بر سر حضرت نبود
--	--

این سر پر شور شفیقانه سر تربت تو
 همتی مطلبید که سر جنب نبود

چرا شکر شکن بندد لب لب تو سقای جهانی ای برادر بسوزد از عطش کام تیسمان مگر سنگ فضا آمد بر انجام چه شد آن شک لب بریز پرازشک نمانده از عطش تاب توانی	سخن کوتا شکر دیزد لب لب چرا لب تشنه آب شط لب لب چه شد تنگ شکر ریزت لب لب که شکست از قدر جام لب لب شد پاره مگر شک لب لب تیسمان را عطش سب لب لب
--	--

بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر

بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر
 بیکه و از این سر آمدن بر سر

سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است

سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است

سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است
 سجده زدن سبب کسب جنت است

<p>نذ اند قد ر آب شسته شیرین تو بر خیز ای برادر زاب دیده کمر از چشم چشم تو دریا چرا سوز سرت گشته پریشان</p>	<p>کمر شیرین لب نشسته با لب ناسیر آب طفلان را با لب روان شد بر لب عطشان لب پریشان تشنگان ز آب لب</p>
<p>از جابر خیر نبست کمر حال ارم نگوید منت سیر یک اند هزارم</p>	<p>نشت آنکه خدنگ کینه کمران تا کمران یکبار و سر کشید بدل ایگان سرده پر کشود و کف اشیا نشت چون رسم تحفه بر سر دست نشت کام اش ز آب پیک غا کامر نشت چندان کشید و رنج و تعب نشت آنکه یازوی پدر هرمان نشت از خود کشیده دست خود نشت کلگون قبا و چهره سار غوان نشت کال نی ز پرده دل و نقان نشت</p>
<p>دست ستم از بچسب کمران چو حاضر خضم خورد غافله زبا آن بلبل که ذاکم بش در بساط و آن کو هر که در شکم صدق شیرین زبان که بود ز بانس کام آن طفل شیر خوار و بقنداقه از نازنین گلوی سپر چون گذشت او دست پانز و مقام و ضایع جانها فدای می که ز خون شهاد کویا که فتح صورت شود از او دوا</p>	<p>نشت آنکه خدنگ کینه کمران تا کمران یکبار و سر کشید بدل ایگان سرده پر کشود و کف اشیا نشت چون رسم تحفه بر سر دست نشت کام اش ز آب پیک غا کامر نشت چندان کشید و رنج و تعب نشت آنکه یازوی پدر هرمان نشت از خود کشیده دست خود نشت کلگون قبا و چهره سار غوان نشت کال نی ز پرده دل و نقان نشت</p>

کس نمیدانست که اینست ازین
 مشیت شده حال شد بر دهن
 کس نمیدانست که اینست ازین
 مشیت شده حال شد بر دهن

تا شود معلوم حال پادشاه
 چنانکه بستند از جا آید
 با اینها بود که تا زمان آید
 از ترس از دورش عذر
 (۷۸)
 انگی از دور تا نزدیک شاه
 رسید و مینمود و آنجا نگاه
 میکرد و نام میداد و رفت
 و آن دیگر نیز در پیش
 میراند و یک از دور
 شاه از غیبه از دور
 تا که خون جگر از چشمش ریفت
 چنانکه از سوزش که باقیست
 برین

بقصد آملی سرعت فلک
 حساب فقر غم میکند حسین
 نموده شرح شهادت بخوابان
 کشید و سبط نبی شوق غم بدل
 نهاده بستر رحمت سرش بخواب
 کشیک خیمه عباس نامدار امشب
 گرفته مادر اکبر سرش کنار امشب
 بلوح سینه کشد داغ نوجوان امشب
 با قناب سفارش نموده امشب
 بخاک تیره وصیت کند فلک امشب
 نهال سر و صنوبر با تخمین امشب
 هماره گلشن دین راودر سموم امشب
 روان ز نرگس شعله شط فرات امشب
 بعد از یبستم نغمه هزار امشب
 نشسته دختر زهرا بفکر خشم امشب
 گرفته مجلس ماتم شده امشب
 ستارم بخت حانمان نهان امشب
 که خصم بد کهرش کامران امشب
 بپنج و تیر و سنجان رایگان امشب
 غرورش غلغلده مغبت آسمان امشب
 ز دست کینه بنوک نشان امشب
 ز پیشه قامت نخلش طایان امشب
 ز تیغ کینه قلم نوجوان امشب
 خندک تیر سینه روان امشب
 به پیکر شهدا سایبان امشب
 بکشتهای ستم هرمان امشب
 ز جور تیر سنجان ارغوان امشب
 کل همیشه هبارم خزان امشب
 ز خط آب خجل باغبان امشب
 جدا مکر ز گل بوستان امشب
 نام مایمان در سفیان امشب
 پیر سر بره قدس این شود فردا سلطان

زان پادشاه بپوشان
 سفت با بوی خوش
 زان پادشاه بپوشان
 سفت با بوی خوش

یکشنبه
 یکشنبه
 یکشنبه
 یکشنبه

درین روز
 درین روز
 درین روز
 درین روز

۷۹
 درین روز
 درین روز
 درین روز
 درین روز

مکر که صومعه شفیقا دمیده شد شب	که رسته قیامت عیان شود فردا
<p> امشب نه خیمه نه نشانی نام نشان امشب یک کلام نه آید پیام نشان امشب شهید کوی فایده تمان نشان امشب نشسته بر دل غمگین سهام نشان امشب گذشته از ایستام نشان امشب آب تیغ خور دشته کلان نشان امشب بخاک تیر و دست حرام نشان امشب پناه بایمان شده مام نشان امشب شکسته مال فدا و ندایم نشان امشب نه معجزی که بپوشد زحمان نشان امشب نه منزلی نه جانی مقام نشان </p>	<p> در امشب نشسته سبط بنی خیا نشان در امشب کشیده آل بنی ناکم الفرام نشان در امشب ستاده حمله جوانان نشان در امشب هجوم لشکر غم در دل نشان در امشب ترخم خجری بر رخسار نشان در امشب زود و دشمنی شان فلک نشان در امشب بچرخ جلوه جوانان آبینه نشان در امشب کشیده بهاس نامدار نشان در امشب کبوتر آن حرم در فغان نشان در امشب با شوکت ایوانان کجا نشان در امشب بهر که منزل جانی در اوقار نشان </p>
دیشب بنوده معبر شان محفل خان	امشب عبور محفل شان از حاکم شان
سلطان بن چادول سوزان خیل آه	آمد میان شکر کفا که اسی پاه

این کلام را در هر روز بخواند و در هر روز
 از هر کس که در راه او باشد بگوید
 این کلام را در هر روز بخواند و در هر روز
 از هر کس که در راه او باشد بگوید

تنها با که غرقه خون شد در آنجا تیر که مایه کار بترک زمانه بود از شست ناکارز باشد چه آن خد ز آن چرخ سالخورده خد کی بخورد آن تیر بر چغاک بهم هر ماه دوخت زان رو فتاده سم حوادث بسیار تا بر دلف نشسته طر زیده نه روا صید یک بسته شد ز قضا دست ناکی ممکن شد سر شک بریز و بپوشان سر مایی بریده بنوک سنان آنهم بجلق اصغر شیرین زبان از کوشش تا بکوش علی از زبان از کین گذشت تا بامان زمان در انتظار کرک اجل فرقدان کز هم جدا تو است بسیار کابان کا شوب رستخیز بگون و مکان دست قدر در از چرا بر جان شد غنچه در تبسم یعنی خزان	(۹۸)
---	--------

در اندر بیض خاک بازادگان هرا بنشیند تیغ و نیزه بکرم و کر قرا در آن روزی که آدم را اندازد خست کرد طینت و ابغها در اول جام غم بر انبیا خایش را در آذر بر طار و در آن بیت الحزن مشق لغا کلیم الله گرفتار جهردان زبان بگشوده رتب بخار و	(۹۹)
---	--------

این کلام را در هر روز بخواند و در هر روز
 از هر کس که در راه او باشد بگوید
 این کلام را در هر روز بخواند و در هر روز
 از هر کس که در راه او باشد بگوید

سبک است و سبک است و سبک است
 سبک است و سبک است و سبک است
 سبک است و سبک است و سبک است
 سبک است و سبک است و سبک است

نمود سبک و سبک و سبک و سبک
 بایوب تکمیل در دافندون
 هراچه انبیا یکسر کشیدند
 برترین تیغ زهر آلود مجسم
 زبان سوز که گویم شوم بیدین
 زهر هر کین جگر شد لخته لخته
 عزم عالم فشدون آمد در آنروز
 در اول آب ممنوع شد از ایشان
 جبهان یکبارده شد تیغ شرب
 بخیر یاران نخواستند کس وفار
 مگر چون بسته شد بهر شهادت
 یکایک دست و دست ان شیدا
 بزده غلشان جز خون پاکان
 کفن بر قامت رعنا جوانان
 نبوده قبرشان جز قلب خوابا
 نبوده نوچه کمر بر آن عزیزان

سبک است و سبک است و سبک است
 سبک است و سبک است و سبک است
 سبک است و سبک است و سبک است
 سبک است و سبک است و سبک است

(۶۹)

این چه روزی که در هر قطره آب
 یونان و اندلس از این بوی
 این چه روزی که در هر قطره آب
 یونان و اندلس از این بوی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نورانی

دایم از کار و

ای زمین کے

کتابهای مکتوب بهر

مخفی مر ۱۷۷۱

(۷۰)

۱۶۰۰ در سال ۱۶۰۰

انکه بوسیله

سید علی

سید الشهدا

فتی خدیج

6

بیانا کرد و ما تم کس عالم

سأطالع مكان طرح خزان

باید مرا شفاعت دارم سر و صو

جز من که عهد بستم بنیان مرا حصو

لبها کثوره مدح جلالم کسند و محو

مکشاد و هر دو چشم تماشاد و می

اہل عیال باز جو انان ہم کہوں

غیر می کجا است تا که نماید در او حلول

در راه دوستی نیندرا می انقضو

درمان گذشته در پیامی کند و

باشد هزار باره زبید اوی جو

کویا ز من بجز بدو شد بقول

چند انکه ناله سرزند از شکر معنوی

نتوان کسی تمیز دهد فرعون از اصول

جوتست نمانده کجا از سم خویلی

مانند گوشتی که طبعش بود افروز

روز ازل شهادت من کو هر قبول

کس ابنو و عهد و میثاق لایزال

باب انبیا تمام و ضعی سر بر آستان

جن ملک ستادہ صفا صفی

کی چون بکوی دوست برآیم کہ ہم

اسی آنکہ نصیت بر سر او فرمایا

هرگز بساط یار نزید بخیر و دوست

روز وصال بر سر آمد شب فرا

یوشم اگر تعامت خود اهن قبا

چندان نشان تیر شود این سخن

بار دهنک یک فی نصف پیکرم

از کثرت و احسان نخل قامتم

از خم نمود بر شاره و جسم نه بر شاره

این بن خاک بر سر فی این سرزمین

13

شمع چون شمع عقل چون شمع جان
 در میان شمع و شمع و شمع جان
 در میان شمع و شمع و شمع جان
 در میان شمع و شمع و شمع جان

به چنین کوهان صدف
 به چنین کوهان صدف
 به چنین کوهان صدف
 به چنین کوهان صدف

(۷۱)

عشق زان بندهم که شوق
 و همگی از بند و تار کشید
 هر چه بیدار بود از خواب
 بوی دل را با این خوش
 از آن میدان که در هفت

خواب بر مباد آنکه پریشان کنی نوم فریاد و ابشور کمرش فرت بر کمر این کوه دگان عزیز خدا پیر خواب تو یاد کار منی در میان جانما بجان تو سپارم تمام در این سفر تو رنج فرادان چه میر سروادن سپردن جان گر بزار این عاصیان منت یاران تهنی	کا نذر جان قدس پریشان شود بر نوک نیزه ناله با آنها از رسول هر حاجتی که بطلبند بایدت حصول هرز حمتی که میدهند بایدت قبول از مهر بانی تو نه موفی کند عدول باید ز بان شکر و شکیبای دل آسان بود مقام رضا کفیان بر نای خلف جنشان لاجرم دخول
---	--

اگر من فدایشان کنم خون و اکبرم
 راه نجات بسته بر این است رسول

از آن روزی که بود فقر نوشته شیرین میرسد ز هر دادم چه شد امر قضا بر چرخ بی چون بقدر ازل بر نو جوانان سادات نامه بر نام یاران شهیدان تشنه لب اند لب شط	غم عالم بمن یکسر نوشته همه تلخی بجان شکر نوشته قدر حکم رضا بر سر نوشته کفن چون لاله اسیر نوشته سابق عرش حق داور نوشته عزیز بحر خون پیکر نوشته
---	--

نظم و نثر
 کعبه امدت و امان
 گشت برد و توان
 بر سر پشته از دنیا
 که شدی فضل از دروا
 در صفای از صفای
 (۷۲)

(۷۲)

و فضیلت از عظیم و مجید
سجده اعظم سرهای بزرگو
مداره احد از آثار و
طبیعت انشوی نهایت
از غمت بیست المقدس
عیش سرگشته نشو
حاکم جهان از نور

مدد و راحه
 طبعه انشوع
 از غمت بستان مقدس
 از تو سرکش
 عالم در جوار تو

مدد و راحه
 طبعه انشوع
 از غمت بستان مقدس
 از تو سرکش
 عالم در جوار تو

مدد و راحه
 طبعه انشوع
 از غمت بستان مقدس
 از تو سرکش
 عالم در جوار تو

با کوه و دریا و دایره و این که در میان
 کوه و دریا و دایره و این که در میان
 کوه و دریا و دایره و این که در میان
 کوه و دریا و دایره و این که در میان

رعد غم تا پهن ناله و فریاد کند	برق جان سوز بر آن غم تنمشاد
نوک گل باغ حسن را گدز باد کند	دست رنگین بر رخ قاسم داماد کند
که ز داغ و ورق لاله بسوزد پر من	خواهر مصطر من ز غیب ایخواهر من
روزگارم شود تیره و با شرم لکیر	چون بمیدان طلب آب کنم بهر صغیر
به مشیم شود آغوشی که سیراب تیر	مادر و هر نذارد بد بکمر حنت شیر
ان زمان مرغ دلم پر زده بر صغیر من	خواهر مصطر من ز غیب ایخواهر من
مسبند آه حکیر سوز بگردون	تا که بر کسب بد و وار رسد بانگ
لب نکا به بینی تو لب لعل بدش	پس عزیزان من از تشنگی بادیش
کا ندم از دیده ساقی برود کوثر من	خواهر مصطر من ز غیب ایخواهر من
چون بینی که سراسیمه زین میلرزد	مهر ماد و فلک عرش برین میلرزد
کوش و مغان خلد برین میلرزد	شکر ظلم و ستم شمر لعین میلرزد
ان زمان کرده جدا خجرت کین خجرت من	خواهر مصطر من ز غیب ایخواهر من

این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان
 این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان

این که در میان کوه و دریا و دایره و این که در میان

کبریا که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم

اینها را در این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم

اینها را در این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم

چون بینی که هوا پاره در مار شده	از نکت خوشید چو بخت رشت شده
موج غنیمت خیر اندر دل غنیمت خور شده	لوز حن جملوه کرا آمد لبردار شده
ان زمان بر مری رفته سر اوز من	خواهر مضطر من زینت انخواهر من
سوز بر پا شود ای غمزه اندم بکمان	که نه گوشتی بشیندی و لذت می در آن
شش صبت بر شود از سوز جگر افغان	موج خون سوزند از دیده ماه تابان
کاندیم از پیشون شان سر نرند محرم من	خواهر مضطر من زینت انخواهر من
ان زمان لطمه زن صورت افشان تو کن	غنیمت کسوی خودوی پریشان تو کن
بچنین کوکب خسته در خال تو کن	فکر اطفال کن تکیه بر پش تو کن
که موزا صبر بود پیشه بر خواطر من	خواهر مضطر من زینت انخواهر من
بحرم شکر دون بافتنی میریزد	جمله با خنجر کین از پس پی میریزد
بر لباط حرم خسرو کی مسبه میریزد	قصه مزاج حرم با نودی می میریزد
دست عارت بکند باج من فیر من	خواهر مضطر من زینت انخواهر من

اینها را در این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم
 و در آن عالم که در آید از این عالم

一

آن کلمه نازکش ای بی بی نه انجالتا بی بی
 نه مظلومان چه انجالتا بی بی
 در کف از خون حاضرت بی بی
 سبب بدی اسکان با بی بی
 یک سبب و یک سبب از بی بی

از شاه شاهان
 که فلک گاه

ان شنیدیم که چون سلطانین
 رفت از پشت کعبه بی بی
 از کمال ضعف بی بی
 بی بی آن که می خرسد
 (۷۷)

چرا که دینی که صحرای است
 پس نهاد پاکه و خورشیدی
 کاندکی است بدان نام
 ایستاده و الجاش بر کن
 سیبانی بود بهر شهر
 بسکه از قوت و شهنشاه
 بچکس حال شهر بار بود

امشب بخیمه شرح شهادت تو	فرز ابر صده گاه قیامت قدم زد
امشب عزیز خاطر دارد و دل	فرز از فرصتی تبارش که دم زد
امشب برادرش به قایل علم است	فرز آن دست مازده که بر پا علم
امشب ستاده پیش حسین که	فرز جوان نوحه و اقام زبانه
امشب یاد کار حسن قاسم حسن	فرز ایچا گاه عز ازیر بر مزنه
امشب نشسته بطایفی بر فراز تخت	فرز چاکیرد فرازش بهم زنند
امشب سرش به بستر راحت	فرز اسیرش نیزه برای دم زنند
امشب با طبیعت تسلیم در حسین	فرز هزار ناله زد دست تم زنند
امشب سفارش و مش می کند حسین	فرز اسیر شکاک علی را بفرم زنند
امشب خیاب خاطر دارد قحان شو	فرز اخروش مانیان بر جرم زنند
امشب نام بر دیکان در بساط	فرز اساس غارت جسد جم زنند
امشب نام کودکیان در باب خویش	فرز انشته حلقه ماتم ز غم زنند
امشب بکینه سر نهند و امین بد	فرز ایدر نشان بلا میزد زنند
امشب نشسته زین کلثوم در بر	فرز اصلاهی نوحه بشاه امین زنند
امشب که روشنی سر اذن مهربان	فرز داد و صد ششاره بگردون زنند
امشب اگر کز شهنشاه کند اراد	فرز اشکوه تاج بخیل چشم زنند

مقصود

این سر بر خون را بین لکن

این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن

خیل ملک به پیکران کودک ضعیف	سیل سر شک بد به خون رود
بهر عزای کشته آنقوم بد منش	بر آسمان حایل غم کهکشانش

در داکه روز کار نکیر دز کس بجیل
در دم بکس نکویم کیرم غم بدیل

عشق محبوب است نامرغوب نیست	عشق مطلوب است شهر آشوب نیست
عشق باشد در هوای ذوالجلال	بند بندش بکشد بهر و حال
عشق از اول آمد و آخر بسم او	عشق شبنم پاک و همه
عشق باشد او طوری در صدم	گر عاظم بکنی دانی کیم
عشق چار و میت رو بداین غبار	تا به سینه صورت پروردگار
عشق شکر لب بود شیرین دهن	کل کند یکبار و اندر پیر دهن
چون در آید شورش و افغان کند	عاشق چار و راه حیران کند
مید و اند که بجودی که بطور	شعله افروز و ذو گهی اندر تیز
عاشق از هر سو و دوسوی شکار	تیر بار و دیا که تیغ آب دار
عاشق آن طفلی است در آغوش	خوانده در سن عشق را با بیبا
باب اول تشنگی بر خود خرید	شیر پستان عطش را میمکید
باب ثانی شد جهان در چشم ماه	چون لباس مادر بختش سب

این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن
این سر بر خون را بین لکن

بادشاهی اندر کردی بکجاست
 یکسری برین سزای بکجاست
 در دنیا که با او بودی
 در دنیا که با او بودی
 در دنیا که با او بودی
 در دنیا که با او بودی

هر که از جسد خاکی
 یک نعلی برین کمان
 و اقا کو بان بلب
 غل انصاف
 یک نعلی برین کمان
 و اقا کو بان بلب
 غل انصاف

(۸۰)

شمرده و یاد و نصایب
 آتش اندازم کنون و خیمه
 این خفاش بوزانیم
 این خفاش بوزانیم
 این خفاش بوزانیم
 این خفاش بوزانیم

بر مد عای خویش کبرم خدا با هم علی که شکر عدوان کند و در سرم عمامه او بسته در کلاه که خون کفر خال هویدا بر امین که حکم ارشاد کرده مقرر برین بنشاند ام بکتف شریفین بر مردم بهشت برین خوانند پرسید از کسان که شنیدند از آن یا سستی نهاد و بدین کایدم کناه سر زد که در مقام طافی داد و و زهر حیت کشته جوانان بگرگان و ز منیع آب تیره شدی چشم شکر باشد نزاع اگر بر سر مال غزو جاه تا نذر بلاد کفر بود شایدم چاه با تیغ تیر نرزه چو اسب تیرا راه اندم هزار جهان من عای قدا	شان و جلال من بشاید کرد باشد بتول مادر من زاده رسول با من سپهر خرو و در اعز رسول این ذوالفقار شیر خدا شد جام این ذوالجنت سوار می مخصوص آخر من بنیر ختم میبرم در باره برادر من با منش رسول که غیبت باوری که رسول بخدایت کردم جلال دین خدا را که هرگاه بر دم مکر مال کسی یا غیبتی پس چون گرفته دور مرا با سنان آبغرات بسته برویم چو از کین بگذارم مغیران حجاز از برای من با عیال بن نوی هند و روم با من سخن شنید چو خون من جلال قوم و خاندان شفیقا جواب کاش
---	--

آمد میان مهر که انشا دینی عدیل و ما را بنما تمام کند حجت دلیل
 مژده بیان چو دایره بر کرد و شوا
 بر نیزه تکیه کرده و گردن نمود
 شکر لبش بحد و شامی خدا شکفت
 مردمان چرا بنمودید سدر را
 بر من چرا معنایق شد این شط
 کز تشنگی کباب میمان مرستی
 بر مصطفی عزیز بود خاطر مچنان
 می کال شد غلام من از روز افرین
 آیا خلل دین خدا شد ز من حرام
 بردم مگر ز مال کسی تا ز من کسی
 خیر این است مادر من زاده رسول
 طیار غم من که بود در جان قدس
 خزنه من بنیچه ختم میسرم
 شید یاوران و عزیزان مصطفی
 کنون ز دست کینه رها بندارم
 من سوی میهن دورم که بر بی الوکیل
 جز کودکان نمانده مگر عابد علی
 من سوی میهن دورم که بر بی الوکیل

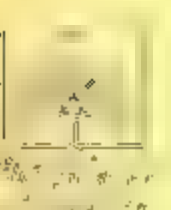
STC

در میان هر که انشا دینی مد بل و ما نرسنا نام کند حجت دلیل
 بر مردمان چو دایره بر گردشوار
 بر نیزه تکیه کرده و گردن نموده
 شکر لبش بحد و ثنای خدا شکفت
 مردمان چرا بنمودید سبزه را
 بر من چرا معنایقه شد این شط
 ز تشنگی کباب میمان مرستنی
 بر مصطفی عزیز بود خاطر مچنان
 بیکال شد غلام من از روز افرین
 یا خدای دین خدا شد ز من حرام
 دلم بگر ز مال کسی تا ز من کسی
 بر انسا است مادر من زاده رسول
 بیا رحم من که بود در جهان قدس
 غزنه من ختمه ختم میبرم
 تید یاوران و عزیزان مصطفی
 خون ز دست کینه رها ندم
 من سوی میهن دورم که بر بی

رید غدا بهر کس که بخواهد
 از زمانه بگذرد و از این
 جهان بگذرد و از این
 جهان بگذرد و از این

باید کنون روم و دم شمشیر آید
 ای محبت مرخصی بخدا صبر بایست
 چون زیر تیغ و شمشیر و خنجر سوم
 اندم که زیر خنجرشان دست پا زدم
 فخرش و دجانه صبرت مزین چاک
 افشان مکن تو تو که پریشان کنی مرا
 فریاد و اشور کش تا که بر کشم
 در دل مرا سفاکش سار به بیت
 بیچاره چون شده تمام حریم من
 سوز و دلم بحال سینان خور و سا
 گر باب میکند طلب را تو باب باش
 آتاده اسیری در فکر کار باش
 پامی برهنه خار معندان سفر دراز
 چون طفلها خردش نمایند خمش
 روز اسیر است و گرفتاری نان
 مکن جفای شام کشد کودتا بشام
 آیم نمیدهد مگر از تیر و خنجرم
 چندان عجب کند ملائک ز خنجرم
 اندیشه بایست که شهادت مقدم
 خواهر مبادا نکند در آتی تو از حرم
 لیس ظالمان کنند شانت برابرم
 طوفان مکن که کشتی بکشد بسکرم
 آبی که شعله سرزند از چرخ خضرم
 آتانه فرصتی است که من از بهرم
 باید نگاه داری شان بهر خاطر
 ای سال خورده بنگ تو بوز خنجرم
 جانا من عسیر بود طفل مضطرم
 کاتن دیگر طناب اسیرت بنگرم
 بیش از من ترا دوستیمان محرم
 گاهی باید کار جد و پدر جای دارم
 هرگز بر دوز کار نکشت باورم
 بی معجزه نقاب حریم همی برم

بیا بن سعد از خنجر با
 خاک عالیه بر سر جایی
 این جوان را از این
 آن زن شب را از این
 مازمان را محرمی و کلا
 بهر چیز این کوکب بجا
 (۸۳)
 بیا با بخش این همی
 نشان بر دامن من
 افغان و گریه دانه
 کاش از این بود
 از قتل این جوان



سختی زبانی و بی ادبی
 سخن گفتن و دامن زدن
 و بی ادبی و بی احترامی
 و بی ادبی و بی احترامی

سختی زبانی و بی ادبی
 سخن گفتن و دامن زدن
 و بی ادبی و بی احترامی
 و بی ادبی و بی احترامی

(۸۵۱)

سختی زبانی و بی ادبی
 سخن گفتن و دامن زدن
 و بی ادبی و بی احترامی
 و بی ادبی و بی احترامی

دختران نورس و امید	قطع شد امید واران الوداع
بی برادرید پر بیایسته با	میسر سامان عزیزان الوداع
این مستیان و لکبات و بکینه	جز خدانبود نکهسان الوداع
میکنند ارم من ز شور آشوبشان	بادل پر شور و افغان الوداع
خواهر غم دیده طفلان مرا	همچه جان بر سینه چسبان الوداع
مهربانی چونکه دامن گیر تو است	میشان هر یک امان الوداع
بوسه زن بر چشم خون آلودشان	خون نشان کنه از مرگان الوداع
زینب محزون و خونباران من	دیده شان کنه از گریان الوداع
خواهر از طفلان دل تنگ ملو	بخشش از مینی مرغجان الوداع
میپارم من بتو این کودگان	نکنار مستندان الوداع

خواهر ای یادگار مادر م

مادری کن از برای خاطر م

چه آمد در آن ز مکه شادین	سخن گفت نخی بر آن طالبین
ز برهان قاطع نمودی بلاغ	بایمان کسی را نکردی سرا
شد آماده جنگ کردان کین	پوشید بر تن سپهر برین
بلرزید ارض بفرزید محبر	بجوشید دریا خروشید مهر

زین

گفت

سختی

[illegible]

زمین و زمان شد سر اسیر و ار
 ز بهیبت تو کونی زمین شد روان
 برآمد چو دست خدا از آسین
 پداسه فوق همه دست بود
 چه دست خدا بود بالای دست
 بزد دست بر قبضه ذوالفقار
 ز حرکت فرود آمد چرخ کبود
 ز یک قبضه پیش عالمی قبضه شد
 تمام جهان بر کف کردگار
 بحکم خدا دست حق شد بلند
 بدش همچو جبینا بچشم شود
 تو گفتی که عالم همه طویر شد
 بودند ننگ بوزاند عار
 چه زان دست و بازو بدست
 سرش طاق کردون بر قبضه دست
 شد می راست برمانوی قیام

(۸۵)

گفت بندهم از علم و سخنان
که بود قبری ماد را اهل کمان
خبر جدا علی بن حجاب بود
خان ز این سر به سر نه
بهر روز داشت که گویند
ایستادیش بجای افغان
تجدیدی

[illegible]

نوکھو

(۷۸)

پنجاب است خف منیر
بجین رفتن از تنگ
تا جوی می شود زمین
فرمان داد بایان
خبر به باد شد از آن
برد خبر بدید که شاه
آباد کرد و در صحرای

و در این باب که در حدیث آمده است که هر کس که در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود

تو گویی جهان پر شد از ضربت
 زمین گوی میدان آن تا جدا
 نگویند شد زمین و زبون شد سما
 ز دست خدا ضربت ذوالفقار
 که نابود این گشت آن کشته کرد
 که از نور و بازوی نور و زگار
 دیگر باره از تو لباس وجود
 مگر عهد و پیمان فراموش شد
 ز شد شهادت شفاعت کنی
 چه بر خوانده شد رفته کردگار
 بداند چه بنمود تیغش خلاف
 با بر میان شسته شد و جنگ
 نه رحمی کسی را در آن پهن شد
 نه کس از شنی احترام رسول
 کجا بود ز بهرادران کار راز
 اگر بابا و صاحب ذوالفقار
 هر گوشه رعد و برشت و منع
 پراکنده اجزاء چرخ مدار
 علی العرش رحمن شدی هستی
 چنان شد از بهر دو گیتی دمار
 خداوند گفتا خدای سبزه
 نماندی بن تا که آتید بکار
 باید پوشید بر هر چه بود
 نورا جام از ساغر نوش شد
 زیرستان هم نور رحمت کنی
 کشید از مصاف اوید کارزار
 تو کواثر دها رفته در کوه جنت
 به یزدان نمود ابر من کارنگ
 نه خونی ز بهشت و نه امیدشت
 نه کس شرم از مادر و بی متول
 نماید بر او اگر نه زار زار
 در اندشت بودی کشیدی مار

در این باب که در حدیث آمده است که هر کس که در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود
 (۸۹)
 در این باب که در حدیث آمده است که هر کس که در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود
 در این باب که در حدیث آمده است که هر کس که در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود و در راه خدا کشته شود



(۹۰)

زبان سوز و از ظلم شمر و ستان
بجا معنتم را از زبان بیان

یا بن مرضی مهلا خواطر غنیم
 ماورم وصیت کرده بامن
 آغزین و دانت جایی دارد تو
 وقت آن رسیده یاد ماور خود
 من بجای آنرا بوسه بن گلویت
 جان نازک و تاب خوشت
 تو مروم بیدان ماترا بوسه
 کربلا روی تو با بلا فرینم
 من ز گلشن او هم گلی بچینم
 جایی او بوسه حلق نازینم
 کرده او سفارش گفته این چمنم
 تنگ کین چه سازد بارک کهنم

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

وز عطش کلویت برده عقل بگویم
مغتنم از این غم ناله داد و داد
سکینه گفت که یا با مرا بر سر راه
نه صبر و تاب تو انم که با تو نمیشم
جداساز ز دامن خود مرا بابا
روی بجانب شمیر و من متیم شوم
دل بستم بوز در ذبی پایان
پدر بدر و میهنی مکن گرفتارم
پدر که گرد بستی کند زردیم پاک
بدشت کینه مرا ای پدر یا مگذا
ز بعد مرگ تو بابا مرا اسیر کنند
مرا بر صفا عدا سبایه شمیر
هر تمام ز نامزد پدر هیر است
تو جان بری سلامت بروی دشت
و گرنه سوی مدینه پدر مرا ببرست
سخن در از مکن مغتنم که طوفان
کاش من میدم در آخر غم
تا رسد بجز ناله حسرت
که روزگار نبیند مرا بر دشت
میان خیمه با هم نشان تیر سپهر
که میتاب فرقت مرا جداست
بستم را نبود در زمانه هیچ پناه
که در در نبود چاره غیر ناله داد
که در دبی پدری را خدا بود نگاه
که دست مرحتش بیکد بجز راه
که چشم خلق نبیند مرا بجل باده
بر میان ستم بسته میوم آنگاه
خدای جان تو جانم کنم بقر بنگاه
که شاید از غوغا تو کشد حریم
از این بلیه بیای با بوجول امده
که شرح حال کنم روضه رسول
ز دیده خون صبر موج بحر عثمان
ز دیده خون صبر موج بحر عثمان

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

(۹۱)

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است



ناله کبلی ز دایع اکبر نازده جوان
 خون حلق تشنه آصف ز جور نیر کین
 قاسم داماد من سیه خضاب از خون
 بعد مرگ نو جوانم ز بستر خوابم سوز
 جبرئیل طعنه خصم فغان کودکان
 دل کباب سوز جان گشته ز بس محظرات
 جبرئیل با خدا من عهد بستم درست
 این سرم را در تنور خولی دین میرند
 چادر و حجر بنیانی ز رفته تاکنون
 خواهرم نم عیب ز رفته کوفه و شامی
 خواهرش از بهر کنیزی مجلس غلام زید
 عابد بیمار من در سلسله خوابند کشید

جبرئیل آتش افاده بجایم جبرئیل
 دل هوای بار دارد فرصتی نبود مرا
 رور و اندر جای خود من دور پرچون
 مرگ عباس غلامم شکسته پشت من
 ناله کبلی ز دایع اکبر نازده جوان
 خون حلق تشنه آصف ز جور نیر کین
 قاسم داماد من سیه خضاب از خون
 بعد مرگ نو جوانم ز بستر خوابم سوز
 جبرئیل طعنه خصم فغان کودکان
 دل کباب سوز جان گشته ز بس محظرات
 جبرئیل با خدا من عهد بستم درست
 این سرم را در تنور خولی دین میرند
 چادر و حجر بنیانی ز رفته تاکنون
 خواهرم نم عیب ز رفته کوفه و شامی
 خواهرش از بهر کنیزی مجلس غلام زید
 عابد بیمار من در سلسله خوابند کشید

(۹۲)
 زلف چو بخت و سیمینا
 ز سیمینا زلف و سیمینا
 زلف چو بخت و سیمینا
 ز سیمینا زلف و سیمینا

بیکس بی بار ماند و این زمان
نزد جانان من بخون غمشان
مجموعه انصافشان
ز بهشتیان

(۹۳)

همان بخت نغمه زبان
کسینا در سینه زبان
که بعد از این بخت زبان
بسیار از زبان زبان
در ششاید زبان زبان
تا که از صفت زبان
امدی

ز جام عشق تو یارب که ستم | طناب عمر خود را من گستم

[illegible]

دانشگاه تهران

مجلس ابن انصار

فمن كان منكم غافلاً فلينبه

فی الجمله

تاریخ زبانی در زمان

(9 f)

سید و قلات

فردی که در این کتاب

عن ابن عباس

مفتی محمد رفیع

انجمن کزیه

ایک سرفراز

بنی یساک

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

سرمایه روز استم | الهی یا الهی یا الهی

تو از قلب حسین خود گواهی

زیر تیغ کین من پاکشیدم | ز آب میش لجن من چشیدم

شما تهای دشمن من شنیدم | الهی ! الهی ! الهی !

بجالت زار من یارب گواهی

ز فرط تشنگی روزم شبها
بسیمان از عطش چون نقش دلو

پریشان خوابان مانا نہ را | الہی یا الہی یا الہی

ز حال شنگان یارب گواهی

کنا رشتہ سقای رشیدم دو باز ویش جد الب نشنہ دیدم

— اسیمہ بوی اودودیم | الہی یا الہی یا الہی

تواز قلب حسین خود گواهی

مذاکاری نمودم اکبرم را بقربانگاه بردم اصغرم را

بکون اغشته دیم جعفرم | الہی یا الہی یا الہی

بحال زار من مایرب گواهی

حسن را بوده قاسم یاد کاری مرا نوکده خدا بنموده یاری

بجاک و خون طبعان شد در کنار
الهی یا الهی یا الهی

2

من بعبودت من در پیشگاه
 من بعبودت من در پیشگاه
 من بعبودت من در پیشگاه
 من بعبودت من در پیشگاه

بجای زار من یارب کوای
 بجا زار من یارب کوای
 بجا زار من یارب کوای
 بجا زار من یارب کوای

بجای زار من یارب کوای	
جوانان بنی باشم فدا کا	پریشان خواهر انم اتر کا
ترکت الابل کلافی هوا کا	الهی یا الهی یا الهی
تو از قلب حسین خود کوای	
بعهد خود وفا کردم الهی	و وطن در کربلا کردم الهی
که باشم منتقم رامن نیای	الهی یا الهی یا الهی
بجای زار من یارب کوای	
می توان گفت که یمنه پسر پیر شود	می توان گفت لب طفل که بشیر شود
می توان گفت که بقتله زود سیوی	می توان گفت که زاب مدنی پیر شود
می توان گفت که شد آل علی کشته شد	می توان گفت صغیری صفی محیر شود
می توان گفت جدا سر شود از خنجر	می توان گفت که بیمار زنجیر شود
می توان گفت سردست جدا شد	می توان گفت که این کار بگریز شود
می توان گفت که زخمش شد پیرون	می توان گفت هم از ضربت شمشیر شود
می توان گفت که پیکر شد بخیل کفن	می توان گفت که بید فن تقدیر شود
می توان گفت که بر نوک شان فتنه	می توان گفت سر نیزه که نجر شود
می توان گفت فغان سرزند از مایا	می توان گفت فرون ناله شبگیر شود

(۹۵)
 باکی گفت بود از دین
 بهر فن شاه سلطان حسن
 از روزانی اود بر حسن
 اینک شد از سر کو جان
 چون بدید الفت ما را
 گفت حاشا که از خنجر

تاریخ و جغرافیہ

(۹۶)

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تألیف و تدوین

لکھنؤ

چاپخانه معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بازار قبا

۱۳۰۵

על

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

دوا بجناح زد و دیر تو خبرم کن مرا	طرف خیمه بایل حرم در بدم
یا ل خومین تو دو کافل رنگین تو را	دخترم بسیند اگر خون و دانه بزم
دوا بجناح زد و دیر و خیمه اجبار	که حین غرقه بخون کشته پیش نظر
دوا بجناح شورش غوغا غوغا	که زاده دل اطفال بوزد حکرم
عابدین ناخوش و افشا تو کمن قلم	خبرم کن من آهسته بگو با پرسم
کس ندارد که دهد نلبه بیمار مرا	دوا بجناح شلبه برگو تو بنور بصرم

مفسر کاش در اندم که یسمان بفتان
آتش افروخت طاق ابد و ما حصرم

در گرمی هوا چون زخم از شمار برید	بگذار تا برم من در سایه شاه دین
بگذار تا به بند او خواهر شکمش	زمین گلی بچید و دیدار آخرین را
امذرو دواع جانان خون میریزد ز کمان	بگذار تا بوسه خار به حسین را
این آخرین دواع است شمرش بر بکده	گیرم چه جان در آغوش این جسم نازنین
کز زخم بر پیش بسل صفت به بخر	چشمش بسوی قاتل بگذار تیغ کین را
وقت سپردن جان گیرم سرش	بگذار تا به بندم چشم خدای من
ایطالم است تبار دست ز کار بردا	در پیش چشم غیب بر رک کسین را
این تشنه لب که خاموش از تشنگی است	بگذار تا دهم آب لبهای شکرین را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

(۹۷)
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۱۰۰۶
 زاده ای نایبیه کوکس
 مخفی است در چوین برادر
 شریف است ازین
 که رفیقم است
 حسن علی بیگ
 در بابا خان

بن هر کس از این کتاب
 نکرده بزرگوار
 بپایان هر کس از این کتاب
 کمالی بزرگوار
 (۱۰۳)
 مخفیست مذهبین جن
 بیان ختمه بیان
 نه باشد نخواهم نمود
 بغیر و سبب اصلی
 عاقل که در هر کس
 من این زن از خجسته
 نیز از نامه بیان
 باید نزدیک از خود
 بپایان

بمانا به سان بهمن در برسد
 زان ننگ دلم نوز اسوار
 زان ننگ دلم نوز اسوار
 زان ننگ دلم نوز اسوار

ای برادر تو جاسیر که در جنب	نفس عباس لاور بجایم من تو
ای برادر بر نفس علی اکبر من	رنجه فرما قدمی تا بنمازیم من تو
ای برادر خبر از داغ جوانان ندیم	بیار صحر خشی برین که بنمازیم من تو
ای برادر سخن از غم فراوان نکنم	سوز دل با تو نگویم که کدازیم من تو

قصه کوتاه که تا به نگیری تو ملال
 در نه تار و زیامت نتوان گفت حال

بقران سر تو خواهر تو	بریدند از قنایت جگر تو	بغیر رفته راس او تو
میسیرد خواهر تو	چرا در خاک و خون جگر تو	خدای خنهای بگر تو
چه شد بگشت آن بگر تو	میسیرد خواهر تو	چه شد عمامه و تاج سر تو
بیمار رفته تاج افسر تو	چه شد کاکون قبا ای احر تو	میسیرد خواهر تو
چه شد پیراهنی از مادر تو	ر بود و از قناعت کمر تو	تاج ستم شد بگر تو
میسیرد خواهر تو	وطن شد که با با اکبر تو	لمیده کینه صغر تو
بود عباس قاسم دگر تو	میسیرد خواهر تو	ضیبت زان دختر تو
بود سهم تو چون جعفر تو	مرا منت عیال مضطر تو	میسیرد خواهر تو

دارای خبر ز رقیب نکارت ای حسین	با کدو کان اجد تو داریم شور و شین
لب تشنه ان بنمید نشستن به تن	کی باب آستان به از جره قطره تن

صفت نذر صفت از این به پیش
 جوانان بخوبی پیشین چو پای
 پیاده و زیکو زیکو سوار
 به پیش دل بشیر بشیران شکار
 دلی از عطش جگر این جهان
 نفس بودشان پیچ و دودان
 ۱۰۸
 در کس و در عجب
 میباید میفولاد انداخت
 بگفت داشت یک سبب
 میباید میفولاد انداخت
 بگفت داشت یک سبب
 میباید میفولاد انداخت
 بگفت داشت یک سبب

سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین

آنکه صدای شیشه مرکب بلند شد
 دیدند ذوالجناح شده هلكون گلشن
 آنکه ندای پایتاز جهان گذشت
 آمد بختی که پسر سعد با سپاه
 گشتگان بدامن صحرا روان شدند
 لشکر ز جوردربی عارت نبوده اند
 گاهی برده ز منب که جانب صفا
 نامه تا که بود سرت بود مجرم
 تا که نه پیرین به قنت بود چادرم
 این اشتران برهنه سوار می کودکان
 مملکت میند بند که نایم دفن تان
 این میکشد مرا که شقیان رنجور
 بسیارم این من تو عباس الحین
 فرصت نباشد که نهم مریمی برخم
 این کشته ها بهم تو و کودکان زمین
 ابدان پاک قنمت تو شایسته من
 بشارت نند ز مننه بر دهن آل محققین
 باز من و از کون عنان گشته فلقین
 که شوب بین قیامت عظامی شعرین
 آتش کشیده و حینه و خرگاه زنین
 سیار و دارد و دارد جلیه بارید فریدین
 اشار از حرم شد و عریان کعبین
 میرفت جمع کرده در راهی شعرین
 بشکر برهنه سر نبودند زیرین
 بودی بر من ز کینه نبودند عیارین
 بشکر که بی حجاز به بستند محلیین
 سازم به دفن تو عباس مستین
 بیغل و بیگش نه مزار و جردین
 ناچار میروم دلم اما تبریتین
 یا مجلس عزای تو کیرم بطرفین
 این ز منما از ان قوم طعنه شنین
 سر با شان به نیره نمایند نصبتین

سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین

سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین
 سینت با این حد سینت سرین

بدرست رخسار جان چه زینب
 می بر آرد آینه در پیش
 ز رخسار او حسن کجاست
 که در آینه زینب با او
 چنان چوین آینه زینب با او
 نه در آینه زینب با او

میدهد تنگین دل تصویر او خوش	بافت غنچه میا میداد و خوش
اما بد مشکل شود زینب خوش	
عالمه بر تن پاره کرد و زد و پش	چون بیاد شاه رخسار نکوش
روی خاک کرم و خاقل و بر دشت	که بختیه چشم و گاهی بر عدوش
اما بد مشکل شود زینب خوش	
زینب بیچاره در آن های برون	سرزد از خیمه برون و در خوش
با جر آسمان دیده دشت کوش	دامن از ترکان بریزد آبروش
اما بد مشکل شود زینب خوش	
آه از آن ساعت که از غم جوش	خون خلق شاد بین کبار جوش
آسمان رنگین شد از خون کوش	سازد از خون مگر زینب و خوش
منقش مشکل شود زینب خوش	
غم غم را بنم کسر نوشته	بکلم خالق کسب نوشته
ببهرای بلا در دپای	نصیب زینب مضطر نوشته
بنام زینب محزون و نمون	سراسر غصه تا محشر نوشته
حنور خواهران راس شیرش	بمخون آغشته از خنجر نوشته
سر نور و چشم مصطفی را	پسینره برود و چنان تر نوشته

چون لاله زینب با او
 چنان تو که مال جبار با او
 بان تو که با باین سر با او
 سیرت در پیش با او
 نه در آینه زینب با او
 من خنده زینب با او

(۱۱۱)

ادرا ملک الموش تها بداد
 بغیرت رسته حق بود نه منی
 از نده از ناک و زود بکین
 تو بغیرت بلعیش را بکری
 بمایه بمایه از بزم پر غن
 لانی اگر مهر علی باد
 نانی اگر مهر علی باد
 مرد

اهل بیت ال طهرستم بودی و
کی پسنداید سر اسر ظلمهای بی جا

کدام نمیشد که بر نخل بوز آب نشد
 کدام از خشم تنش را شمارم از دفته
 کدام تارک انور مکش پاره و تیغ
 کدام خنجر بزرگان رسته و ز حلقوا
 کدام رک که نشد پاره و از خدنگ
 کدام سنگ جفا استخوان شکست
 کدام ناله طفلان یا سمان رسید
 کدام دخترا بر انکشته بی محجر
 کدام ظلم که کویم به اینجا نشد
 کدام دفتر غم سطر این کتاب نشد
 کدام کوزه که گلگون و خوش خطاب نشد
 کدام ضربت شمشیر کامیاب نشد
 کدام بی که ز خون شیشه کلاب نشد
 کدام سینه بزریر سم و و آب نشد
 کدام اهل حرم سبزه طباب نشد
 کدام خواهر سلطومه بی نقاب نشد

کدام

و کس از مضی
دو شنبه کرد خورشید آید
از شنبه بین کرد و نهان
ما فلک از خاوران
سر س علم و کرم

113

نابینا شدن
بهر کسی نابینا شدن
بهر کس که نابینا شود
بهر کس که نابینا شود
بهر کس که نابینا شود
بهر کس که نابینا شود

سکونی در دوازده روز از میان
 کوه در فوجی از یاران
 از ساسانیان بدین جهت
 از باطن کوه پدید آمد
 کوه در فوجی از یاران

از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار
 از جایی از کوه بسیار

(۱۱۴)

از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران
 از کوه در فوجی از یاران

کدام آن رسول از عیش نشسته آباد	کدام ستمگر در کز خجالت آید
کدام دود و دل از تشنگان برقیه	کدام دیده پر از آب دل کباب شد
کدام صفوحه بدر نیز عشیت کبود	کدام کاسه خون قرص آفتاب شد
کدام کوب در تنی نخته تیره و تار	کدام چرخ ز حسرت به پیچ و تاب شد
کدام دل که بیا و دل تو نیست و نیم	کدام محنت و غم در دل خراب شد
کدام داغ نهانت ز دل کنم نشا	کدام سینه پر از داغ بجای شد
کدام ناطقه تاب غمت کند تیر	کدام سامعه در پرده حجاب شد

کدام محنت از او آورم بخیا
 کدام روز شغبا در این مصاب شد

کوفه نامسلم از این کعبه جدا کرده	کوفه عشق آمد مشتاق لقا کرده
کوفه مسلم بخت دانه روی حسین	کوفه مشق دل قبله نما کرده
کوفه بنوشته که ایخیز و خوابان	کوفه آئینه مبدل بحبل کرده
کوفه سلطان عرب شاه عجم	کوفه همود که طور است بها کرده
کوفه او بر سر مشاق بیایه خود	کوفه چرخه چرخه رخا کرده
کوفه بر مرده بمب که حسین جایت	کوفه عبا بازی در تان بخا کرده
کوفه عباس هوای رخ مسلم دارد	کوفه مسلم مادر صفا کرده

(۱۱۵)
 بر این باب و از هر
 دوای دست از فغان
 از این زمین بماند
 و از خلق غلغله داد آید
 سغری بانی
 رفته جویند
 مناس

کوفه گرفت جانان مستزده سلم
 کوفه با شیر خدا کو که بیاید بشاید
 کوفه داشت که زینب شود او شیر به
 کوفه ای که شش خبر داد و عن بن جعفر
 کوفه میدید اگر فاطمه از زینب را
 کوفه بر چرخ رسد ناله و فریاد زنان
 کوفه تا با بکشت چرخ سنان از سیران
 کوفه خبرت کشدم مردم او باش
 کوفه زینب نتوان گفت که از زینب
 کوفه که سخت بر او لاد پیمبر خد
 کوفه با طعنه نصرانی هم طعن به
 بار و بر تن گزند جگر و دگر دید
 دست خون خوابی خون شده فکرت
 بی غاب از چه بی پرده چرا کردید
 که بیازینت بکشت ناکر دید
 شور شش محشر ویران سما کردید
 که گرفتار جفا بانوسی ما کردید
 بار محمل عرق شرم و چاکر دید
 سر بر کوه نظر باز بها کردید
 چه شنیدی چه کشیدی چه با کردید
 سخت تر از بیه جاشام چاکر دید
 نتوان گفت که دانسته خطا کردید

کوفه سر منزل تو بود و نهاد و داد و بیداد
شرط انصاحت نباشد بار اگر مقام

کوفه چون رگبذرا آں غبا کردید
کوفه از دست فلک معجز نی گرفت
کوفه میده اشت بدل آرزوی بی
کوفه سوزان پستان نهوا کردیده
کوفه سوزان پستان نهوا کردیده
کوفه سوزان پستان نهوا کردیده

22

کوفه میخواست که یکبار سینه زخ او
 کوفه تارفته سر شاه شهیدان تنه
 کوفه پرنیزه سر می داشت که خاک
 کوفه پیدا بنان تا سر آلود و بخت
 کوفه پس شیون فریاد برآمد زنها
 کوفه کوتاه توان تا که بسیند
 کوفه چون دیده شب سیر شاه
 کوفه بر چوب محمل زده زمین بر خا
 کوفه خون موج زندان سر او محمل
 کوفه بردار کشیدند سر را که مدام
 کوفه باریده بستر از خاک غدا
 کوفه بزرگم فزاد آن بسر سبط
 کوفه فردوس برین کر برسد قصه

با سر آمد که بتقدیر رضا کرد دیده
 دیده فاطمه طوفان بلا کرد دیده
 تا که بر چشم ملک کحل حشا کرد دیده
 خلق را ناله بسر شور با کرد دیده
 تا آمد شاه طوبی بنوا کرد دیده
 سرا و خواهر او کی کجا کرد دیده
 مرغ دل را بهوس خنخدا کرد دیده
 که تو چنین سر من فرق و نا کرد
 موج خون تا به مهر و سما کرد دیده
 قبله خیل ملک صبح و سما کرد دیده
 رخت بر مسجد و محراب و دعا کرد دیده
 کسی مرحم با یاب و دعا کرد دیده
 مصطفی پشت خم آنسر و سا کرد دیده

کوفه پرنیزه سر می داشت که خاک
 کوفه پیدا بنان تا سر آلود و بخت
 کوفه پس شیون فریاد برآمد زنها
 کوفه کوتاه توان تا که بسیند
 کوفه چون دیده شب سیر شاه
 کوفه بر چوب محمل زده زمین بر خا
 کوفه خون موج زندان سر او محمل
 کوفه بردار کشیدند سر را که مدام
 کوفه باریده بستر از خاک غدا
 کوفه بزرگم فزاد آن بسر سبط
 کوفه فردوس برین کر برسد قصه

زخمی زانوی چمن ناز و چمن
 جوی زانوی چمن ناز و چمن
 افتاد زهر می از تن
 سلطان الم کرد در و پا
 اندوخته زنده بر طرف
 بر فلک سبز با باد
 ۱۱۶
 زخمی زانوی چمن ناز و چمن
 جوی زانوی چمن ناز و چمن
 افتاد زهر می از تن
 سلطان الم کرد در و پا
 اندوخته زنده بر طرف
 بر فلک سبز با باد

ترجم کر کذری تا صف محشر فریاد	
شنوی تا بفلک میرسد از کوفه دا	
ایاز جنب ای آسمان حیا	رز ویت چل نور عرش

تغییر در سبک و سبک در تغییر
 از سبک و سبک در تغییر
 از سبک و سبک در تغییر

در روز و شب و روز و شب
 از سبک و سبک در تغییر
 از سبک و سبک در تغییر

(۱۱۷)

نورین از پرده و از پرده
 بال و پر و بال و پر
 خفته و ساقین و ساقین
 از یک زبان و از یک زبان
 ان بسدایان و ان بسدایان
 ناپدید و ناپدید
 زین

ز برج شرف رود نمودی	چه خوش آمدی آمدی خوش با
بدیدی خدایم نموده چه کار	که رسوای تان کرده در روزگار
ایاز مینبای دختر مرسته	در این کوفه بودی توار خود رسته
بدیدی چه کردم بحکم قضا	گذشت از زمان و مضي مامضی
بدیدی خدایم نموده چه کار	که رسوای تان کرده در روزگار
ایاز مینبای ماه برج حجاب	در این کوفه بودی بعد عز و ناز
که زبید تو را چاکری ترکناز	ذلت نمودم بذلت بسیار
بدیدی خدایم نموده چه کار	که رسوای تان کرده در روزگار
ایاز مینبای خواهر شاه دین	حسین تو آمد در این سر زمین
که گیرد جبار را بر زیر نگیین	عجب او گرفت آفرین آفرین
بدیدی خدایم نموده چه کار	که رسوای تان کرده در روزگار
ایاز مینبای زمیته آفتاب	نمودم باز ویت آخر طناب

سنی

این است که از این جهان
 بگذری و از آن جهان
 بمانی و از آن جهان
 بمانی و از آن جهان
 بمانی و از آن جهان

نشستی چشم خان بی نقاب	چند چادر و سحردهان حجاب
بید می خدایم نموده چه کار	که رسوایتان کرده در روزگار
ایاز میبای افتاب جهان	سیان کینزان چرائی نهان
تکبر نمائی در این استان	بگریه بحال تو بهفت آسمان
بید می خدایم نموده چه کار	که رسوایتان کرده در روزگار
ایاز میبای مضطر نامید	بحکم قضا و بامر یزید
نمودم شش نشاء را شهید	ترا روز اتم مرار و زعمید
بید می خدایم نموده چه کار	که رسوایتان کرده در روزگار
ایاز میبای دخت شیر خدا	ز خجبت چو انگری سوسای
تو را حق ز بهر سخن گو با	دیگر مژم تا کی تکلّم منّا
بید می خدایم نموده چه کار	که رسوایتان کرده در روزگار
ایا خاتم امی زاوه نابکار	نمائی تکلّم و ستم افتخار

و کما بعضا
 بید می خدایم نموده چه کار
 که رسوایتان کرده در روزگار
 ایاز میبای افتاب جهان
 سیان کینزان چرائی نهان
 تکبر نمائی در این استان
 بگریه بحال تو بهفت آسمان
 بید می خدایم نموده چه کار
 که رسوایتان کرده در روزگار
 ایاز میبای مضطر نامید
 بحکم قضا و بامر یزید
 نمودم شش نشاء را شهید
 ترا روز اتم مرار و زعمید
 بید می خدایم نموده چه کار
 که رسوایتان کرده در روزگار
 ایاز میبای دخت شیر خدا
 ز خجبت چو انگری سوسای
 تو را حق ز بهر سخن گو با
 دیگر مژم تا کی تکلّم منّا
 بید می خدایم نموده چه کار
 که رسوایتان کرده در روزگار
 ایاز میبای دخت شیر خدا
 ز خجبت چو انگری سوسای
 تو را حق ز بهر سخن گو با
 دیگر مژم تا کی تکلّم منّا

اینکه بگوید سر دین
سر دین سر دین سر دین
سر دین سر دین سر دین
سر دین سر دین سر دین

که گشتی حسین را بصد خوار و راجع هر میش نمودی نه روزگار

انجرواں محشر پائی جانب

خدا و بنی راجہ گولی جواب

ایا طالم ای کا فر کسیند جی | مہمان شد ز خون حسین ہجو حری

چونہرا بھڑکنہ جستجو

بفردای محشر بیاپی حساب

حذا و بنی را چه گوئی جواب

اما ظالم، بیشتر است. بیجا | تفاخر نمائی بطنم و جفا

شهادت بود فخر ما از خدا شرافت نباشد ز ما او جدا

بفردای محشر بای حساب

حذا و بنی را چه کوئی جواب

ایا ظالم ابی نابکار عینید برایشش برادر نمودی شهید

ز ظلم تو نتوان دمی آرمید نخواهد سرم با تو گفت بشنید

افزودای محشر بیای حساب

خدا و سنی را | چه گوئی جواب

ایا طالع امی تنگ بی آبرو	بر چند مرآری مرا رو برو
--------------------------	-------------------------

چند

(119)

یاران عذارالبنته با هم
از دست دشمن ازین بگریزند
و کرامت یمن
در مایه با خدائی که هم عشق
بجاستان پیران خدایا
بر کشته خدایا
لا اله الا الله

مکتبہ

بگویند دارند که بیست و نه
 از آنکه بدیدار خان بیست و نه
 از آنکه بدیدار خان بیست و نه
 از آنکه بدیدار خان بیست و نه

بگویت که سرش من در میان بگویت که در خان بنیزه با کرد
 بگویت که بیا و نخت سرش خست بگویت که نشاء سبکها کرد
 بگویت که مجلس چه کرده پور زیاد بگویت که بچوب آتش آتشا کرد
 بگویت که بیازار رفته سرسبز بگویت که تماشا بکوچه با کرد
 بگویت که ز قهری نشان آجر شد بگویت که اسیران فغان با کرد
 بگویت چه ستم دید بر مجلس شام بگویت که حرم ناله بر ملا کرد
 بگویت که چرا سر باین شتم داد بگویت که بعد ز رش و فاکر داد

بگویت که شفیعا از این سینه کرب
 بگویت و در اخانه عزا کرد و د

غم دلم که بگویند شکان شکایت دل من داستان میکند
 چگونه شرح کنم حالت دل من بهیچ دفتر غم شرح آن میکند
 تمام غصه عالم نشسته بر دل و دل شکسته غم یک جهان میکند
 ز غم مگر بپرستند دل شکست ز دلش غمت غمش آسمان میکند
 هزار مرتبه ویران شد آشیای دل که مرغ دل همه اشیای میکند
 مگر بر روز ازل غم ای که نیست که نام زیب غم شادمان میکند
 مگر که مادر غم ده غم غم که خبر محنت و غم کز آن میکند

شیده

از آنکه بدیدار خان بیست و نه
 از آنکه بدیدار خان بیست و نه
 از آنکه بدیدار خان بیست و نه
 از آنکه بدیدار خان بیست و نه

(۱۲۳)

و اما اینجاست
 و اما اینجاست
 و اما اینجاست
 و اما اینجاست

ملکرا بعضا

درین وقت این کار را که
من در آن گیرم

دستی یافت

جواب کرد

(۱۲۴)

(۱۲۴)

از این کتاب
در بیان
نظم و نثر
و در بیان
نظم و نثر
و در بیان

نورانی

اشکر کوفه و شامی همه خوشخوار و غا

میزند سنگت جفا

ایمان نسبت به بیابان حرم جبل شین

سید محمد حسین

نه کسی حرمتی فی محرم من غیر علی

ماید کارم ز خیل

عزم آل عبا بکین بی یار و معین

ماہزار غمین

بسر نیز دست مهر و مسمی فرم

جسم و جان حیدم

دختر میر عوب میرود از کوچه شام

ارزشمنهای نظام

ستم آن زن را می کشد از کوه و

روزہ خور و جفا

نوحوانان همه در دور تو مغن

... ۱۱۱۱

من مخرودن بیاض به خونخوازم

چشم خوننا بر بین

تجربہ از فکر طفسہ مشرق ماربین

چشم خونبار حسین

انهم اندر غل و زنجیر متکارسین

چشم خونبار حسین

در بدر می بود آن مهربان را رسن

چشم خونبار بین

سوره و صحرا و بیابان بی سردار حسین

حسین خوارزمی

نام حسین کوفه من طعنہ بسیار

حشم خونبار من

روزه من هر سه هفته سال من

جنت حورنارستان

نیم از سفر شام در آزار بین

حسٹہ خانہ مدرن

این همه کودکان و اطفال زنان بی
بسته شبان ببال
نه کسی بمسفر مدام و نه مونس من
جز غم و درد و محن
غم ایام شفیعا بضمیام که نوشت
طینت از غم بربست
آل بنی تمام که بی احتشام شد
ایکده که کرد کار نمودی بهرام
شرعیه فزات ز سر نچه اش و آن
آیا مکر که قصه صفیان برفته یار
بر عترت رسول ز قحط فزاتان
کبرم ضرور کشتن ایشان بکلم شام
رگها بسی بریده شد از خنجر جفا
دلها اگر کباب شود خون دل کجا
آن بانوان عصمت کبری که بی نقاب
کان اختران برج شرف معدن جفا

۱۶ افندی از نوان چه باری از
 ۱۷ بستانده نوان چه باری از
 ۱۸ بستانده نوان چه باری از
 ۱۹ بستانده نوان چه باری از

بگوی عالی این خبر را بگو
 کهن

کهنه دانه ز در بر باد و ناه
 دهن

کهنه دانه ز در بر باد و ناه
 دهن

کهنه دانه ز در بر باد و ناه
 دهن

کهنه دانه ز در بر باد و ناه
 دهن

کهنه دانه ز در بر باد و ناه
 دهن

شام در عیش ساز کند تازه باغ	شام در دامن خود شک خفا کرده نشاند
شام بر سر و سری برده که در سو خدا	مرتش لازمه مذمت آئین بدی
شام کر تهنیت داده سفیانداد	شام بر قتل حسین خرم و خدا انداد
شام تعمیر خرابی چه حجاز دین	ایستش همه را بید و سا مانداد
شام با چشم تماشا که اسیران حجاز	ز سر بر مرده بدوی بیایا مانداد
شام ز تنایا تماشا بکش ذکر دین	حرم شیر خدا سر بیایان دارد
شام در کوچه و بازار تماشاچی نان	زینب پرده نشین سر بکریان دارد
شام اندر نظر مردم بیکار تمام	و خرم بر عرب سر بکریان دارد
شام اندر سر هر کوچه باز تندوان	تا دل عز و گمان داغ فراواند
شام اولاد علی بته بزنجیر و طبا	شیر و سلسله زاده سفیانداد
شام با تاج مکمل بر مردم شان	بیچاره سر سالار اسیر انداد
شام در بعضی علی کرده چه نگارنده	انقل و عابد در کردن مهانداد
شام بر تخت مرصع بکند دیو مقام	اهرمن زیر تکیه ملک سلیماننداد
شام بر کرسی زر کبر و نصاری و پاد	عابدین بر سر تاج و عجبید انداد

شام بهر
 زلف رخ یار
 برکز

انما کوزان و دیوانه
 فانی دارد بخت از آن
 ناله شانی و دهر
 آن کس که از آن
 ۱۱۱

علی الخصوص تماشا بافتاب است کناره کرده که سرماشیخ است نگاه خلق تماشا سر حجاب است نظاره کاخان روی بقیاب است نصیحت پندیرم دیگر خطاب است پیش محل هر یک سری حجاب است	هیچ مذهب دینی نظاره نیست سوا بگو تو شمیر این قوم سینه داران را که بلکه مردم شامی شوند بشغول بگو ازل او باش را حب ز بتول ز کسینه شمر کفایت آن دل مسرود بر غم مدعی آورد و جلوه سحر بار
---	---

ز موج دید و شغیا خراب شد و جهان
 چه حاجتم بجهان آل بو تراب است

مکر عمارت عالی بشام باب نباشد بیا خراب به بین طلعتی که ماه ندارد مقیم برج شرف کز جفا خراب نشین مدیده چشم فلک و نشین عور زخا خیال پر مغان کر چه جا بدیر منگردد خیال پر غرابات اخراب مکان بعد منات کلیس کشند منجکان حروف سالف سالك سکون نموده	خرابه منزل اولاد بو تراب نباشد حجاب مادر خان غیر آفتاب نباشد چگونه رنگ حجات مباد تاب نباشد چگونه راه نشین اول کیاب نباشد مکر رسم ویرانیان ثواب نباشد چگونه حال خراباتیان خراب نباشد چگونه بازوی منجکان طواب نباشد چگونه دیده ویرانیان سحاب نباشد
--	---

(۱۳۰)

است به جاری در عصب کتبی
 بالعباس از آن به یکدیگر
 شنید کسی بگویند چنان
 از دست خود این شعله ایست
 زبون من اندوق و زبانی
 رفت بپند و سنج و سنج

تیم پر

[illegible]

نوروز و دودمانی

مکتبہ دہلی کی پابلیکیشنز

نورانی و فنی

منی شب عبد بن عبد

طبرستان

(۱۳۱)

نفس را تا به نیت خود نرسد

مذہب اہل حق پرستی
مذہب اہل حق پرستی
مذہب اہل حق پرستی

بیستم بر طریقت بشام پیشام
 زبان جنه بوی رانه ساکنان حرم شد
 شکسته طاق کلیک و ناله و ناله و ناله
 بلند ناله نامی و بی است چنگ مغنا
 دریده پرده ناموس کبریا
 کشیده چرخ مستم پرده حرم خدا
 ناله که آید اطعام در کتاب نباشد
 که بوتران حرم را خوابه باب نباشد
 از آن شکسته دلان ناله در خواب نباشد
 خدا کند که در او ناله بر باب نباشد
 چه گونه مریم پاکیزه عیفتاب نباشد
 درشت کان پر بچیره در حجاب نباشد

بکسر مستقیم اندر خرابه جای مقام
که نیست در دروازه اتیان هنوز تمام

پرده از میان برداشت املعین جانانی
 جلوه کرده در مجلس نور پاک سبحانی
 آن دلیل حق خواند آیه باقرانی
 لب چه کل بهم شکفت از نیم رحمتی
 عظیم معجزه در آن لب لعل کار خدای
 چوب خیزان میزد بر لب سلیمانی
 مظهر حق برید اینچو ماه کشفانی
 کرد و مردمان به هوش و زیهر و ضرائی
 تا کلام حق باشد حقی برهانی
 بر اینج برب دندان شد موهبانی
 خواست املعین خاموش کرده نورانی
 بیایان کرد و بشرد تا شکستندانی

شور و محشری رخاوت ز ابدیت یابی

مفتم زند بر سر تابخشر ثانی

یزید گفت بزمین چو آنکه گریانی
میان جملہ اسیران چو آنکه صراحتی

نظر بمبیس

بخت و بد بخت برستم
 ای شاه جوانی مامند
 کز غایتی است ندان
 علی بن ابی طالب
 سلطان از دل و جان
 (۵۳)

اصح

(۱۳۲)

نظر مجلس مکن به بین جلال مرا	بجالت نظر کن چگونه دیرانی
خیال سلطنت روزگار داشت حین	فلک کشیده بخوشن بین چه آسانی
مرا بخواست بشا تو را اسیر و یاز	اسیر را نبود جز خوار و سامانی
سر بر نه چو اتی کجاست چادر ناز	کدام صفت به نشینی مگر که عیانی
برادر تو بمن بمهری نموده سرش	بطشت ز بر نهادم برای مهانی
ولی تو دست مرا این چه گونه بتوازی	سر حسین علی را از چوب خزانانی
چه خوش بود لب دندان پادشاه حیی	هزار نغمه کرده چنین غمی شود مانی
بزی پر سیل شکست فرون برای حین	که بعد ما نبود بهر تو شیبانی
سدا می چوب چه بشنید ز جنب و چون	ز جاستاد و بکف ای غید ظانی
لب حین مگر ز رسول میگویند	مگر حدیث حین از منت نمیدانی
ز چوب کاه بنی چوب خیزان برانی	که شک و پیده ز بهر امود و طوفانی
به پیش خواهر و دختر زن عزیز مرا	مشید و اهل حرم را بشور و افغانی
سر بریده چه خواهی ز بد کشتن او	شعاعی دل نمود این هوای نغانی
زن تو چوب سر بر اگر ضرب خنجر است	ز حد گذشت چه کز خاطر مریکانی
زن تو چوب سر بر اگر جبریل این	برای خدمت او گاهوار و خنای
زن تو چوب خودت بر لب برادر	برادر زن و فرزند اگر مصلانی

ای مردم مدینه در گنجیت جایشان	شسته حسین زینب بهتر آمده
یکباره مردوزن همه با شور و شوق	چندان شستافتند که بدل افکار آمده
چون چشم تابست به اهل وطن	هر دو چه رو و دنیل چشم تر آمده
برخواست شرف غلغله چندان ز جنان	گویا دیده صور کار و محشر آمده
یکجا بنوده اهل وطن خاک غم بر سر	یکجا فغان که غرت پیغمبر آمده
یکه سته جامه چاک زنند از تبار	یکه سته همسران علی اکبر آمده
شوری بپاشد و که ندیده است روزگار	بی طفل شیر خواره چراغدار آمده
چون شد نیامده است حسین ز کربلا	تنها چاک ز زینب غم پرور آمده
صغرا خرویش ناله هزاران بر سر گنبد	کی حال باب پرسم اگر خواهر آمده
خواهر بگو چه بر سر تان آمده ای صغرا	ببینم کبوتران حرم بی پر آمده
صغرا بنوده تود آن جوارز مستحضر	کادم بخیمه شمر بکف خیر آمده
شدمی نکرده از کس آورده زود	یا کو شواره کوش خدا ز یور آمده

(۱۴۱)

دارم هزار ناله شفیقا بر سر	
کز دیده و خروش ز قدم کوهر	
زینب رسید قبر پیغمبر سلام کرد	انکه بهوش رفته که قطع کلام کرد
آمد بهوش گفت که یا ایها الرسول	گشتند حسین آل بنی شور عام کرد

نیکوکار آب لب تشنه گشته شد
 باز خم بجایب سرش از قفا برید
 گشتد امتنان تو فرزندت ایراد
 رمی نکرده کس بجوانان نصبت
 شد سخت کار زاد و زهره در آفتاب
 از کوفیان چه ناله دارشامیان
 بیگانه گزیندشان داد می تنم
 چون اهل بیت بمیرسان شدند
 یا ایها الرسول مصیبت بسی در

نمذاشتن که قطره آبی بکام کرد
 خضم و غایب نیزه سر او مقام کرد
 شرمی نه از رسول از باب نام کرد
 با تیر و تیغ و نیزه جوانان تمام کرد
 چند آنکه شیر خواره بیاری قیام کرد
 در غارت حریم خدا از دحام کرد
 نیایش تازیانه می تنگ نام کرد
 می معجز و نقاب روانه بشام کرد
 تا حشر نشمرم که کد این کدام کرد

بستی جزاء میت بود مقنن ترا
 اگر از کرم قبول رسول نام کرد

چون کاروان بسوی بقیع ناله ساز کرد
 هر یک بناله گفت به بین حال ساز کرد
 چندان بناله گفت که از آه سوزنا
 یا ایها الرسول صیفت غریب ساز کرد
 بیخده و حاجتی که بر آن پیکر شریف

اهل حرم ز رشته غم عقده باز کرد
 زینب زبان شکوه مباد در از کرد
 مرغ پروا ماهی دریا که از کرد
 در کربلا تو قتل ترک حجاز کرد
 جسمش بنجاک سرنی سرفراز کرد

۱۳۳

بگیر چوب خودت را که در پشت برین	بخواست شورش افغان ز چو غلانی
مزن تو چوب خودت میزد بسینه و سر	ارسل و فاطمه و بر علی عمرانی

بگیر چوب خودت معتزم رفتی بهوش
شتر تو خود ز دنیا و موت قانی

زبان سوزد و ز حال از زینب	بسوزد و دفتر تو مار زینب
برون رفت از بدین با گردی	نماند و هیچ کس نماند از زینب
بیدار گشته در خون شش برآ	رفغان و ناله گشته کار زینب
بشود پیکر شاه شهیدان	سر شک دیده خون بار زینب
ببغایر و دگر کردن مجرا و	کشیده پرده از رخسار زینب
براه شام در خار مغیلا و	برهنه پا بود در خار زینب
بنام کوفه زینب رنجها دید	سر هر کوه شد یازار زینب
هتاب بازوی اطفال دل خون	کند خونین دل بیمار زینب
نه خانه خانمانی حسرت خراب	که گریه تا در دیوار زینب
نکویم مو کفان باشد پریشان	بگویم موی نشد کف از زینب
ندارد دانشمائی جز غم دل	که محزون غم شد بار زینب
غم زینب غم زینب غم غم	مختر شد ز غم دیدار زینب

(۱۳۳)

رضاء

نصیرا و ملائک نه تعجب لباس صبر و می خیا طعم دوست	ملک در حیرت از کردار زینب نباشد غیر غم ستار زینب
شسته مغتنم در داد می غم	گسته غم رک و پیوند با هم
بقیه چون سر بایش گرفت بر سینه تو بوده بر من خایا بخوشی بخت روز ندیدم تو را کجا بود تو رفته بفرما همه اسیر شدیم ز دست کوفی و شامی بگریا شدیم شکم گرسنه و لب تشنه در بدر بودیم کدام ظالم بی دین مرا بسته نمود کدام سنگدل از تن ستر ترا برید کدام دشمن دین شایه گشت نمود جدا نظر بکو چکی من نکرد و خصم و غا چرا که فرق سرت پارد تا پیشانی بین سیستم خودت نه منزل جانی	بگریه گفت کجا بوده بد پر سینه چه روی داده که بینم ترا بدینجانی نکفته دختر کی داشتیم روم زود دست رس تو بودیم و دشکیر شدیم پدر بکوچه و بازار سنگار شدیم بروز روز و شب گریه میجو بودیم ز پنجه غم تو صورتم گشته کسب و نموده شرم ز زهر او حرقش بدرید فدای اینیک حلقوم تو شوم بابا جدا نمود و ز سپهر تو از قفا مگر که سنگ جفا بر سرت پریشانی بجز خرابه نه در مکان و نادانی

نسب من و ستم تا زیاده اندا ستم کی بود و زخم سبیلگون بچین

بمغت گفت که چندان که روح از بدنش
برفت و منغم از گریه ترکند گفتش

ایمه بگو باب من زار بچارفت آمد ز سفر باز و گریه بار بچارفت

با بم بچارفت با بم بچارفت

در دامن او بودم فرزند خوشی بکذاشت مرا در غم و غمخوار بچارفت

باطالع و اقبال با بم بچارفت

بگرفته در اغوشش مرا خرم و شاد و ان رحمت جان من افکار بچارفت

ان باعث ایجاد با بم بچارفت

ایمه مرا صبر و فراق بدر منیت آرزو شنی دیده خونبار بچارفت

نور بصیرت منیت با بم بچارفت

من دست بگیرم ز تو بر کو پدرم کو دل برده مرا با خود و لدا بچارفت

آن تاج سرم کو با بم بچارفت

میداد مرا و عده که ایام و هاست وقت خوشش و بر تخت که بار بچارفت

خوشوقتی حالت با بم بچارفت

ایمانفرانیم صبار و باید یاز از من رسان سلام و اذان

بر کوز شام ناله گمان بباروان غم	آیند بحضرت تو سر اسیر بر بند و ار
دلها گشته نیکه گشتن در آن	رکها گشته نیکه و دیدن بی قضا
متناضع خسته ز دست شان کعب	ز هزار دیف بسته بهر کوچ چهار
کی جان من برآمد یکبارم ز دروا	بر تربت تو سر نیم جان کنم شاد
تو خفته بخاک و پیمان بی پدر	با جلد ز مان چو اسیران زنگبار
بر کومسافران بلا میرسد ز پی	بارنج میبار فرون رفت از هزار
غمه دیدگان ز بهر زیارت در آن	از دل غروشن دیدن شان از هزار
مار از صد دیار کشانی بکوی خوش	خود پاکشده بهر چه در عرض تبار
آفر ز بهر خاطر مان پیشتر بیا	شاید که مر بسجی کنم از خیم بهیا
کر سر نباشد که براری سر از حد	جانماز خاک مرقد خود پیکرت برار
مار از دل بگویم من شکوه هر کنم	از آنچه من شنیده از این قوم نابکار
جانماز کعب نیزه تو من بیان کنم	طعنه سنان که نمودار و آشکار

خوشتزد بان شکوه بیدم که مغتسم
از آوازش زده آتش بر روزگار

در کر بلا رسید چه از شام قافله	دلها فتاده باز یکبار با ناله
گشته روان سر شک خوار این	چون شد مرار شاه شهیدان مقابل

برخواست نورش که چنین آسمان شد	در هر کنار ناله و هر گوشه قائله
ز غیب بصد هزار هیبت ساند چو پیش	بر تربیت شریف کند ناله کاه
کی میفر که میوسفر کرده خواب است	نی فاقصدت رسیده بمن نه سلسله
انداز میان حار میدان من بچ	خواهر میواریه بوده یا آنکه راجله
ز غیب بگفت بادل سوزان که یا حسن	چندان تو خفته بر سر قبرت کنم کنگره
از کوفیان خبر دهمت یا ز شامیان	با محبس بزیه که شد تنگ حوصله
از کوه و کان بگویشان یا ز حال خوش	گویم که نه رواق فتنه شور غمغذ
هر دم که از جراحت پاهای تو	و اما نده اند ز راه زدی شمره حله
باز و بمان طناب میبند طانان	بانوک نیزه قطع نمودیم مرخله
رخسار کوه گشته رسیدی شردان	پاها ز راه دور مایمی پراکنده
تو خفته بخاک و علی اکبرت کنار	من باز مان چو حاج فدا دیم هر دو
از کربلا بگو و از کوفه تا شام	داد فراق بوده مرا این معاطله
محرم نبود بر سر حاجبه که عابدی	انتم ز دست ظلم گرفتار سلسله
بنهاد چون یزدی سرت را بطشت	با خیران نمود لب را بداخله
اینک سر شریف تو آوردم اینرین	تا سر بیکر شش نباید مواصله
از دیده خون ببارشغیا با برین	کاین شک نورست نزاراد در حله

(۱۳۷)

چون کاروان بشام غمناک استهکسید
 آنکه ز تربت شهید ابهر پیش باز
 ای کشید زینب و گفتا که ایدیل
 بر کو که این زمین مکرش نام کربلا
 گفتا چه گویت که اسیران نیست
 کس مجلس عزای شهیدان بیان کرد
 طفلان دل شسته زان شکسته با
 ای خاک کربلا بحسینم خبر رسید
 عباس را بگو که برآرد سرش ز خاک
 کس مرده و دهر بعلی کس بر جوان
 بر کو با صغرم که مکن گریه بهر شهر
 شوید خضاب قاسم داماد شکست
 زینب رسید چون هزار برادرش
 در بر کشید و قبر برادر زهوش رفت
 آنکه زبان پر کله بگوید گامی حسین
 آخر برادر تو نه پرسی ز خواهرت

سرکشه کان بیاوید کربلا رسید
 بوی عبیر بمدم باد صبار رسید
 بوی حسینم از ره مهر و وفای رسید
 کاندز شام من چه نشان از اشتهای رسید
 نزدیک کشته کعبه و مقصود ما رسید
 ناچار اهل بیت بنام سرار رسید
 اکنون زیارت حرم کبریا رسید
 زینب در اربعین تو بهر غار رسید
 کاشوم دل فروده برنج و عمار رسید
 لیلای داغ دیده بصد ماجرا رسید
 اینک باب مویه کنان از قفای رسید
 گریه ز غم و حس چون بدر حلقه گاه رسید
 برخواست شورشی که باد جاسار رسید
 تربت شفا شدش بشامش در رسید
 چون شد سرت سنان اسیری با رسید
 بر تو در این سفر چه گذشت چاره رسید

این غم کس نکویم در دل نهان کنم	همانی سرت به تنور دغا رسید
از کوفیان پس است نقدی باو	آل بنی کجا و نقدی کجا رسید
ترسم ملول گشته و گریه بسیار کنم	از شامیان مباد به زجر جفا رسید

سیاه کار گشته شفیق از بس ستم
از زاده زیاد مال عبا رسید

پدر بخیمه نشستم در انتظار شدم	ز بهر قطره آبی چه بیقرار شدم
که ناگاه از طرفی دوا بجناب شهید گشید	مان منورده که سیراب کام شدم
برون زخمیه چه دیدم که دوا بجناب	بجام پاره دوزین و شگون و کام شدم
دل طپسید و بیفتاد لرزه بر اندام	یقین که بی پدر ازین آب دار شدم
دل ز دیده برون دیده همچو ابرها	هر چمن که رسیدم بر از ازار شدم
عنان صبر ز دستم بوده عقد گشود	فغان و شیون و غوغا بهر کنار شدم
سپه کشیده به گامه خروش سرود	سباط شوکت من رفت خاک شدم
نه چادر من نه معجز دست خصم دغا	کشاده روی پریشان بروز کار شدم
و میکه آتش مزد دیان بگردون رفت	خلیل گونه در آتزر بفکر یار شدم
چه قصد گشتن بیا رستم دون نمود	سبان دایره بر مرکب دار شدم
رخم کبود ز سیلی طواب باز دیم	دست شمع جفا حوی تا بجا ر شدم

(۱۳۹)

بدام کوفی و شامی قناده چون مرغی	که در قفس بنوا خوشتر از هزارم شد
سکینه پرورشش کن ز ناز تو بود	به بین ز در آستین می چکونه خوار شدم
سیر کینه شامی نموده اند کوفی	سوار بر شتر عور بی مهار شدم
تو چلو بزرگ نشان ز پیش از	سکینه بادل سوزان مهر دیار شدم
سرت نظاره بمن کرد منظر بهر	دمی ز جور سمان دیر قطار شدم
سر تو مجلس کوفی و مجلس شامی	بجوب کینه من از دیده اشکبار شدم
غم مرا دم غم نیامد او بر سر	که بقاعه فولاد غم حصار شدم

شکایت تو شفیقا کباب که در هنوز
از اریک نشدم که غم شمار شدم

نزدیک شد مدینه و غمها سر آمد	زینب ز کربلا سرب می معجز آمده
رفتم من از مدینه ستبارم بهرام	الکون نه با برادر می گسب آمده
من با چه رویت زدم ای فلک خراب	زینب کمان نبوده که میسر و آمده
صغرا اگر سوال کند حال باب خراب	چون کومیش سکینه بصد دفتر آمده
ای قاصد مدینه خبر کن بمصطفی	اینگ مسافران سبب اخرا آمده
بر کو بمبارم که بی نشان سر شکنون	یکدم به پیش باز ره دجستر آمده
رفته بشیر سوی مدینه باشک و آ	کفایت آید سیران بر آ

مهاست نه او اند که لثم کفن و دفن او	یا آنکه عابدین سر نشانش میازرد
نکذاشتند که زخم تنش بکتم رفو	یا مریخی ز شیر و جام نیاز کرد
آورد و دام نشانی فرزندت ای بتول	این پاره پیرین که بخون دیده باز کرد
معذورم ای بتول که اطفال خرد ^{بنا}	پای برهنه طی مسافت دراز کرد
در منزل خرابه رقیه ز عمر خویش	از ظلم شام سیر ز ما احقر از کرد
اند خرابه شمع چراغی با پنجره	بر کرد نقش مویه کنان کشف از کرد

خواهم من از مخدّر و شمع چراغ روز
اندم که بخت نم برود تنگای کور

(۴۳)

روزی که عقد دل کافر شکافته	شور شور کشته ز محشر شکافته
روزی که کردش فلک از بهر ستیز	سطح زمین ز چرخ ستمگر شکافته
روزی که آسمان بشپه ان گریستی	خونین کفن بجاک منبر شکافته
روزی که خون گریست بدیوان کانا	فلک قلم صحیفه دفتر شکافته
روزی که چشم حور شیرین تشنگی	خون جگر ز دیده کوه تر شکافته
روزی که شد مضایقه از آب زندگی	سر چشمه حیات سکندر شکافته
روزی که شد خردش ملائک با کانا	روح الایمن ز نغزه حیدر شکافته
روزی که سینها دف تیرناکن	مرغ بر او ماهی اخضر شکافته

روزی که

روزیکه زخم تیر فروزون است	سبط بنی ز کینه آخر شکافته
روزیکه زیر سایه شمشیر آید	پیکان بجان نشسته و پیکر شکافته
روزیکه دست غلام بر آذر استین	فرق علی تارک اکبر شکافته
روزیکه تیر چله نشین در پیشانی	حلقوم نازک علی مهر شکافته
روزیکه بخت آل سمیر تمام خفت	آل علی ز کینه آخر شکافته

روزیکه سر نوشت امام حسین نوشت
 امام نصیب وقت سلطان دین نوشت

روزیکه سر بر نیزه افتاد اگر است	مشکل حکایتی است معما گریسته
نور خدا بجلوه برآمد سر سنان	موسی بطور باید بیضا گریسته
کوفی نشان تیر فرو دزد سبله	اسم خدای ز دیده بافته گریسته
در سجده گاه شمرستم گریه بر سر	شکر سپاس حمد مصلی گریسته
قرآن ورق ورق شد و از جور نشو	صافی هزار کوبه مصفا گریسته
خاکم سبب تنابن ایمان ز کفلا	جام شکست خورده آلا گریسته
از گردش زمانه و تاراج مهر ماه	ابری بکوه سار ز یغما گریسته
از سوزش غطش که در آندشت بار	مرغ هوا و ماهی دریا گریسته
از شور عام شیونیان و دوزخ	سر زده شراره عقده ثریا گریسته

(۱۴۴)

این میکشد مرا که عزیزان مصطفی	عریان بخاک دختر زهر اگر بسته
دانی ز شیر خوار سر داغ منهای	ز تاجون طپسیده و تیا کر بسته
شور نشور کشته بپا و جهانیان	حور حسان ز بعدتیا کر بسته

امی زاده رسول کوای توان ز دم
کردید و آب دیده شفیعاً کر بسته

شور نام شد بپا و آسمان اختر کر بسته	مای از دریا نو چرخ سیل و فرو کر بسته
ماسوی یکسر کر بسته	ماسوی یکسر کر بسته
کود صحرانباتات حجر هم با شجر	وحش طیر و انس جان یکبار به بحر کر بسته
با خیز از گریان سر بسر	ماسوی یکسر کر بسته
از شریا تا شری اندک جدی	نقطه مشرق به غرب چه پر در پر کر بسته
آفریل خارج از احصا و کیل	ماسوی یکسر کر بسته
جنت عدن ریاض فلد فردوس برین	سبیل چشمه تسنیم با کوثر کر بسته
در جزین با تمام حور عین	ماسوی یکسر کر بسته
خیل کر تبین میکانیل اسرافیل صور	همچه عزرائیل جبرائیل هم شهر کر بسته
بی صبور بانگ میل و شور	ماسوی یکسر کر بسته
عش کرسی حجابات سراق با نقصا	هم قلم لوح قدر طومار باد فقر کر بسته

(۱۴۵)

در رضا خون باروان رضا	ماسوی یکسر گریست
صحف بر ایمن توریته زبوز داد و کی	همچو انجیل دیگر فرقان پیغمبر گریست
تا بدی با نصوص احمدی	ماسوی یکسر گریست
ملت شرع شریعت دین اسلام در	هم هر بقیقت با حقیقت مذهب مغرور
شد ملول از ذریع از اصول	ماسوی یکسر گریست
کشتی بار نجات فساد از عرفان	و مسکان که بر ترش بودی آن بزرگوار
در زبون تا کند ساحل سکون	ماسوی یکسر گریست
زهر اسوار بر شتر اندر حجاز شد	زینب سوار بر شتر بیچار شد
زهر اسوار مدح و ثنا جگر بر زبان	زینب سوار سرزنش طعنه ساز شد
زهر اسوار خیل و ملک طوقا کنان	زینب سوار شکر بیان دیده باز شد
زهر اسوار رونق اسلام دین	زینب سوار زنده بر کن نماز شد
زهر اسوار عزم خوشحال کامران	زینب سوار غمزد و غمگداز شد
زهر اسوار رأیت محمود شد بلند	زینب سوار دیده پر خون الماز شد
زهر اسوار بر شتر او تاج شاهوار	زینب سوار تاج سرش بر فراز شد
زهر اسوار عزت هم احترام شد	زینب سوار یکس بعزناز شد
زهر اسوار بر سر او معجزه و نجات	زینب سوار از سر او نیاز شد

(۱۴۶)

زهر اسوار بسته شده را و فتنه	زمین سوار را و غوغا باشد
زهر اسوار قلب بنی بدم بتول	زمین سوار مونس جان کشف باشد

زهر اسوار حاجت هر بی نوا باشد
زمین سوار چاره مکر چاره ساز

ایک عروسی کرده احمد با جلای	ایک عروسی هم پیمیشال
آن عروسی بوده بهر قاطعه	این عروسی را بهر سر و احمه
آن عروسی بوده در ملک حجاز	این عروسی کر بلا شد بی جهاز
آن عروسی حوریان با و جد و ذوق	این عروسی را از زمان بمیل و شوق
آن عروسی حوریان بر کف زنند	این عروسی کو فیان بردف زنند
آن عروسی های موی بسن جان	این عروسی بهلله از کو فیان
آن عروسی بر سرشان تاج شاه	این عروسی را بهر سر و سیاه
آن عروسی آن عروسی بوده بهت تحت	این عروسی و اثر کون شد تحت و بخت
آن عروسی در با کردند شاره	این عروسی نمودند سنگبار
آن عروسی کامرون کامیاب	این عروسی دست از خون خوار
آن عروسی جام شربت ریخته شد	این عروسی تشنگی انگیز شد
آن عروسی سر نشد تن جدا	این عروسی سر نوک نیز با

۱۴۷

انگروسی مچر نیلی نبود
آن غردسی کو شواره بوده گوش
آنغردسی جمله زنهاستادمان
آن غردسی شورش افغان

اینغردسی مچر شش بنهار بود
اینغردسی پاره گوش هوش
این غردسی برکنان موی کنان
اینغردسی شور بی پایان بود

آنغردسی است اد اشتیاق
این غردسی است بامک افغان

اجل رسیده وقت سپردن جان
ز سوز دل چه کند چاره زینب خزان
رسیده درک من در دمن کی بخوا
کسی ندیده بجز من که شش برادر
کسی ندیده شهیدی بزیر سم تو
بسر زشت تو زینب که زنده نمانست
یکی نلفته بزهر که زینب دلخون
خبر کسید سلطان دین که زینب
بارزدی تو بودم ز من سپرسید
اگر که اکبر امروز بر سرم میبود

بجز سپردن جان در درچه درمان است
که طاق طارم اخضر آه سوزانست
ز بعد مردن من بر سرم که گریبانست
بی تیغ تبر کسان جنگی شهیدانست
ز دست خشم غا پیکری که عریانست
همیشه فکر شهیدان هم اسیرانست
بگور میرد از نو غم پستان است
علیل ناخوشی در بخور دریا بانست
مگر که خواند نصیرت هنوز دیرانست
چرا که عصه دلم بر دلم خزانست

بیا تو عمه بر بین باز ویم ز زخم طناب
 نجاست آنکه دهنش من در کز چو خط
 بیا تو عمه بکن بدفن من پردان
 چه بر آورم عباس یار من نمود
 هنوز قاسم داماد من نیامد چون
 اگر دو طفل من امروز بر سرم بود
 بمانده در دل من حسرت برم در کور
 غریب دارم جان بحضرت سبحان
 نه عزتی بغریبان نه حرمتی بر من

هنوز بر سر عهد دست پیمان است
 هنوز غل غریبان ز در کن ایماست
 کفن برین مضطر کنز غریبانست
 بیا که نقش من امروز در خیابانست
 عروس جلد هنوزش مکر پشیمانست
 سر خار زده من محشری نمایانست
 بگور ناله من تا باوج کبریاست
 که قبر من میان حرار پنهان است
 نصیب مردن من هم بشور افغانست

(۱۴۹)

طناب عمر من آخر رسید عمر در راه
 دلم کباب دیده سر شک یزان است

بیا به نشین وصیت با تو دارم
 مستی ای انیس غمگسارم
 نه در بغداد دارم استر بانی
 مستی ای انیس غمگسارم

مستی ای انیس غمگسارم
 غم من غریب این دیارم
 ندارم من برندان آشنائی
 نه فرزند نه خویش نه تبارم

بوقت جان سپردن بر سر من
 غریب من کسی بر سر ندارم
 مرا این زهر کین بیتاب کرده
 نماده و طاقت صبر قرارم
 من از زهر جفا در پیش تو بدم
 اجل شده و بر د جان میبارم
 بزنجیرستم شده بسته بایم
 ردم آنزده نزد کرد کارم
 نیامد نور چشم از مدینه
 منید اند که من در انتظارم
 بپایار رضایم آنزده بود
 بوقت مرگ باشد در کنارم
 زهر جگر کین ز کها گشته
 پیامی در مدینه بر صغارم
 مستی فکر کا فوز کفن باشد
 نمی بسینی مکر تو فال ندارم

نباشد خواهرانی دختر من
 مستی ای این غمگارم
 تمام استخوانم آب کرده
 مستی ای این غمگارم
 بتقدیر ازل سر بر ندارم
 مستی ای این غمگارم
 نه در دم راد دانی نه بایم
 مستی ای این غمگارم
 ندارد او خبر از زهر کسینه
 مستی ای این غمگارم
 که در د اشتیاقم ردی او بود
 مستی ای این غمگارم
 ندارم قاصدی تا من فرستم
 مستی ای این غمگارم
 برود کار تا بوقت رسن باشد
 مستی ای این غمگارم

مرا تنها تو نگذار ای مستی دم دیگر تو وقت احتضارم بر بند چشم دو پایم وقت مردن که بر سر خواهر و مادر ندارم بدار آن بوقت غسل دادن ضعیف است این تن زار زارم اگر نقش مرا در معبر عام بروی جبر نکند اند خوارم برو در گوشه بنشین توانان بآه و ناله ات امید دارم که شاید شعیبان در ماتم من	سرم بر خشت بگذاری مستی مستی ای انیس غمگنم بریز اشک از برایم وقت مردن مستی ای انیس غمگنم چه روی تخته این تن را ندارد مستی ای انیس غمگنم نظر گاه خواص و مردم عام مستی ای انیس غمگنم ببار از دیده چون ابر بهاران مستی ای انیس غمگنم بفرماید و فغان کای کاظم من
نالیده تا که ناله روزگارم مستی ای انیس غمگنم ملّا ابصنا	
ز هر دن غم بس جور و جفا شد ز اندوه غم سوس بن جعفر	سر اسرار چنجان ماتم سر شد زمین در محنت غم در سما شد

ز کید اختر و ز ظلم هر دو
 ز راه کینه بردندش ببعده
 عزب و بیکس و بیوسن و یا
 نکفتا کس که آنمظلم مهور
 نباشد بسترش جز خاک زندان
 پیر سه حال جز محنت و غم
 یکی گفتا که زهرش داده هر دو
 یکی گفتا که سبب آب کردند
 یکی گفتا بفرقتش کو فتن بیخ
 بهر صورت هر دو نستم کر
 و صیتهای پیغمبر سر اسر
 نه مشرم از ما درم نموده هر دو
 برندان گوشه در فوج زار
 ز ریخ زهر جسم ناز مینش
 اما مان کر شنید زهر کشتند
 بدر و عزبت سختی ز نجسیر

ز قبر مصطفی موسی جدا شد
 برندان ستم غل دست و پاش
 برندان خانه چندین سالها شد
 تراوش باک باکی استر باشد
 که خشت خام زندان تکاشد
 که محنت بدم غم آشنای شد
 شهید کینه زهر و غا شد
 بملقوم امام اتقیاشد
 ز بیخ آئین فرقتش دورا شد
 نکفتا کس چرا این ماجرا شد
 فراموش از چه چون چرا شد
 که زهرامو پریشان زین غرا شد
 صدای فاطمک نو آشد
 ضعیف زار رنگ کهر باشد
 دو باز نجیر زندان در کجا شد
 شه بطی برندان مستلا شد

اجل آمد که پرسد حال زارش	بگر خون لخته لخته بر حساب شد
دم مردن بیاد خویش فرزند	ز دیده اشک حسرت بر ملا شد
نیاید که ببندد چشمهایش	که چشم انتظارش بر رضا شد
نمانده حالتی تا راز گوید	نه همراهی بزدان بواسطه شد

وله	گشوده مرغ قدسی بال آغاز با انجام قفس دار البقا شد
	ایضا

۱۵۳

بوده یک هرودن با موسی قرین	آن در هرودن کند موسی غین
آن یکی دارد موسی اعتماد	این یکی دارد موسی عناد
آن خلیفه بود موسی چون بطور	این خلافت نام کرده بزور
آن یکی موسی بنیاد است غضب	این یکی را کاظم الغیض است
آن یکی مردم کند عزاب نیل	این قضای حاجت مرد و خیل
آن بشام این بکوفه جای شان	آن بیت این بیدانی نشان
روح عقل و جان ارباب عقل	بوده ایم موسی سرفراز رسول
در مناجات خدای ذوالجلال	سنگی لی مع الله است حال
ظالمی در حکم هرودن رشید	از مقام راز موسی را کشید
کید اختر را مساجد شد قضا	داد موسی تن به تسلیم رضا

تا که آخر اجتنام نمودن از وطن

شد مدینه قالب خالی از روح

موج غم تا دجله بعید او برد

یوسف مصری بر زندان بلا

انعام به مقتنین در هفت سال

زحمت زندان زنجیر جفا

گر نشیمی آید از باد صبا

بس ضعیف و لاغر از مظلوم شد

در چه طالع زاده آن فسرده جا

که بفکر شیرب اهل دیار

که بیاد غاید بمار بود

که بفکر زینب بی خانان

که خیال آن سیمیان حسین

چشم حسرت جانب را و حجاز

شد رضا آخر سیم دل شین

ز سر هر دلی بمن بیداد کرد

در وطن عفو عا شد از فرزندان

تا بجهل رفته آن کشتی موز

یوسف اندر سجن آن شد اد برد

با فل و زنجیر گشته مستلا

بوده در زندان نگویم در چه حال

بکسلد هستی از باب صفا

بسم خاکی همچو کاد که با

در عبا آل عبا موهوم نشد

دایم اندر محنت اهل دیار

دیدم سیارید چون ابرها

چون غل زنجیر ریایا بود

کی بود دیرانه زندان آشیان

چون رضای بیید در شوشین

نی رضا آید بعد سوز که از

و ز جفای زهر سرون معین

قبر من آخر در این بعدا کرد

ناک زهر آتشین در کام شد
 زهر در اعضا و امعاء کار کرد
 ایدریغ از زهر سوزان ایدریغ
 ایدریغ ناز و غرت ایدریغ
 ایدریغ از ظلم و بد ائین کیش
 افی پس دید از دیت آیدست
 کاش بودی دخترم معصومه ام
 کاش بودی مادر و خواهر برم
 کاش میشد مادرم زهر احسبر
 کاش بودم دور من اهل دیار
 کاش بودم در برم خویش تبار
 کاش بودم شعیان بر کردی
 در غمی جان سیردن مشکل است
 چون اجل آید بیا این غریب
 در غمی دل بخویش و اقربا است
 غمت زنجیر زندان و تعجب

از کلو تا ناف زهر انجام شد
 تاب و طاقت رفت خوار از کرد
 ایدریغ از راه و افغان ایدریغ
 ایدریغ از ریخ غمت امی ایدریغ
 ایدریغ از دوری فرزندان خویش
 وقت مردن گفتگویت آیدست
 بر سر نوچه گران مظلومه ام
 تاز خاک تیر و گیرند این سرم
 که ز جفا شد لخته لخته این حبر
 حلقه ماتم زدند از هر کسار
 تا دلم ساکن بوقت احتضار
 چون بنات انعش در کردیدی
 با مخصوص انکس که زنجیر و غلا
 اشک حسرت میشود او را نصیب
 بارب این درد دیت در وید است
 دست هم بگرفته باز هر طب

که بر لب زرد و سرخ و که کبود
 شد و دین جسم و جان در آرزو
 داده جان دل بزنجیر غم است
 در جهان برخواست شور غلغل
 با جود و حرافت سازند و ابد
 دست غم برد او گریبان را در
 کنج زندان مادرش غم خاکند
 مادرش همچون کبوتر زار زار
 کس نداده مادرش اتکلیه
 کس نبوده نوحه و زاری کند
 کس نیاید ماتمش بر پا نکرد
 کس ن گفته این غریب از چه دیا
 در غمی کس نمیرد مانی خدا
 گفته هر دن لعین بحسب
 چار حمالی روند هم بی صدا
 تا جواره رفته و دوش ناگ

میشود آن تن که از بی رنگ بود
 و ز قضا تن داده بر تسلیم جان
 و ز غمش عالم سراسی ماتم است
 کی شید زهر اندر سلسله
 چون شپید و این خبر را فاطمه
 میتوانی جانب زندان و وید
 با در و دیوار و او بیلا کند
 دید و از یاقوت تر کرد نثار
 کس سرغشش نخواهد و مرثیه
 کریم بر مظلوم غمخوار می کند
 کس غزایش را بر زندان و انگر
 کس ن گفته تا که خویش است تبار
 مردن غریب ندارد او صدا
 بهر تهمیزش بر زندان جفا
 تا بگیرد شایر مثل کدا
 انبیاء با نوحه و نبال خان

<p> ارلیه با چشم گریان دجده تا که بردند جسم پاکش راه روی خاک افکند و نشنازین تا بحشم مردمان خویش کنند چون جهان تاریک شد از ظلم آن سلیمان چاه اگاه از ستم برده نفس پاک را اندر مزار زین معیبت جمله عالم در غمت </p>	<p> دجله سیبارید چشم روزگار روی جسران مغیر خاص عوام هر که خواهد کویا دگر به بین بر سر هر کوه باز آید بش کنند میشود روشن چه نور از بزم بلو باشکوه با عمارتی عظم بایزاران اشک آه زار زار تا ابد هر دزد با غم تو ام است </p>
---	--

۱۵۶

مفتنم غم را غنیمت بشمار
تا بفردا غم تو را آید بکار

<p> فغان ز چرخ کهن جرم بوترای خود حسن ز سوده الماس باشد چو کمر اگر که موسی جعفر ز خضر زندان شد پیر ابلوس شهید ستم ز زهر ستم طلب نموده رضا را مجلس مامون بخورده زهر بناچار آن امام غریب </p>	<p> همیشه کینه ظلمت بر اینجانب خود حسین زبان بکا مشد بگر کباب خود چه عابدین به غل ظلم بجای خود پدر شهید پدر جرم این باب خود برای خوردن انکو ریس خطاب خود رخش بزنک دیگر کون هیچ تاج خود </p>
--	--

غریب رودیش بسر گرفت	بنایه بته زور وی شیخ شایب چو بود
تقش بر هر بنجامستلا میغلاید	بر وی خاک فرش خنجره بود
کمی سر شک به کلشن وان کند چون	لوی آتش بر آتش آتیه چو بود
بیاد پیر بیل تبار خواهر خویش	غمین بغیر جلر که بشه انقلا چو بود
بنا که از طرف قبله شد خردش بلند	در مشتری بهیل من شهاب چو بود
سرش بر بنه عماره غم نهاد و سرش	بید و شبیه قرکان پرا کلا چو بود
گرفته هر ز جوادش بسر فراز نمود	چه دیده دیتیش بی خوشای چو بود

بگریه کرد وصیت کشید و اد فراق

جنان عدن شفیعا و لخر ای چو بود

ابا صلت ای انیس نیک بنیاد	عزیم من عزیم و او بیداد
علاج در دمن کن	علاج در دمن کن
بفرمایم بر سس فریاد فریاد	در هر آتشینم آتش افتاد
علاج در دمن کن	علاج در دمن کن
ایمان از زهر کین انکو رشدا و	نهادم سود از زهر یکا و داد
علاج در دمن کن	علاج در دمن کن
رسیده در ک زهر آید بامداد	کتاب طاقم را داد و بر باد

علاج درد من کن

غریبانیا درد کسی یاد

علاج درد من کن

علاج درد من کن

برای معطلی کن حواطم شاد

علاج درد من کن

بجایم بخور و درو ترا من

که آقام غریب است

بیدیه میگویم کرد تو را من

که آقام غریب است

چه پروانه بسوزم در هواست

که آقام غریب است

چه دیوانه بسیرم از برایست

که آقام غریب است

اجل آید اگر من پیش آیم

که آقام غریب است

بجایم جان تو من خویش آیم

که آقام غریب است

منیدم چه سازم چاره کار

که آقام غریب است

خداوند انکه ارش نهد ار

که آقام غریب است

منیدم چه سازد زهر بیداد

که آقام غریب است

تمام خاک عالم بر سرم باد

که آقام غریب است

(۱۵۹)

چند گویم ز جفا کینه بسی کرد و ن کرد
 حرمت آل نبی را که خدا کرده ضرر
 هر یک از آل نبی چون نکرده کشته ظلم
 کاشن فاطمه از دست فلک کشته غم
 قصه موسی کاظم مکر از یاد نرفت
 در خراسان ز غریبی چه کشیده است
 بس نبوده است کین کرده بر قصه
 مستقیم چنان فلک درشت
 بیت پنجاب از عرش شده تا کام
 نه همین ز هرگزین شربت بر نشو
 حیل و مکر با مکر کند ز هر جفا
 بجای کشته آسمان کین ام الفضل
 دشمنی تا که و تا چند باد و لاور
 حضم میداد کند چرخ باید ادرا
 شد تقی کشته بنده او به شربت

که هر قدس هزارش نستم مکلفان کرد
 در عوفن بار عین و دوشان مشون نکرد
 کیش سید او به سر و قد موند نکرد
 هر طرف میگردم لاله بسی شکون کرد
 ماه زندانی من مخفیست از دین کرد
 ز هر بخود کند یا مسمی مأمون کرد
 قامت سر و تقی از جفا با مکر
 حرکت جور کند نه هر در او مکن کرد
 شربت هر جوان را از جهان بر کرد
 ز هر انکوره چه گویم دل کرد و خون
 تا بجلقوم رسد کار بدگرگون کرد
 سبک شد این رضا چون پدر شهادت کرد
 کس ندید دست زنی در عیش محزون کرد
 کمرش ختر کین را بقضا انفسان کرد
 زن و فرزند و دلش جابیشان مغنون کرد

کس نبوده است که یزید بن ابی سفيان
 چشم باری نگردد و در حلقه چاه بخت
 مجلس عزیمت بر پاییان کرده و
 خاطر چادر غم آلوده بر سر
 سوپریشان و آن کشته شده
 نور ماتم نکند چون نفس خورشید
 هر زمان یاد کنم ملته شده داغ

بدنش آلوده و بی نعلی نمون کرد
 هر که گریان نشود دعوی صفت نکرد
 بر تضرع شک در بار چکوبیم چون
 شر بر سر کند ناله بسی افزون کرد
 یا که آن زهرستم در بدنش سکون
 پیرمهرم نکند سم چون دزم سحر نکرد
 چه کنم گزینم ناله مرا مجنون کرد

۱۱۶۱

لطمه بر رخ تری چون پسر شاه رضا
 رفته از دست شفیای بختان مضمون

قدم الکتاب چون به الملک انوار
 دوزخ جمعه ۱۷ شوال المکرم ۱۲۰۵

۵۳

۱۳۴۴



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

با صر صفت رود و اوداق با سوا
کز بحر رحمت آنمه آیین در هو
بنگاهمه چوار و بهشت از سر صفا
شخو آنها بناله سرود ان خوش نوا
هرما بکه قراضه فلان دهن بکا
بهر غنچه برستایش صنع تو لک
برو گشت گرفته که اندرک شانها
ایوای کر حجاب کرم بشکنی زما
جرم از که ای سر زنده از پا دوشه عطا
کرا بل آتیم بس این آتشی حیا
راه که ریز کو بجز از یک در ابقا
از کیر و دار حشر شویم شمس
هر جا رویم ملک قی یا ارض و آسمان
ره خوفناک و جای بنده است متاع
یارب باش که چشم محبتان در قضا
و آنکه که زیر پوده بود فاش بطلان
چون یوسف که بود دیگر لبت

[illegible][illegible]

هر که میخواند روزگار را داد از دستش
دردش بماند و عین عافیتش

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و این کلمه را که با کلمه اول
 قطع کرده و در میان آن
 که مقصود از آن است
 که اول آن است
 که در آن است
 که در آن است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دینا طریقی و عیسیٰ مسیح
میشود از بعد بیاورید این متن
نقش از دست بر سر
عقل از دست بر سر
و در هر دو صورت
که در میان شما
است که در میان شما

کتابخانه

صد هزار آدم و حیوان را ایشان
راحت روح کس قوه جان محتاج
با و خویش نبود در دبدبان محتاج
در سلطان مرشاه که این محتاج
که بخت لطیفش لب یوان محتاج
بود خاکش را ستیله مار
بسم بطوبی اما قدس روضه صوان
خداش را شیخ متقا و بفرمان محتاج
که مراد است جمعیت عصیان محتاج
بر سوا که بوی است و لکن محتاج
بخلافت کند این مرکز ابا محتاج
بزم تیزی است آن ستم شستان محتاج
سرجه است بدیران مجوسان محتاج
بسر آب عدم کوه میان محتاج
کف مختصران است جو عجمان محتاج
که بذرات بود مهر و حشان محتاج
که کمالی که بود در رحمان محتاج

[illegible]

حسد میرفت بدو باد آمل شهد
 صحبت فرقت صغرا علی کبر تو
 شاهین از آسیرم که دادم از غم تو
 دل چون ستاق کنارت که سرم به مهر
 چون سر را که سر تاج محلس شد
 بر رخ هر یک از آن شعله ای که ز شرم
 خیزان گفت که کار از سرم دست یزد
 چون تر بود در آن لب که گرسن بخت
 که طرف پرده نشنان هر دم مصیبت
 یک بیک چون شهنوا برگیر شده ظلم
 کو دو کان را بهینا فایده داد شام
 قصه ز فال شریعت که کنجد خیال
 یارب آنکه شد از آل علی هر گل
 سخن آل زینبی که سخن موصوفه
 سخن چارفرامین سخن هشت و چهار
 بمصائب الشهداء برآمد الباکون
 مضجع بختلن با وقعه دکات

بر سر زره هر یک غریبان محتاج
 که برادر شدم از وصل تیر محتاج
 مانده ام شام خوشی امن کالان محتاج
 سایه است بر آن لب پریشان محتاج
 اسمم برادر پرده خندان محتاج
 در فلک ششم که بود برین محتاج
 مشکل افتاد شدم بر لب دندان محتاج
 گاه شد چوبستم که لب بکمان محتاج
 که در میان چرخان بود بریشان محتاج
 منتظر شد رمد بر گوشه ویران محتاج
 چشم بر خواست خوش از خا متعین
 راه تقریر کند عقل بیابان محتاج
 و آنچه کرده بود قالب با دران محتاج
 و اصفانت توصیف حسن محتاج
 که بر سایه ساز است در کیهان محتاج
 که در است غم بر دل شاد و محتاج
 هر که در رخ بر دینت بران محتاج

یکجا بندد در مصیبت غمناک
 ز میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است
 در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است

در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است
 در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است

در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است
 در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است

در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است
 در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است

در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است
 در میان آن فراق و غمناک
 جهان با دو عالم است
 اینجا و خطایب است

مراد دل که دم زد کبر و دیا

بزرگ آنکه دعوی کند کبریا

حقیقت در این عالم ای نیکنما

کرت غیر از این است و ابر و دولت

نباید پس از وی شدن شادکام

که عاشق زنی دوا بر دولت

که فردا است خوش بخت و چرخ

که ببردن نباشی زیاده حسین

تو داری یقین از خرابات باک

برادر بزرگ از دودا و حسین

بهار از ره دید و چون سیل خون

کز این سر بزم آه پر دود و ماب

بنال ز پله آله خون درون

بکا زدن دل کن جگر کجا

چو بزم عدل بزم غم کن فغان

که خاک سپید بر سرخ و دشت آن

امت و بیایه الکتاب

[illegible]

151

بها مشرف بشرح مشق و ترتیب دیو نهاد
و کتب خانه آخر قتل و قتل کو دکان نماید
خداوندان راز اندیشه نظریه نماید و سکون
قیامت داده و کارش و در عاقبت باید

[illegible]

تعب منور و آید و در این عالم از این عالم که در این عالم است
 چنانچه در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 فی الحقیقه

از این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

از این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

<p>ما لرم برودا عالمی که تو پس از تو حال قیامت شدیم تو و نماید بر سر زینتشان مقنعه که کردی که تو میرسد چیست و خود خیران نمی تا سوز گشتند دیدم مادر و سینه چمن غم فرزند بگو آب خوش شربت سرگشته</p>	<p>بست و جله خون گشتن پیدارا که ابل گشت گشتاوند است بخارا که سایه کند آنرا غمبیر آسارا جدا کنند ز کل غم لبش جدا یکی پس بر کند دختران تر سارا خدا و! دست بول عذرا که زنده است بهر شب پند پندارا</p>
---	--

<p>ریاوری که بود بر غما دشمن پوچ سوال کن از احوال ام بدارا</p>

اشاره به پیر ملال محترم احرار

<p>ولا نوبد ملال رسید عالم را ناله های بجا سوز خود دنیا کن نه چشم جهان این چنین غمی بر گز بغیر کشت بلی بدودمان علی فلک است که زنده دیده زده لا هو</p>	<p>که گشت عالمیان غرق کماندا ز آلوده خبر کرد چشم پر غم را که می بر وز کف دمسر ز غمها به غمره بست تو شمع میرم را شرار حور تو گرفت سرش اعم</p>
---	--

در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است
 و در این عالم است و در این عالم است و در این عالم است

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز

اگر که مسلمانان محبت شده مجنون زان مال مسلمانان فراق بخند شب

پر خشم همه تغییر لقا آن صرود
 کواشک کچشم توز خون حکم

س م الم س

شنیده که حسین بر پا در سرد است شنیده ز جراحان که شت در ده دست شنیده که سرش شسته شده در آتش شنیده که کشتن کرد خاک و صحرای بود شنیده که پسر شجاع خون غلغله شنیده بر سرش نوک نرگش به این شنیده که یکم شمر گشت اسیر شنیده که دو بازوی بازان بستند شنیده که سیران خرابه پر خشم	ندیده که بلای نوک خنجر داشت ندیده که چو یوسف علی اکبر داشت ندیده که با نین شمر کافر داشت ندیده که بغض آن بختن خنجر داشت ندیده که راز نه اسم تیر میگردد داشت ندیده که ز خاک توده شتر داشت ندیده که ز سیلی پشانه میگرد داشت ندیده که نه چادر سبز میگرد داشت ندیده که نه غمخوار و نه برادر داشت
---	--

اشاره بولادت شمس العالیین ابی عبدالحسین

لم زداع مصیبت بولادت حسین است
 دل که داغ ندارد و چه فکرمین است

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز
 و در هر روز در هر روز

اشاره بولادت شمس العالیین ابی عبدالحسین
 دل که داغ ندارد و چه فکرمین است

سپید زلف و قند زان و خندان
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو

سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو

سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو

مشبه در بدره بیان اهل بیت مشبه است که خبر قتل شایان بستند راه آب کلزار حیدر و در حقیقت ملوی که بدشت خاموش شمع شبستان مصطفی آن زمان کام خوشی در حرم پیش آن در فراق تازه جوانان کر بلا	یکسر اسیر در کف عدوان شایان سرور اهل اسینه و کران شایان چون کل قنوط آب شایان که گوشه گیر مسجد ویران شایان واکه که شمع بزم غلیه اهل بیت اما اسیر و شهیدان شایان از لیسیده و دوریده بیان اهل بیت
--	--

لایم چه در پیش از درد چون شدند
 کرداغ نام را یکی و لاله کوان شدند

اشاره به حبس شیخ سید محمد جبار علی اکبر علیه السلام

در باغ خلد حضرت خیر انسا کر پشت حسین بخت شیر خدایت با مصطفی ز دیده شرکست ملکت ز آن شورش قیامت اثر حاکمان گویا بدست تاریک محشر سنگار	خیر انسا کر است و ارض سما کر جبریل گشت زود که مصطفی رست برخواست شوشی که همه انبیا کر نوعی نمودند که عرش خدا کر از احوال اهل بیت که ملا کر
---	---

سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو
 سحر و جادو و کیمیا و جادو

بجای هر یک از اینها یک بیت شعر درج شده است
 و هر یک از اینها یک بیت شعر درج شده است
 و هر یک از اینها یک بیت شعر درج شده است

اندر دمازین چو شمس منوری میگرد با شمس کویتی برابر

گفتند این همه عجب خوش بایست	گفت که حیف شک بادین با شمس
گفتند در زشتی است این جوان	گفتا بی کتاب دل ناتوانش است
گفتند نیشش پسین از کجا بود	گفت اینهم سپهر پیر و جوانست
گفتند در جمال با حمد بود شبیه	گفتا همان علامت نامش است
گفتند کس ندیده کن چنین جوان	گفتا که دل اسیر غم کیوانش است
گفتند بسته خال سیه راه قهر کن	گفتا که چو پند دوشی با شمس است
گفتند زده چه غمزه چاروت و لاشکا	گفتا که تیر طرز رخ در کمانش است
گفتند در نه مادر وی نیست در حیات	گفتا چه اسیر غم جاد و دانش است
پر غم ز شیریم مبادت مرغ دل	تا کنج آستان چنین شیانش است

ن الم م

شما سرکش بودید بزم هوس گرفت	صد بود الهوس بیل و فاپش گرفت
کردی چنان بستان از کار و خلق	دشمن سراغ کوس زبانک هرگز گرفت
هر چند در کباب تو بود زعفران	بسن که سدره راه تو آخر چه گرفت
آن رحمها که لاله و شل از غمت شکست	مرسم نعل و منج خیول فرس گرفت

درین عالم از جفا ای روزگار
 درین عالم از جفا ای روزگار
 درین عالم از جفا ای روزگار

ببین تا دهنش از دهن در طایر
 ببین تا دهنش از دهن در طایر
 ببین تا دهنش از دهن در طایر

ببین تا دهنش از دهن در طایر
 ببین تا دهنش از دهن در طایر
 ببین تا دهنش از دهن در طایر

دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ

که جلوه تبستان امام است	سه ز می بردارم دل از جلودرخ
گشته در نوک سنان این پیوسته	گفته ای هر خرد می است با هم نیست
گفت نهاده علی کرطکون گفت	

ما حسین جان خدای تو که مرکز دری	نه چنان دیده که فرزند جدا است
بر غم از عزت سرخساز کی سیم	گفت بر جا کجاست حقیقت آن است

سے المراستے

فدای تو باد این من دل خرمیت	که تری شایخون شد مدام سیت
بهر جازوی نیمه استراحت	سپاه بایم زود کسیت
ترا که چه شد جور بی استیرامی	به بین احترام عم دل نشیت
مد اش چو بریان دلم روی شش	بنام بهمان عزت کز میت
باید سری به تو در تن نباشد	که نوک به شد سراز نیست
ترا در دل زوایع اگر کران شد	هم از پاشان ان تو سیت
لوای ششم دین اسز کون شد	که پارس زمین آمار ضد ز غیت
فغان از دمی با تن پر جرحیت	که فتنه آمد میان چون گیت
فغان از دمی اش تشنه کان	بر افروخته از عطش بوم کیت
فغان از دمی میزدند از عداوت	اکی بربت تیر که جزییت

دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ

عالمی جبهه ز خاک بیخانه مار
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ

فغان از دمی میزدند از عداوت
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ

دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ
 دای و حال کی کز این دوزخ

شسته و دیده فانی شد و چون در این عالم جا بجا شد
 که بر سر راه از آن روزی که در این عالم جا بجا شد
 که بر سر راه از آن روزی که در این عالم جا بجا شد
 که بر سر راه از آن روزی که در این عالم جا بجا شد

کرد و در جلوه حسن مه اندشت تار آتش در دوسوی بر من بجایا ره نرسند	اما چه سلیق ندانند که روز است و شب در کمان من ازین جسم که میاید بپشت
---	---

در عمارت سرفرازیات کار این همه شب آه که در مت شرفشان بفرق شهبست	
--	--

ساقی قدحی ده که حیاتم ز شرابست به وصل کج چشم زود تا بسحر خواب ای یک صبا بستی که تا ز سپاهی از بخت نیامد مدوی بار کران شده در دهمشتم امشب بس زانو محنت کا بهید و من در غم بهران وصال ایدل بدوان تو من اندیشه بر آنوی در حصن عبودیت تا تخم عمل کو	امشب لم از دغدغه خونس کیاست آسوده خوش آمدید که در ترخوابست ده مرده زان راحت جانم که گشت هر یک ز رفیقان سفر پار کابست شب تا بسحر چشم من میر شهابست افشردن بر کل رح ازین بهر شهابست تفسیر غم دور تو صد جلد کتابست بارش طلبیدن چوین ملک شهابست
--	--

پر غم مدوی خواور بسیرام سعاد غافل مشوین مشله آتش بواست

هم سرای توخ میری کم بر صحنه رو ایستد محروم زدار دول تهورا	نیام محرمی کویم بوسه خال هیندو معاذ الله زان مرکان پروم بیت
--	--

ز جبهان من و جبهان من
 ز جبهان من و جبهان من
 ز جبهان من و جبهان من
 ز جبهان من و جبهان من

در کمال این دنیا
 در کمال این دنیا
 در کمال این دنیا
 در کمال این دنیا

در کمال این دنیا
 در کمال این دنیا
 در کمال این دنیا
 در کمال این دنیا

این که در دلش از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا

مرغی که در جاسوس عم رسیده خبر
 و در غصه قدش است و هر وقت

مرا که داشت در اینکوی عم غربت و لی که شاد و در طعنه رقت ز دیده ساخت و در میان تلخیت بگلستان بخش کرد و غلبت چون که گفته کل را کام به نصیب رفت	امان مان ز کفم و من حبیب رفت و تعیش و شادی برو به بست مرا بستر عم بجران فکند و خون بسکه به بست بان پریم را بر بسمان فراق بنی که خلد بر آمد ز شوق وای به ظهور
--	--

ز بخت نامد دست بر غماز نظر
 و ز بخت دست به شکر رفت

گفتا سخت حیت مراد و عظیم است گفتا همه سر اسیر پرده مقیم است گفتا که دل بر حرم عشق حرم است گفتا که چنین غم بر دل فقریم است گفتا که خدایم آباد چهیم است گفتا که گمن مشکوه خدایم گریم است گفتا که دوستی همه محتاج حکیم است	گفتم بفلک سال تو کویند قدیم است گفتم ز مرام و دم ای پیر خیر و بد گفتم که بود بادل این رفتن است گفتم که گسسم بجر مرا خانه نشین کرد گفتم خدرا از آتش آه من مسکین گفتم که خرابم شب و روز از غم و جد گفتم که بیک روح و قافا نشینم
---	---

این که در دلش از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا

دردی که در دلش از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا

این که در دلش از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا
 و از کوه و دریا و از کوه و دریا

در این کتاب که در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است

<p> وستم رهش از سردان بکنار رخشی که دوش قهر بزویع میرود که نصرت که کام تو نیم به پیش که جراتی که تیغ اجل در برابر است </p>	<p> رسم مخازن کرم از لطف کیمیت پرسم که با وجود تو محتاج دیگر است </p>
<p> که چه رفتم به عین عیش و عشرت دور لعل تو فراموش نمودم ز خیال که هر سیکه را میبرد از چشم تو ز حماقت بوفای دیگران بستم دل گاه به جو رو که شاد و که نا شاد سر خوش از یاد غفلت بجهان گردیدم توبه ساقی که کند گروم و بد گروم عیب خود میکنم فاش تمام هستی بود و وصف تیان کشت که مرثیه </p>	<p> هر چه بر تا فتم از یار عیش و عشرت خوردم از جام دل از عیش و عشرت من کجا بودم چنین کار عیش و عشرت مردم خود میگویم از عیش و عشرت گاه در صحبت دلدار عیش و عشرت بنجر از من هم شاعر عیش و عشرت با مریه کیوم و تکرار عیش و عشرت در کناه خودم انکار عیش و عشرت به توبه و همه شاعر عیش و عشرت </p>
<p> پرسم افتاد و بیازار موسی ادرک هر که یکد مشهور عیش و عشرت </p>	

این سجایم من با کوران علاج
 من کجا هستم من کجا هستم
 در این کتاب که در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است

در این کتاب که در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است
 و در بیان معانی و اسرار است

در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود

عقل اگر حسکم قتل نکند که نیست	شمار من نصیحت که قبیح است هیچ
بجز از عمار من دلدار و دین و بهر قضا	سنگ برین زشتی که قبیح است هیچ

راه هر روز با من استوان است لی	پرهیزانیت نه این و الفال و فصیح
--------------------------------	---------------------------------

بیایست و حدیث با رفیع	حدیث با رفیع را گفت رفیع
اگر خواهی به دوستی دوستی	بگیر از دامن و لید از رفیع
مستاع عاشقی گیر ز بد فروش	نباشد این چنین بازار رفیع
بدین دهنده ساله نیک جان	بنوش از باوه کلمه رفیع
نباید دادن از کف تر و دائمی	بهار گل دین کلمه از رفیع
شود غفلت از کلمه استجار	بیایست و عقرا اسرار رفیع
نه استی نه استی چه گفته	از آن هرست و بهر رفیع

نظر بر ماه نو خیم حرام است	بجز از آن صنف و صنف رفیع
----------------------------	--------------------------

هرگز اندر و در دست یاری تو	بست و خلد برین شوخی است یاری تو
کلام تقدیر مستاز شد از الفت حسن	بهم خط قدرت آن صغیر است یاری تو
بست و خلد ایام تو شوخی که درین	دست جناب و محبت است یاری تو

در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود

در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود

در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود
 در این عالم هر که از حق دور شود

بهار از طبع چون قمر خورشید
 زین سار و غیب بعد از خواب
 کجاست که منم که در این دنیا
 زین سار و غیب بعد از خواب

بهار از طبع چون قمر خورشید
 زین سار و غیب بعد از خواب
 کجاست که منم که در این دنیا
 زین سار و غیب بعد از خواب

مهرم نه صیب دلم امروز آمد که چه جان میکند غیب این است کس نیست که بدیش اینست بر سر شمع شایسته ز گل می رسد چکنم چون بشنم بر صحبت کل یا با لکن این شکر عمر اقیانوس	کشوای درد از این غم که هماغه دارد ترک جانان کجاست به نفس جان دارد هم که گویند مروت بسلطان دارد که مرا آنچه ز اغوای کلاستان دارد هر کل از سحر برین نیست بدان دارد عرصه مور صغیر بیسلطان دارد
--	--

بهرسم اندیشه مقصود ترا خواست
 عشق ما که در آن خسرو خوان دارد

روزگار است مرا مرده ز جان رسیده این همه شرح غم از خونجای پدید چاک پیر این کل می رسد دل با امید از سوز فراق است ایمان بلب میرسد آن یار میخاک چه طراوت کل را بچه ماهستان را کبان ستم افتاده بکولان چو رده انصاف نباشد که بدین جتر دل	یا که در خبر وصل سلطان رسیده طاعت و سوس من از در آن رسیده نغمت میفکشت که کجاست بخت ترسم از صبر رسیده آنم و همان رسیده میر فرموده برین خسته پیران رسیده بر سر لعل عروسان کلاستان رسیده شورشین افکن میدان رسیده پرغما و دمرا کشت درمان رسیده
---	---

غلت سلطان از در آن رسیده
 طاعت و سوس من از در آن رسیده
 نغمت میفکشت که کجاست بخت
 ترسم از صبر رسیده آنم و همان رسیده
 میر فرموده برین خسته پیران رسیده
 بر سر لعل عروسان کلاستان رسیده
 شورشین افکن میدان رسیده
 پرغما و دمرا کشت درمان رسیده

بهار از طبع چون قمر خورشید
 زین سار و غیب بعد از خواب
 کجاست که منم که در این دنیا
 زین سار و غیب بعد از خواب

در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت

خاک عالم بخت آن روز بود
 اگر رانی سفر با سفر خواهی کرد

روزگارم همه با آه و فغان خواهد شد مایه آن رخ خورشید نهان خواهد شد قامت مستم از غصه کمان خواهد شد تا ابد دست ظلم میان خواهد شد اشک خون من می جره کشان خواهد شد پیراگر نشد ازین باده جوان خواهد شد	بخدای تو مرا صبر گران خواهد شد عاشقان حسرت دیدار تو در برت خواهد شد به تو که بگذرد این زمینی دهر مرا پای روی از تو ای شه بود که میان شخصم کام همه به سمد وصال شده درک لذت کس ازین جام محبت نمود
---	--

آه از آن مرعده که ملک سیاست پرسم
 سبزه دانه افعال عیان خواهد شد

ز نقیب خرد پوشان مکرش جوانان ز حوادث تکلف نه در احترام بتودات وی نمایان هر که از با نه بر همد و پارسانه بانها که حرامی مرا حل به تقدار باشد می انسا که محمود عم ایا ز باشد	نه هر کسی میسر بود عقبار باشد دلش بخت نماید جگرش و دین نماید نتوان نمود به اصل حد در این به بطاعت نه عالم علمت عقباری رطوق جانها ریدل قوی بیا چه شی چه بندی در عشق محو کرد
---	---

در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت

در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت

در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت
 در این عالم بخت و دولت

خوشتر از زمان که سر از خاک هم برآورد
 خوشتر از زمان که در آشکوشش مظلوم
 خوشتر از زمان که بدیوان لایزال آمد
 خوشتر از زمان که رسد ناله سینه بعرش
 خوشتر از زمان که تماشای انتقام بین
 خوشتر از زمان که در میان شمر حکم باید باد
 خوشتر از زمان که سپهر بود در مقام استشهاد

۹ فذل

بنیال آمده از آن که دارد از آن
 چون از عمارت می آید از آن
 بنیال آمده از آن که دارد از آن
 چون از عمارت می آید از آن

بد آن دو شاخه ز بکیر سینه سجاد
 نشان بود بی جای خنجر فولاد
 عروس را بر نعش قاسم داماد
 که در میان من شمر حکم باید باد
 کند سپهر بود در مقام استشهاد

مرس اشک به بر سر آبروی تو شد
 که عزت تو کند بر دمام زیاد

سطر اول عدد اسما بهار که حمسه اینجا علیهم السلام

مه جیسل مجمل نور یزدان بود
 سپردست تطاول شود در روز
 کس گنجین نشینده است خاندان جنال
 ستاره که ز مرصاد دیده که عرف
 عزیز طرز دفا رین عروس دیر مجوی
 خیول کجروش منزلی نبرد بسر
 کل مفای دی آن کس که چید کف خار
 ز آبکینه قدرت نامایان بود
 که وقت فرصت لغای ملک سلطان بود
 پیچیده خاندان که بردشیم در حران بود
 پیچیده در متن از کج غیب سبحان بود
 که مهر داشت کمرش بند زلف خواب بود
 با که صبح مسازیر بار حران بود
 چولاله جیبش تنش چاک تا بدان بود

از انبای در آوردن این
 از انبای در آوردن این
 از انبای در آوردن این
 از انبای در آوردن این

در کت فرمودن این
 در کت فرمودن این
 در کت فرمودن این
 در کت فرمودن این

Handwritten Persian text in a cursive script, likely from a manuscript. The text is written diagonally across the page.

جان بودا دینا ساسی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
النبی المبعوث فی احوسن الابدان

۲۲

بیتش و لم افتاد و بایام وراق
میدان میسالیج پیر
چشمه صالت عجمی
بلو صالت مخمور و پیش
به تو مانده شدم خیال و پیش
نقش اسحاق خط از لوح کرم
آتش صلابت زین جگر خوان
شب آینه حال نقاش پیش

رشتن جان چو شیر کمر
 در خنجر فرو بستن

حاشی نازد سر کجاست به کوی عشق
کوتاه و دایر است ناز پروری

خبر کند بخبر پادشاه از تار
صبح و مساند امیر جهان تار

پیر غلام زوشت که زانستت بیت
بی بوده چیت این حسن شایباز

ولا بائش در دهن در سال بسوز
ترا سپهر را فروخت شمع با کشاد
کنون که حلقه زد از هر طرف در دوتا
دین بجا کل افسرده زوت بمجوم
شده دست ستم قرعه بر صف عشاق
ترا پس از می نشین جای غم پر غم

چو عند لب سوار بجزر گل بناد بسوز
بیا جمال سمندر دین ساله بسوز
پرنده رنگ چو نه در میان آه بسوز
مدام از اثر دعا غما چو لاله بسوز
وقت بگلخن جا بسوزد خواله بسوز
که رخسار بر جگر انداخت کی پاله بسوز

اشاره بقتنه ابليس لا فتن در ميدان كركلا

شیخ ضلال است متخیر آن ساس
از کلغن فساد برافروخت شعلا
انگشت را بر عجب درد آن گرفت
پروانه میت لیک چه پروانه خشن

نگر چه قفسه ساخت بها مون که بر اس
 شد در پر بویه خورشید چون بجای
 کاین است پیش از این پیشان و حوا
 د او عشق شعله چون شمع در لباس

درین جهان چند رویان رویان
 که تو را و بر ابرو شرط
 چمن است اقتدای زوال درویش
 اما این چه بنید بر و این
 درین جهان چند رویان رویان
 که تو را و بر ابرو شرط
 چمن است اقتدای زوال درویش
 اما این چه بنید بر و این

شکر بر سر زان که در این عالم
 زان که در این عالم زان که در این عالم
 زان که در این عالم زان که در این عالم
 زان که در این عالم زان که در این عالم

اینست که در این عالم
 زان که در این عالم
 زان که در این عالم
 زان که در این عالم

هر که می تو بنیست که انی داد بر آنکه تیغ بهایت اثر می بخش چه استلاف مزین با بوش تر سائیش که ای پیر مغانه فدای پیر مغان بخت د و قدش چهره و شان خم از حرامی دل چیت می شناسد ترک نیست و ندیده که کج مین است	هر کسی که بود در حقیقت کارش بضر است شست نیاید منو سیدارش که آخر از وی دلی بود در ديارش که پیر مسکده باشد خدا کندارش عجب مباد و ثوم عشق گرفتارش حرف مرحد عشق چشمه یارش رشت چشم که نزار باد پر خارش
--	---

بخانه اسد ستاره پر شام
 ز لطف حق سدا شد و دکان

هر کس بخت خواهد کرد کند خویش زانو کند خاک ره پیر معن از در تقویت عشق بود حکم میحا پیغام که از عشق بهم خسته دلانرا اختیار قوی ترسم از آنکه بصیر مقصود من از صحبت معشوق رضا پر شام بود از خواجیه برین سنا	در مصطفی منیکه شرمند کند خویش در خلعت خادم پاینده کند خویش تا روز ابقا با قدحی زده کند خویش در سر خطبت مه تابنده کند خویش چون مرغ بکسار پراکنده کند خویش همرازی بالی بفرخنده کند خویش حیفات غلام از نظر افکنده کند خویش
---	---

اینست که در این عالم
 زان که در این عالم
 زان که در این عالم
 زان که در این عالم

در این عالم زان که در این عالم
 زان که در این عالم زان که در این عالم
 زان که در این عالم زان که در این عالم
 زان که در این عالم زان که در این عالم

بختی که در این دنیا است و در آن دنیا نیست
 و در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست
 و در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست
 و در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست

پرده بی پرده کی مشک به سواد بهر پر غم از به آبروی نقش در دست	با کش در بر صحرای شینا ز کفش بیشتر زین نقش بر پای بدو نام کفش
---	--

سنة النصيحة

سیک یار ندارد خدا بود یارش زبان به بند زان محرم خمیر به عشق تساع خود کف و هر نفس که بگوید سوقی کوته نشینان بر اصحت راز خود برست کف آورده درین بازار عنان توین عقلان گفت به بحسی زمانه سیرت حال ترانه پندار	که خاک ساری به شور به زانارش که در زبان دوش صدق نیست کتارش رمان دل بود از ستیغم در کارش کسی نه خبر آمد مکن خبر در کسش بکوش تا فرو شستی بجز خردارش پیاده ماروی جعب کن بکندش و جسم بدید بکاشی چند ارش
--	---

بدل ملول ماست از صیحت رحم
ترا که چه خوش آیندیت شکار

می ست می پرتم درم چرت سرچش ایجو اجد دل از ادا در معاش سرخوش بشورین حدیث صبا کاه مرالی خوابیده به مشقت در کنج استراحت	کز جام عشق غفلت شاه که است سرخوش دارش بفرمود صبح و مسات سرخوش کز عجب نوجوانی پیران مات سرخوش دین باو که امت در هر کجاست سرخوش
---	--

فصلی در بیان
 کجا بودی و کجا
 زینک یغیان
 در بیان
 در بیان
 در بیان

ن آن صورت از دکان
 در دکان
 در دکان
 در دکان
 در دکان
 در دکان

در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست
 و در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست
 و در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست
 و در این دنیا نیست و در آن دنیا نیست

تغیلات را از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند

بست تو ای حیات گل
 که بست باقی تو را چه همه کنایه لطیف
 مستم عشق تو باشد قند لطیف
 که مست رو شود از جناب لطیف
 بهر شسته بوی می کباب لطیف
 پرده با صخره حق به حجاب لطیف
 هرگزین تو نیست قنای لطیف
 بنور تو توان یافت این سر لطیف

بست تو ای حیات گل
 که بست باقی تو را چه همه کنایه لطیف
 مستم عشق تو باشد قند لطیف
 که مست رو شود از جناب لطیف
 بهر شسته بوی می کباب لطیف
 پرده با صخره حق به حجاب لطیف
 هرگزین تو نیست قنای لطیف
 بنور تو توان یافت این سر لطیف

یا که بی تو دیدم ز شیخ و ثبات لطیف
 کف نواں نو از برک نترن با یک
 دل از کرشمه مهر عتاب خوش دارم
 ز حشیش نفس آینه جمال بهوش
 تکلمی که ز شوق بست چپانم کو
 من از لجا بکف آرام که من تو بود
 ز دنیا ماه رده از انوار آفتاب مد
 شراب بهر شمع پرسم مدام شد غم دوست

اشاره قصه تازیانه مشوق

کند محاسبه بجزیره مفروق
 بحال خود بخند از اندک سلجوق
 در است مسئله تازیانه مشوق
 به نور با صره چون تو تیان مشوق
 و لا ترس خدا را زرق است مرزوق
 که در مذاق تو تریاق راکن فاروق

بی که شایسته ای هست و معشوق
 رعایتی حقوق آنکه در لکش نیست
 بهر سخن کمانی است عقل و انانی
 ز تربت قدش با و هوای که ملک
 نشاند مرغ و دم با امید و حال
 چو پرسم از اثر بوسه خورشید کین

و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند

و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند
 و چون از این برین می بیند

[illegible]

اشارة يا حوالی روز قیامت

یکباره فرویزد در خاک جز بقا
شش غریق دریا شود این محج غریق
می ریزد و حال شود این بزم زرق
کوهسان کران باکران با مطبق
نیک بد فعال اجساد محقق
انگاه بسرمیزند از دایره خون قی
پر عزم مشوار آتش تقصیر خود من

رسم من از آن روز که این کاخ معلوم
سنگان ترا بجای سله بنده دارند
رسم من از آن روز که دامن زرد و ساق
رسم من از آن روز که ارواح خلایق
رسم من از آن روز شود با بنده دیوان
شاهی که ز سخت کند اعراض می
توفیر دهند از رسوم تو بمفرق

کرنبر خرای موجب باشد مطلق

مراست غلامی ده من لولاک
هلاک آتش بهرم و کرچه بم هلاک
که عا خرم ز اوراک کنه و اوراک
که در به بند معت او آب خمره تا
که حرف عشق شکند جا و دولت
ز دست ما نبرد و با دست حین نهار

ز کیر دار عقوبت اگر ندارم مال
قیام کرده مرا در این قیامت
بچه جو چه نباشد عشق برین
نبوش عام غفست یقی زور از عشق
پیر ما چه خوشاید که ای خانه فروش
نصف مال مهر بدست آن بخت

در این نیت دعا می خواند
و بگوید از عفو کلماتش
پسندید که بدخواه بود و دیدن
مژده خواست و از عیب برادر
چاپ و نیت بیاید که در
عشق دارم چرا که همیشه
است چون شفا بخش بران

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پیش از تمام رجاء محبت همه نوشتند که
عافیت یام بنوشید سبیل است سبیل

صبح و ساجو غنچه لب غنچه زار
 شور و صانع سرمه شاد و شاد
 دست دوست میزم خاکشیم ندی
 صبح جمال لبری جلوه و بدستوری
 شاد و دوست و حرامی و این لبتی
 زیباترین در کل خطیب شهر
 سینه شراب می با به فرخ مستحب
 و به جاج جاستش دراز نقد می کباب
 کشتی بکر زندگی که چه ندارد عجب

از و شاه خویش لطف تو می کنم
بر دل خصم می کشم و باغ چو لاله می کنم
هر نفس از درون دل تیر حواله می کنم
و در شب منویری حرف شنود می کنم
دست بهجت آورم چاک کلاله می کنم
شعرین مهوشی ز فیتله می کشم
جایابی شعور را جمع رساله می کنم
جنت شبنم را با یقین می کشم
و در کشتاد و شب خود تکیه کماله می کنم

ترک سریت پر عماما سنی خلافت من
فکر دوست سالہ با عمر سالہ می کنم

حدیث توبه ناصح کج و دبره
زمان زمان شهر ایت عهد شرا
در مراد من استان پیرمغان

که لعل بند تو در کوش کوشواره
به بند کیت حیه حاجت که رستم
چه فرض در کیت هر کان ز طیاره

[illegible]

در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن

در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن

در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن

در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن

باز کردم بهت سجده وین دل و اوم مستد یا خم از ذوق چنان افتادم علم نانی محبت اموتتم از استادام آه از اندام و زو از لطف بهر بیادام فی الحقیقه چشم بهر دو جهان از اوم پس این هر که بیرون نشود فریادم زدم در دل زین دیر خراب بادم لب حیرت لب جام کرم بخادم تا به گشت ز حکمش اثر ادا دادم	من کجا بود در حیرت معبود کجا ساغر خنده گران مشرب ز زنده زوم جام ریوم چه خوش فروخته است او سنگ را مشه حو کیا هم به بیابان فرق آنچه گویم غلط و سر چه بنالم بیجا خارج از شهر کند قلبه اسرار مرا بر من آن بود نال لب ساغر بوس شمع سحر و کرا ز شک خور و جوان خواب و قوت سحر از دولت فریادم
---	---

پر غم لب لعل کسب لب لعل مجلس عیش بر افروز کرد شام	حمد و سجده بکند ایام تقصیرم آنچه باقی است کام دل خون گشته من ز آنکه محروم دلم از عدم معرفت است آن خطای که من سر زده ام تو دور هست بهر بر آن مقصد عالم کفر
--	---

در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن
 در غایت زنده ماندن و در غایت زنده ماندن

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

بر عهد این کتاب منتهی است
 سخن آن وادری نیست نه جای دیگر

میوه میباید از جادویش وانی که بی چه بنماید سر و این شماره بود نفس خستینا را از جادویش سرخوشان ریل شوای بر سیکه کام از وصال جویم عهدش بات مقصود ازین کلف و صیف خط و غبار دوستی بزم بخت آن مد	بنیاد جام و بزم بر این میوه بخشش با فتنه ساقی و این عقل از وادو گوید این یکبار چون مست است که در این تا عهد کیمیت او کیو مرشد کی داشت شعریست شیدا می هم ستور شافیه و جدی
---	--

ما آبرو بجام محنت فرمودیم
 چشم چه اعتراف که برین پس می

شایسته است دم که چکار ازین خدا کند که شوم خاک را قدم دو گناه من بجز از عاشقی خدا یا چیت شراب میخورم عشق تا بود کامل فدای خمر شوم بر فتنه بگو	آن خراشیدنیان روکار ازین نصیب ناکند انتقام یار ازین رفیق جان دلم میرود کنار ازین بر و بکاشش در کمال صبح انتظار ازین که برده طاعت آنم خستیار ازین
--	--

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

از سواد سر بر شستم و کف خضاب
 او با فبای نوح قن آنست فیک
 دل از حرف ز قوت سرادگان کرد
 در قبضه و خضم سیر حاسین
 مغلول شد غنیمت میو آسین
 با پای خویش رفت بام بکاسین
 و کر بلاشت بشغل عزاسین
 تا آ که داد جان و سر خود فداسین
 بو ش بدخت مرگ حاکم حاسین
 با جسم نخته بخت بر ازین جداسین
 جان و سرم داد و فای تو بکاسین

از سواد سر بر شستم و کف خضاب
 او با فبای نوح قن آنست فیک
 دل از حرف ز قوت سرادگان کرد
 در قبضه و خضم سیر حاسین
 مغلول شد غنیمت میو آسین
 با پای خویش رفت بام بکاسین
 و کر بلاشت بشغل عزاسین
 تا آ که داد جان و سر خود فداسین
 بو ش بدخت مرگ حاکم حاسین
 با جسم نخته بخت بر ازین جداسین
 جان و سرم داد و فای تو بکاسین

۳۳

<p>انصاف طبعه مرو گفت و قد انشب زود کردش کردون و فیت صتیاد که گمان اجل ساخت و درواز جاده سیر وطن استین دل از حرف ز قوت سرادگان کرد او با فبای نوح قن آنست فیک او با سواد سر بر شستم و کف خضاب پر خشم نه شرح و فای تو بادم زرد</p>	<p>در قبضه و خضم سیر حاسین مغلول شد غنیمت میو آسین با پای خویش رفت بام بکاسین و کر بلاشت بشغل عزاسین تا آ که داد جان و سر خود فداسین بو ش بدخت مرگ حاکم حاسین با جسم نخته بخت بر ازین جداسین جان و سرم داد و فای تو بکاسین</p>
--	---

شماره بش اول ماه محرم الحرام

<p>شب از عالم خروش قیل قال برون من منید ایم که باعث زین جوش که صدای دور کس ایند افواج ملک و ز نه خورشید جفا گیر از دم مرج سبز خیز آسمانست چه باعث نمایان و ز نه قانون کواکب صخره تغییر یافت</p>	<p>کز نیام آسمان تیغ جدال آیدرون فاشش بن غوغا سحر افرومان آیدرون که طبل آسمان با یک دوال آیدرون بر سر او این عدل یزال آیدرون سروستان افق بی اعتدال آیدرون بر سر طوبی با قدر و یک چو دال آیدرون</p>
--	---

از سواد سر بر شستم و کف خضاب
 او با فبای نوح قن آنست فیک
 دل از حرف ز قوت سرادگان کرد
 در قبضه و خضم سیر حاسین
 مغلول شد غنیمت میو آسین
 با پای خویش رفت بام بکاسین
 و کر بلاشت بشغل عزاسین
 تا آ که داد جان و سر خود فداسین
 بو ش بدخت مرگ حاکم حاسین
 با جسم نخته بخت بر ازین جداسین
 جان و سرم داد و فای تو بکاسین

از سواد سر بر شستم و کف خضاب
 او با فبای نوح قن آنست فیک
 دل از حرف ز قوت سرادگان کرد
 در قبضه و خضم سیر حاسین
 مغلول شد غنیمت میو آسین
 با پای خویش رفت بام بکاسین
 و کر بلاشت بشغل عزاسین
 تا آ که داد جان و سر خود فداسین
 بو ش بدخت مرگ حاکم حاسین
 با جسم نخته بخت بر ازین جداسین
 جان و سرم داد و فای تو بکاسین

شک

[illegible][illegible]

۴۴
شاه پند نام نازندان و بر خاکدان
کوف از فرزندان دایه سیم
کاف او بدست خردم نشسته
پیش از یاد نیست که دنیا با جمود
کرز و بیهوشان

سنة ١٠٠٠

شکر باغ علی بازار دوبریز رشته زلفت به بند بکر نیزم بشی انگشتم پر خورشید تو باش خوشان سر و دهنم آبرو باشد	که ز جسم خورشید کار نمی رانم که طوق گردنم از رانجانشان
---	---

نہایت

گفته بخیرش که بخدا می پسر زن
زین طاعت انقیاد نبایست سر کشی
رخ بر متاجی بهشت بود ز دوست
چنگ خطب بر من سلطان عجب زن

نومیدر عما مشوا از آستان دیو
دره انقره بی سبک و جبرین

افتمی در سزدارم جز دای خوشی تن
و خمریتی ز دستم بر دستان اختیار
پای در بند طالت است و سناک با
کار من سبک بجای و نه بچلیس
مولع صید نظر گشتم ندانستم که باز
غیر این صریح ز بند و ملوک

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

باز ما من بشنیده پوش را بجز نیاله و شکوه خردی نیست که نام مادر مکاره راستی را	نکاح دختر که سپنج ساله تو اگر مناسب عقد است در قباله تو که جز فتنه این خضر کماله تو
چراست این همه شکوه بر غماز سپهر که باشد دلم از روز آه ناله تو	
طه ب بندگی عدل افکنم بکاو چه آشنای او با مرید پر مغال هر طاق دو آبروش بچکانه زخم مزار غمخ و عطشان معنی به که بحکم ز قرد نقاط شعر من است قدم ز میکه بیرون نیام ای بر مباش در کله پرسم ز صاحبان	بهم بازو اگر آب نایک سهو که من که ایم و شرع و اولامت ز روی دستم حقی چکد بشرط وضو کشد گما بهضرب ابناف که و بچشم حیا نه افغی نظر کند جادو باردایش نیست چو لاله از هر سو هزار ضربت شمشیر وقت بازو
از آن خوشم که نیاید بفرقه عشق که پیش ما خردان است شوت طه	
زندان عشق استای یار دل جو زین او خاویج بی کام و مسلم	نخ سح که مارا به تر ز مینو دیدار حسرت سینه نام کو کو

چون که در این دنیا هیچ کس را نیست که از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد

و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد

و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد

و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد
 و هر که در این دنیا باشد از او بگریزد

<p>شعیه شهر چشمت کلبه واسه بخندد لب نشو و زار است ز مویه در همه ترشش زور بجز ز تو سینه زبان چو زار</p>	<p>در سینه جوارل خجسته لبر چو سر سبز لبی چو عفت ایس و مونس دلش خوش بجز عشق چنین شور و زشت نیست</p>
<p>ازین چه تو نه اولیت پرغای عقب دل بخت سودا سر که عاشق خامی</p>	
<p>مسید بر عیای تو بامرغی دنیا بود صدا تو بامرغی سرور بر سخای تو بامرغی فقر کبرای تو بامرغی رایحه افرا تو بامرغی بر حسرت تقای تو بامرغی کرباده شفای تو بامرغی در شکل شای تو بامرغی</p>	<p>من بنده ام کدای تو بامرغی مارا ام مقصد عالمه و سنو است بست من از رکان دست گم برین زرات نظری تو با سر اسکنو دست خدات دست تو خدای کل در مانده ام ز فرط زپا و ضاده ام دوش مانده و اله حیران بدو خود دشمن نو از دوست فزونی تو که رود</p>
<p>پرسم از رود و ترش خجسته کر کند هر چه خاک است تو بامرغی</p>	

در این کتاب که در این روزگار
 از هر کس که در این روزگار
 از هر کس که در این روزگار
 از هر کس که در این روزگار

بقامت الف المذکر کسی است بیغم از نه زود یار و در چه سود میان آن خوف و جانیت و هم کس قسم بفرق میان نیست ارجا	ترا در کس با اعتدال منی ز به تو عمر که دلدار ما مال منی بیار و کتلی انفعال منی مثال مرغ و صا میثال منی
--	---

اگر چه تلخ قحط است عین سخن
 بود چو نوش که تکیه سخن سوالی

تا که خفته راحت در عهد کاه مرا می کرد این چنین خراب و شیر مست دانی که در فراق چه نیم زشت امر نغمه شیخ زاهدی شیخ پاکدین در خاطر این موم بن شغل غمش گشت	که همیران گفت دارم بیایان یکبار اگر بگویم زایت جانتان آید بگریه ساغر زود دیدار خوانی می بی وضو توان خورد کفایت ستری از سر معراج از دیگران نخوانی
---	--

در دوزم عشق بازی پرسم تنه سخن
 جادوی تو ان بانگش این سخن بخوا

عشقاران سعاد و تو سعاد و تمنه در جهان شکوه نباید از طالع دست از این خانه فروشی و کرت بازند	که در عین سعادت دل حورند تو که خود را در کعبه صل افکند زلف زیبا صنی اگر ت دل بند
--	--

صدای این شهر از تو باد استخوان
 ز خانه خلوتی ز تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان

در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان

در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان
 در این شهر از تو باد استخوان

محمدي که در بن بست
سازانامه صاف و صاف
بر روی این لوح

[illegible]

دور ایست از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است

<p>سکایا کور این پارسا به از پرست کتاو باشد رای نمی بینم چنان خلوت سرا ندارم چون تو دارم آشا مگر باشم مخاطب با که اے نماز از انشان بی نوا که از جنخا نه دارم بستا کرین دیگر ندارم با جرائے</p>	<p>بره سانی می افتاد کن را مخانه شرب تارایت سالوس مرا جانی شانه کس نه بیند غم دیگر کنت و فکر وحدت مرزم از انجا بر آستانت دین دنیا که عذر مغفرت را ولی مبرورم از تو حق غفتر دل پر غم اسیر غم دست</p>
---	--

قصاید رقی

<p>او آوون صلیب و نیم اولو بدو مرتی را جیم اسمیل طاهر و اولو لطیف اسم را الف دور اول انحر که با قید رک فانی منده کنج دخته به بند و زب رومانی بو اسمیله امید المیم علاج دور عصیان من شوریده مرستان بولار لوقه پیمان قیاسلو بدو زری میوه سیاه خفا فانی</p>	<p>باز پیش از اول فقر بنام پاک رحمان اویش حرفی بجز تخریج اولو کس ای مراد اول حاج احمد منیم دور مهر محمد رضای حلقن ساد کیدن سلا متد او درگاه اجابتده منکی بر توکل دور بس حشمت دنیا و کسکول بوخر قدور منی و میب از اخلا میردم غرک کون</p>
--	---

دور ایست از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است

دور ایست از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است

شام
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است
 و دور است از آن که در این عالم است

در این کتاب که در بیان فضائل و مناقب ائمه است
 و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان
 احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان
 و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان
 و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

<p>مقام اولی که در این کتاب دل فکار و تیر و تیر و تیر دور صد از ده و سیست و سیست حبیب است که در این کتاب خداوند است که در این کتاب شب است که در این کتاب ایدر و ایدر و ایدر و ایدر سید و سید و سید و سید حضور و حضور و حضور و حضور</p>	<p>وجود کتی که در این کتاب باراد و قان و قان و قان صریح و صریح و صریح و صریح قوی و قوی و قوی و قوی نفت و نفت و نفت و نفت مکه و مکه و مکه و مکه بود و بود و بود و بود که و که و که و که بود و بود و بود و بود</p>
--	--

قصیده مدح حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام	
<p>کوزون که بانی است بر عهد صیام منی اولی که در این کتاب منم با قید و حرم و حرم و حرم اوین که در این کتاب اوین که در این کتاب اوین که در این کتاب</p>	<p>در بخانه باغ و باغ و باغ و باغ که اوین که در این کتاب فراست و فراست و فراست و فراست اوین که در این کتاب اوین که در این کتاب اوین که در این کتاب</p>

در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان
 و در بیان احوال و سیرت ایشان و در بیان احوال و سیرت ایشان

مكتبة
مجمع
مخطوطات
مصر

علی اوین چاقو بریده شد
 کبریا سولیر نصار اشتیاق
 علی و عواد و سیف اند علی بریده عین
 و زدن قرآن نامت سن که طاق شتر و صفون
 اگر توصیف نون ذکر اولو تادم محشر
 منی بر طلب عطا تو یوب ایشیه حیرده
 بنزار افکوس هر زولا بیلد والا مقام اولون
 برینون جلد کعبه اولون ساگوثر
 بنجه تبسیر تدون ایولا اودم افر بیلد
 قولوم با علویته هیچ دینده ضرب سیان
 یزده انسی تم بر دین تبسیر القوم ابد ختر
 زمان چیدم نمیزدن اگر چه پنج خلعت
 بدار باشند باشد با حرب و شام
 گو تو و نساوان ال تو دین بولا ای

[illegible]

آری می باشد اما نیز از اولاد امیدرون

خصوصاً و گویان و سیر و فضل التزام او

[illegible]

لولن کج کر هست و در دامن پاک حرم
 کرا دل نور جمال المکتب کی ایتیه در راه
 زان کفر جقون و امانا ز شیعه خاص
 منابر و در چوبک نیز ذکر زان لعلی
 منی مد بشو کج بر نماز اید و قافان یون
 سوزون شیرایه شکر و در اوردن مجروح
 و زون عین انو میشد و قافان سرت حمله
 پدید و بدو شوق لعل لولن خمر ایل خیمه
 سنون سینونده مخزون سراسر خن
 محبت سر و دقل و لبه بر پاک اولو میا
 و شاه از دبدل تنگ نماز ایتیه بر بخش
 الین بر و حسین ایشتر لکوی وحده
 چمن شبه پیر او غولدن ریح سعیم
 بار الو بر سو نور جان نیلگون بر زنده لعل
 سوب اشین بال الو بار یوحه حسین کون
 لک زول سوز لولا زو غرا لعلی اولو بار

که نویسد ایمین بر چند کتا را اولی
یا در خاک تک بر قدر تا را اولی
که میرسد از غم زما که را اولی
او که را اولی و میرود اگر عا را اولی
خوابنده پاک اولی و بقا را اولی
که عاشقانه در طغون منیا را اولی
تیرا و خلا کر شستله کما ندر اولی
جنیان پر نورم که کما را اولی
جای غیبی در صغ شتا اولی
اگر برسم عاصی و کنه کار اولی
بجای که چرخ مرث حیا را اولی
سخا و دسم عشق عاشق و قار اولی
باشند محشر کبر ایدار اولی
که یوزمین شکر به شمر خود را اولی
میری شیر و مظلوم و یار اولی
که بر لب شنبه هر کم علم را اولی

کون کج لرست و در لکن اولی مرتبه
 کرد اول نور جمال آمد بکلی اقیه در راه
 و لکس جقون و انما از شیع خاص
 سنابرد و چو بیک تهر ذکر کردی الهی
 منی مدشوس کج رفتاراید و قافین یون
 سوزون شیرایه شکر و در دین مجرب
 و زون عین انو بیتید و قافین یون
 پدید و در شوق علمون ظهور اول خیمه
 سنون سینوده مخزون سرای خدین
 محبت و عرق اوله زیبا کدو میا
 و شاه از دین ال شیک از او به بر بخش
 الین بر و حسین از شکر لکوی وحده
 چمن شبیه پیر او غولدن تیج سعیر
 بار الویر سو سو جان بیسون بر زید و لقون
 سوب اشین بالو لاری و حیمین کون
 کزول سوز لولار و غمرا لکسی اولور
 که نوسید ایمین بر چند کف اولی
 یاز خاشاک تک بقدر زتار اولی
 کمر میر کج غم زما کج اولی
 او کبر او غلند و بیرفته اگر عار اولی
 خرابانده پاک و لمار به قمار اولی
 که عاشاد و لطفون منیه یار اولی
 تیر او خدا کر و شبیه کج از اولی
 جنتان پر نور بر دم کر کبر اولی
 جی غنیه به صغ مشا اولی
 اگر برسم عاصی و کینه کار اولی
 بختی کی کج لوح عرش حیا اولی
 سخا و دسم عشق شاق و غدار اولی
 باشند محشر کبر ایدار اولی
 که یوزمین شکر به شمر خود اولی
 میری شیر بهر و مضموم و یار اولی
 که برات شیه هر کم علمدار اولی

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

اول سلام شرعاً شریعت شده و در حق	اول سلام بر کرم حضرت محمد و در حق
اول سلام بر کرم حضرت محمد و در حق	اول سلام بر کرم حضرت محمد و در حق

(شهادت سلام عشق شیرین الهی و در حق)

که در دره فرصت اندک از غبار برق	که در دره فرصت اندک از غبار برق
در روی کشتان و معده کدابخش	در روی کشتان و معده کدابخش

عاکفان بکینه زدن محش مطلق

که در خست نماند ویران ملک و بن	که در خست نماند ویران ملک و بن
قیلام ادا سوال جواب انقضای خلق	قیلام ادا سوال جواب انقضای خلق

توحید حق و در بود لعل کون مطلق

که در خست نماند ویران ملک و بن	که در خست نماند ویران ملک و بن
قیلام ادا سوال جواب انقضای خلق	قیلام ادا سوال جواب انقضای خلق

حرب در نفاقین این سرگردن نفاق

که در خست نماند ویران ملک و بن	که در خست نماند ویران ملک و بن
قیلام ادا سوال جواب انقضای خلق	قیلام ادا سوال جواب انقضای خلق

یدی ساریدی زمین ماورای فوق

سر محابس قصیده جناب قائم عجل الله فرجه

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است
 و در بیان اسرار و اسرار الهیه است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

من مستبد و ماکون ایدر دست بران	ایمنی کن اوار دران که فرشته ان
چون جغت خدا و وجود ان لما کام	هم مهر حق و حق است در است تمام

ایضاً

سنس ججا غیب و پیر ز تقرین	سنس که چنوه سر تدویر عین
سنس که اعدا قیامین شاتین	سنس امیر صاحب دیوان شاتین

ایضاً

سنس خاوه طاهر و نه کوثرین	سنس طریق مدیه الی کوثرین
سنس مؤغیبت کبرانه کوثرین	سنس جلال غیبت کبرانه کوثرین

ایضاً

سنس اتار یکجده ویرن شمر حکما	حسن اولاد سند ایدین معجز شکار
ذکری حرم بطنه توحید کرکار	با حمد با ملاوت قرآن با وقار

ایضاً

سنس اولان مجازان هرازمین	ایذاته نور معدلت ذاتی بی مثل
یکجرا سل دین المیوب دینی محل	تذویر اولو بدو مکر و رایثله بومل

ایضاً

ترک حلال ایدر دست هم رسم	کس حرامین کو تور و سیر رسم
--------------------------	----------------------------

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است
 در این کتاب که در این کتاب است

فردی که در این عالم است و از این عالم می‌گذرد
و از این عالم می‌آید و به آن عالم می‌رود
و از این عالم می‌ماند و به آن عالم می‌ماند
و از این عالم می‌میرد و به آن عالم می‌میرد

کورسن علی اکبری باغیرون اوله کتبا

است

<p> آه اول زبان علم اکسیر و شتی اسلانون عرش فرشته مهدی مجتبی </p>	<p> ختم اولسون لیس اور سولون خلیقی مهدی مصیبت سده دونا قیامتی </p>
--	---

ایست

صیت بکانون که دوایر فویر نام
آخر شنید اید رسید به بر طحی نام

مولا کا لقب اور کتب لغت مولا کا

قصیده در مدح امیر المومنین علیه السلام
 اخست تمام ذکر جمشید کبریا علی صغیر
 نامحرم از در دیار قصیده بر مصیبت کبریا

سوال است بدیهه مجنون زندگیدان
مذاق تلخی نه طامات لاف ایشین
نه روح راحت باز دور بود بعین
بود روی صا در اول عشق تو کردین
کرک صلی ترا و سون می مصفا
که روح خلص از نو بوزلال صبا

[illegible][illegible]

امان او جیب و بایند علی بن
 اول و دوم این سخن است که
 در اول و دوم این سخن است که
 در اول و دوم این سخن است که

و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب

و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب

و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب
 و بویب و بویب و بویب

برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است
 برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است
 برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است
 برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است

برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است
 برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است
 برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است
 برآوردی که هر چه هم فرق تصدیق است

کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان

حبیب الله خیر الله بویور که یاقوت اصغر یاز لایق و بیت و لیا دکل و فو و عاشقان می	قاضی خیر الله بالامبار الود و غون که و ایست شفاعت علی مخصوص و دوست
---	---

قصیده در مقامه جناب ابوالفضل العباس علیه السلام

چشمتان چون آفرین کار خاتمی همی فی بحال که بر با خان کوزا و کوب یسینه اسنحه کارزار یوزده نور کجا آمد سینه خالیه سالکی فریبهای و دایه اوله ایمنه غزم طلوع دایه می خیر او ناچون از رب عتابه همی قدوم محمد الله	ویریدی که هماد و جهان کینه زنت الوسته کو کاروان لباسی شوش قنجان او خیمه کنده او و دمانه چون او جاکه دور کو کل عمارتی در شویر کانه قضا ویدی که جهماندار کور
---	--

کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان

کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان

کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان
 کز من و تو و آنکه در میان

ہوا و زندہ اولوب کلمہ کہینہ سو
 چشم ابلہ کو ندری ہم قحار عجب
 کہ از قحار دستہ دورین تاج
 امانی شکاری توتہ نام ابر عجب
 کورون سنجہ قرار و بک زاری و دوت
 بو غیظله اور اگر تیغ ابدار عباس
 او فون سین بسیار زده کشتار
 با خا روی حسرتین فصد و لقا عجب
 با خوب او قدر جلالت او دست خط
 حسین کوروی عزیز تہ آہ راع
 بویوردی کس دلانی نام و او
 علی ایستہ ایدوب کس اقتدار عجب
 او فرق شومہ بر سرع او و لغز زان
 ایدوب خاک مذلتہ خاکسار عجب
 محمد اکبر ذرافاقی دود سر تا بر
 شرارتیغہ قیلوب سر بر دو چار عجب

مجلس اول در بیان فضیلت علم و تقوی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

[illegible][illegible]

قلوب شکر و بیز شورو لوله سازه
 یکی دوزخ بر این دوشگاه شگری یابی

که حیف سرو قد من بخدی از روزگار عباس

دوشنبه یادینه مردم حسین تشکر
سوزن اولیه ماکدر اول سوز
کود و بله و چون کسلوت شر کبی پرو
کانه مشکه دکوب مشک انلویت و
بیری تیوفالمدن لده بر محمود امین
اون ایسی سند او قوسوزدن و
خاندا کوزلی بردن پراه و درونی
ی شاند از ابوتجلی ریه پر
اقدریلم او مولاده وارنجا پر

حسب حضرت عباس علیہ السلام

ایکروہ اشتیال زاده حیدر منم	زاد وحید منم شیر
اختر برج سعادت شمع بزم برون	بیت کافح امامت در زمان

[illegible]

فیب علم غم حال و کسیر نصیبان
 به غار باغونه تا وزن بمان عشیق
 اگر سپاسم المان کیده فالام کسیر
 هزار دن کلوت تیغ الدهه کاسر
 حسنیندر غاف جابین نشین کاسر
 حسنیندر طبقا نشین کاسر
 بو یاد کار عایب و بودو القطار
 من دل کسیر هم قشیر و بودو
 من دل کسیر هم قشیر و بودو
 من دل کسیر هم قشیر و بودو
 من دل کسیر هم قشیر و بودو

شهنشاه
 اختر چو دل او نیم و
 من و ما باس فریقا عشق
 دیوان که فوایم اولودن
 اولوم معاشقین را
 خیر خدا یکه عارفت او
 دیروز فالاکون او کوزد بوی

[illegible]

خیب در جبین اصلانده نبره ستم
کوشد شرفرات سبیل ز فرمی
چون جبین تقایم تقاریر و ستم
تا او بجنان پاسبان عترت پیغمبر
بسم کبیر یار ناکام علی اکبر منم
تقصی چون صد قاپوسند قوه دوارم
بسم علمدارم اوسم سالاره انوارم
او بسم دیوانه دود و مدح مولا پر خا
ایلیوس مریخ خطه فراسون فارودم

بهرگز اصلان تا پاناز جنگده رویا
 پیمشام خاندن جیرین بر آید قمر عالمی
 نیمیه بر آید او دوزم که چسام نجده
 جانشین بر آید قنبر بریده قنبرم
 منصب تقالقم وار دانا فخر الیرم
 غبه را چون خورشیدی شاد خوشحال استیرم
 ایکی قولان دوزم اما قرداشمدن دوزم
 قورخما چال تیغ بازون تمیر پروار غما
 به سیله مولا واره ورور و عجبای غما

حسرت خاں سید الشہد عالم السلام

منم امام زمان پیشوا جن و شر
منم امام زمان پیشوای جن و شر
سینه ظلم ایدوای تو سینه
منم بر عرصه چون قطب اله خاوار
دو قوی یار و زار افواج شکریم

ایا گروه ستم پیشه گان بد اختر
ستم امام زمان پیشوا جان و شر
ستم آل کوفه و بنجه ایمون بد
ستم وجودیله برقرار اولوب عالم
نیت اللمیون باقعدام بو صحرا

در مقابل علی بن ابی طالب
ای

در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است
 و در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است

در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است
 و در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است

در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است
 و در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است

ای گروه آقیانوس اوشیر و لاد
 جلوه شبنان امیر و لایسم
 شوکت و بی مثال براتید چون بلال
 و صف خطاب ایدر شیه عقوبت کربلا
 گفتار دهنی بر شهاب شمس بنی
 اعراب یکجند و چند ناله محافلیم
 رزم محابده و فایز دور علی کنه
 تاجیم سما که در سبک اندک رسم
 جلال جلوه کاریم عقاب بدست باد
 قوه مشک صحرای و خنده و قوتیا
 کرد و ریزه اجازه با نام حکرم طبع
 حدیم علیدن و ارت پر در شجاعت
 بر شیر صولتم که المکن یو خود ما
 روح بازون ایر کیون دوم ایدون
 منسله شفاعت یحیی بن سبوت
 ابانیه و عرصه خویش تنک و دمیون

فند و شمس حیدر زهرای اندهرم
 بام سپهر شانه مانده اخترم
 برج امامت یحیره میرو متونم
 شب رسول و ارت حسن پیمبرم
 و عواده شیرینجه شجاعت حیدم
 آل تراب یکجند حسین و علی کرم
 شمه و دو الفقار بسان غضنفر
 شمشه و سپهر برینه برابرم
 نقشان آینه سراج مطهرم
 قوت دیوز نظیر اوزیمه یلمم
 چنم عروسی و رخ قرا معراجم
 فان تو کیجه معرکه لرون قاتم
 و از نامه شجاعت المیده محرم
 یاره و سرفا منده کدو کجه خوشم
 عجبده اسم بوباشی بنده کد نرم
 مطلب نه و در بوطلمدن اقوم بولرم

در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است
 و در این کتاب که در این روزگار
 از دست خداوند برآمده است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا كتاب
 من كتب
 الفقه
 والحدود
 والاسرار
 والاعمال
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم

کلون انصافه پیرایه ورون بوالطایه	دو نوب کل یوز لری آیه بولار صلیا
دور ورمادام قولار تمیج اورام یارام سو	کرار اسم عین فخرید ورجان جان قریا
دیراق کل پیر غما بیزده سوکند شید عیا	ایراق بر جاره درده عیاده وکویا نیلار

اذن میسدان کرفتن ز عفر ختی ارب سلطان کرلا

یا حسین اول احمد محمود خت عشقه	استخاروخ قیل مرصل لک عشقه
بار کا بهمه اوقوشیدیم بو کون قیسم	اوند اکوردیم سلنوللر سیه چیلر
بش آجوب بر کرده لر فریاد ایدلریم	سولون نولش طلو خوش سیه عشقه
تختن ایدیم ایشاده دیشرو ختم حیان	شکری کوردیم کیوب بر چون
سلنوللر دور صیوان یقوت و شاکرلا	یا سارات بحسن اول شاه خبا عشقه
اذن بسد ان بریزه ای پادشاه کرلا	دور و طرفدن اید باغدا سن برادر
شکر کفره دار شیسون بر سا کرلا	حضرت بهایش دیو لعیاس سردار
اذن دیر سید ابیر و عفر و لاسون	شمع کک لده فلجلا بر قیاسون
قان توکن ساتور قانه بویانون بر	فتح ایدیم کور سید کرار ار عشقه
عرض ایدر کتروق افواج جالار بحسن	قوی لسنون بو قضا من جو املار بحسن
سکرم دیر سون قالماسون و ده قان	نور کون سردار ختی عفر سالار عشقه

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا كتاب
 من كتب
 الفقه
 والحدود
 والاسرار
 والاعمال
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا كتاب
 من كتب
 الفقه
 والحدود
 والاسرار
 والاعمال
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما هذا كتاب
 من كتب
 الفقه
 والحدود
 والاسرار
 والاعمال
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم
 والادب
 والعلوم

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

و در مناقب مقدم بحال کفنه در و
 حاجب این آستانه اعلاست
 هیچ کس حاصل نمی شود
 مگر در این راه از کار مقدم می شود
 کشتی زود که این است
 منس که با جود و دست
 منس که با جود و دست
 منس که با جود و دست

که چون بوشهر ده یا القوز و دوشنبه
اولو بلا میریون فرقتند دل مجور
کتور حنیف الوه قیل که بلا حول و منظور
باسار دی باغ غریبه بر لب دشت
بور و دق شهره که با عالم غیازی شور
تیز اول کم وقتند در آستون نان طرطور
که خیمه اردن او چالسون صد آینه
که سیم او سینه چرخ اکثر و دلا نیر
نجه ایتم بود خضر حقدن مقصود
که اکلا سون تور یوبندن ایلما سون
که پر ارم سواد سولایا اولما سون
حسین صوابر کر دولا ناسون
از سید پر ارم ارم سون
اولام کچک حسین عاصیان

[illegible]

زمین و آسمان بنده صفت افکار الیه
که نظر آید طالبان کمال به در افکار او
چراغ حیات که در قلوب غریب
نور هدایت که در قلوب غریب
نور هدایت که در قلوب غریب
نور هدایت که در قلوب غریب

چرا که گریه قواست از بر آغریب
فغان ز دور و غریبان روز عاشورا
مجتبی که ازل تابد برای آل رسول
دومی که شمر و غار و بقتل گاه نمود
بسمع پاک حسین بن محمد و ابا
سرمبارش از محمد خاک خون برداشت
که ای لعین ترس جانم طفلان
ترس می نبود جز تو قائم کسی
سبزه تپش درین بستان
چرا که رودن در غم بر از سرانه آه

علی الخصوص باین سینه بن خون
 که شیعیان چسبها نمودند
 ره فرات بسته در زمان قدس
 از نیمه گاه چو طبل کینه نغمه نمود
 به خود و قصور چنان بود نغمه داد
 بشمری ادب شاه شنبه فرمود
 مکر و از نظرالحمده محمود
 کینه را که بخوابی مکر مینمود
 مزین طپانچه و سیلی بقر غلیخه نمود
 برای شش مکافات عرصه موعود

رب ستر اندر زبان علی اکبر علیه السلام

منم ای شکر اثر را و شیر کرد کار او
منم نور دل حبسندیم اکام علی
منم هیچ اما متده منور بیرمه نور
جھان نور من حلال شیر من

امیر شریک علی و لیل سوار او
 ششم پنجم و نیز جنین کلعدار او
 ششم شخت ولایت امام پادار او
 علی ابن ششم من امیر شهسوار او

[illegible]

همان که قاف تا قاف دارد و من جمله این
چون که اول سبزه را از آن که می آید بکارند

قصه

[illegible]

اول باب اول
فصل اول در بیان
شماره اول در بیان
الحمد لله
و جابر بن عبد الله
و اذ ذلک من فدا

۲۵

فادیل و فادیل

فادیل و فادیل

دودلاریدر معرکه یوسف خان قورق
نیلوسا حاجی بنون

مطهر و صاف و نازک و لطیف

راوی دیر با خوریدم کوریدم و انچه می
 پیرالده پیر کوک باش پیرالده قالمو خجیر
 قالدیم خبر که اشیرایا چشم فرادور
 قسید اثاره را او بوشاه کر بلا دور
 یاران بهمان حسیند و مردم چکند
 چون شمر یوز قویاندا اول شاه بی بخت
 بر مملکت ده یاران غراز اولور قوت
 ای بیدی یا ننده ظالم حاضر و دست
 چنخا الوند خجیر یا الوینم ارسته
 ای بیچاره آخر پیر شمر ایرون حسینم
 تل ایسته کلکوبد دیول کوزلری حسینم
 دیرسون کوردم بوسلا اجدون هزاره ختم

سینہ زن زماں حال جیسا ہے نہ خاتون طلبہ از حضرت عنایت

ای اولان بیره بود یار ده	تخت آبدن او مستورخ بو کون
نمک ارموتاجه ارمو	بیقرار عمودل منک ارمو

[illegible]

卷之四

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا علمنا انما نزل
بالقرآن الكريم ما كنا
لنؤمن به الا حلقا من
الجماع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

;

نظاره جنیل کجہ کو رال پاک پیغمبر
حور خصم اید و قبہ می کمان
سیلرم ندور تری بو زمان
سادی بایزری ظلم ایاقدن
آه او کون بزد بو ساقدن
کلو قب یون قوری کنا لید و یون
ستم آزا اوزوم طفل ناتون
چکری بابام ذوالفتار عمو
آز قالوب محشا جان دوداقدن
بو جلال اولار و مار عمو

و

فرد
نوا بدینا از چپ کز نایام کی سزا
استون کی دالے سندھ و فو قار و سکا

—

سال یا بنجہ و شمنلہ اعلیٰ سون	حالہ باخوب کافر اعلیٰ سون
بیرجہ سوز و دیوم	من غریب فی تمکسار عمر

فرغ

ما دومی کفری است و مغز است و استخوان که زنده و قالمی است و سینه و بازو و سر

[illegible]

دیدی یا علی تدارک گویم من
 حسن و سنی رایت دیدم من
 سینه عزم یعم او علی بود و نعم بود
 سخن منم آرام دادی یروز اولش
 دیدی یا علی شربت که ایانو خصلت
 و احی خدمت رسول که بدست
 غمزه صحتان میاد و ایان عیان بود
 قارالک و قورق و ویرنه نشان بود
 دیده و وقت ایلدور اولش ششم از ششم
 وید سینه یروکت سبزی سال اولاد
 دیدی یا علی مننه ششم ویرنه وار
 سوسوز اوله منم تک اولان کک رستا
 دیزیم اوسته شمشیر کک ی محرم
 دیرم حسن او غولوی اولود ککبات عالم

که حال میدون که خون کسیر
 و در منون پرستیدن
 اوله تو باکر خوب باش بوجا بود
 که تیش که شتایت منی اولاد
 بیکورم سینه و لکه سنون غم
 که بابا علی ایوزان بوجا ششم
 که بوجا آسیا و قیاس عیان بود
 که و اول زبان کند اولاد
 وید چایلی باشد سینه عیان
 وید خود اولاد بوجا ککبات
 که چوخ الحق اول میل سینه
 که بوسلر ویرکون سینه ویرنه
 اوزمان ککبات علی بود
 من ایوزان ویرنه ککبات

سینه زن فی مصیبت جناب امام رضا علیه السلام

چون خاک خراسان رضا اولدی
 من در دوشه اوزد او سینه ککبات

(Marginal notes in Persian script, mostly illegible due to fading and slant)

(Marginal notes at the bottom of the page, mostly illegible)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام في
الكتاب والحيوان
والنبوة والرسالة
والمعجزة والبرهان
والهداية والنور
والرحمة والكرامات
والآيات والعلامات
والنعمات والفضائل
والجلالات والجلالات
والجلالات والجلالات

[illegible]

میں دماغ اور کینہ و بوقدر سید جان
 سبیل اوزنیہ اور ماد یار فرقہ کینہ
 آیا پنجه دور کی ستم شمر و سنا
 بیزیر و جوی حشرت و دیله با خا و
 هر درد کراول سیدی ویر و ادجوا
 قزو اش ویدی جان بر دین باس اولیه
 میر غم دند و به دایم او کد نشانه

سینہ زن

اولدوردی بوگون سحر عاشق حسینی
ایا اوز تشنه بوکنا زنده کسلتر
بیروم کورده سیز دقالاتشده حسی
جکی دل محزون لبه بر سیرین
اولدوردی که گل اولما رضا تشنه حسینی
ظلمتین ایام یوان سینه سرمد حیا
جانان کورده کونیده قد آتشه حسینی
هر چند دلیم شور باشد اولاسون

با حق دین
 نامور سون آسیران
 اوداورد تشون جمکره بکره بکره
 سس یک سس ماودود و دود و دود
 کن خیر تیر ادا و دود و دود
 باشند بوا بکل و فزون
 عالم یاسی چوق باری
 جسته می ناکه او شون
 علامه جدا و دود و دود
 دودین بر کیم بونا
 دین خرا ده او نه
 دودین

در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است

در المانی در حضرت همدان و کاتب
 اوله وردی بولان شروما شمس

پسند زن آوردن اما عیله ام سلمه انعمت علی کبریا نیمه کاه

وردی نسیم از که دن شبه پیر کور	زلفی قایله خضاب و لیس علی لهر کور
قطر آب دل آفتاب حسین ماست	کور سور سه خرامندش ن شرم آب
خون مردن بپند و چون دیبا کفری نفا	سمت میدانه با فاند آل که نیمه دن
سرس که بکوه احوال تیز بر تاسا جبهه	باشل چوق رسد قوا تو چو خجک یاسا

کوردی تاکه سینه کمال شاه یاور کور

با غریبه من تکیه با سوسه کلمه کبریا	زین او سبب دست و دست غمتش عالم کور
سند و دل شایع جنا کلمه کبریا	یاره دکا فتد دن و دن میگر کور
جوان و ورش و دیو سبب خورده عظمه کور	جگر خشت ن سیراب بدن خجگر کور
کمان و بزمه زنده و نغمه کور	نغمه کور و دو تارال هر تصویر احوال کور
سینه سینه آت چار و در و در کور	پاره پاره پروا غمش جسم سیمین کور
لم سید حسرتین غم کلمه کبریا	رونی چکند با خوب سندی محبوب کور
خون مبرا که قند و تاملین سله مش کور	کور علی حسرتی غم کور و یلی یاور کور
نیمه سبب و شوق و خنده خضاب	نیمه با کور قیام خنجر لغزنده و حواب

در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است

در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است

در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است
 در این نسخه از کتابی که در این کتابخانه است

در این کتاب که در این شهر
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب

در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب

در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب

در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب

نازد کلون و در قید و بند
 اکنی سوید و لب با غلام
 استرینه غلام را یه بود و فرانی
 بانس نیز بدو دهه حسانی که برادر
 چشم سله بهر آن او در سنج آنا یمن
 آیا و میدون که آن که کورده و یمن
 با شوزان آن خوب که یمن که یمن
 است در آن که یمن که یمن که یمن
 با غریم که یمن که یمن که یمن
 چشم او پرم نیز و برادر او و او
 خرج با ما خضابون تو یمن که یمن
 با یمن که یمن که یمن که یمن
 با یمن که یمن که یمن که یمن
 با یمن که یمن که یمن که یمن
 با یمن که یمن که یمن که یمن
 با یمن که یمن که یمن که یمن
 با یمن که یمن که یمن که یمن

بدو و بحالت او آنچه من اره
 غل حنیای او دان سید و در غلوم
 اح کوزل و دین طره عی بنسرتن او غلوم
 کون که در کوزه ایقده سرومن او غلوم
 داماد او لانون کا کلی قانیله و یمن
 ایشویه سی حسن یمن غلوم
 زلفون سواشوب نیز حسن حسن
 کت درون منی انده ماقه کلون کون
 مشکلمی سیر چکه بود و فراقون
 صبر او چون در فراقون غلوم
 قان اغلام اسم ای لایه لایه
 و کد و قو کون و سون یمن غلوم
 در دیم و بر تو و بر آن یمن
 اش نروده به سیر یمن او غلوم
 قان غلام سیم بوسا یمن او غلوم
 داماد یمن سینه شاه یمن او غلوم

اوین

در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب
 در این شهر که در این کتاب

این کتاب را در روز شنبه ماه رجب سال ۱۲۸۰ قمری در شهر کربلا
 در محضر آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خراسانی
 در روز شنبه ماه رجب سال ۱۲۸۰ قمری در شهر کربلا
 در محضر آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خراسانی

اولین بخش خاکپایند افند پرسمان
 اولی راضی برقتنا انحراد لک و رسول

سینه زن یکم حبیب امام حسین بشکر خود رحمت و طمان
 قبول شهادت و نوح و بلع

یاران بود خرد و سیری مختار الیدوم	بکر ببلاده سیره اطهار الیدوم
بکر ببلاد شتند رای امل سعادت	آبر لمیون اچون زدن اذنا زده نجات
بوعترت اطهار سنی وادار الیدوم	قران کلوب لاد علی شانه تعریف
اوراق اولو آخرد برقران کی تریف	یوخ شوکت و بنایه سون کیمیه کلیم

کیتون و بسون خمرتی خار الیدوم

کلیم بورمین شو قیلد قالمادی خیالم	یاران نه عبت ترک مریا الیدوم
کلمه نه قدر باشم غوغا و دوزم من	اور سه منه یوزمین یا اعداد و نه من
چو خودد بوجولون تو رخسی المادوم	هرس که وایاناز اونی میزار الیدوم
اول کون که بومحراوه و بار شوقیا	اوز کاشنی شمر آلماسه یا تار کچه رات

بر کمر این لفظی است مریا الیدوم

است نفس جبرون القند و کینه	غنیم اولو طمان کیمی صحر اکینه
نمال فالاجاق منه نه نام بودنه	صحرای بلاد و خبر سردار الیدوم

این کتاب را در روز شنبه ماه رجب سال ۱۲۸۰ قمری در شهر کربلا
 در محضر آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خراسانی
 در روز شنبه ماه رجب سال ۱۲۸۰ قمری در شهر کربلا
 در محضر آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خراسانی

[illegible]

یا رب سو یاد خاندی غیا صغر لده
 قالم از بسیارم ریده او یکسر کردن
 دیوان الیه بوشغل صغیر دن بخت
 با خد و قچه همتان قایم کوی استگ
 یا رب الیه یوقالمه او غرضه همت
 هر چند که یوز و غله جوریه کو کلام
 با خد و قچه ربح سنه سرورید کو کلام
 ربحم یوز و لو قالمه دوله و قوجا
 قرآن او خویالمه یوز و لا غنه ایده
 یوز و غله زبان هریر بر کوشد خاموش
 دریم نه سوره و ماکدره عشقه و حیان
 ایتر که قویا شمر قدم سینه دل خون
 قالمه یاز لودن و دوشرم منند کلگون
 باش سیردیم تویمیه حاکم یاز حجت
 عدوان ایده که یوز کچه ال کساده حجت
 یکسر یوز لکه یاز تو شنه ویر حجت

خریزه کو کمالی نه بریاد لده
 بر طایفه قولند کنه کارم سینه
 تو دغنی قایم بلوب کرم لده
 پیدی کو که عرض سدا و خوسیدیت
 منقح حاکم یوقان مجتهد
 آنالیه بول سینه و مغرورید کو کلام
 بر دست کل و لشدی بومیکر لده
 عیا یله قایم علی کرم لده
 پیغمبر علی تو کلوب سینه و بیوش
 کل تک بچر لشد بولار کسر لده
 چون تکخه دیدار وصال هتیر لده
 مطاوبه بیویم اونی اولیه سینه
 اغراز ایدرم قالمی یوز سینه
 سینده تادینا تا ایدر لوب حجت
 قویا ز قالمه کشت لشد لده
 از دور و عشقه و بیویم یوز لده

[illegible]

در بیان این که این کتاب را در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر

در بیان این که این کتاب را در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر

در بیان این که این کتاب را در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر

یا قره العین استحقاق
 ای چشم پاک بی سر
 مسم چاک چاک خنجر
 بے یار و یاور
 ویرانی چشم معرانی دل قنار
 اولما رضا ای ستمی پاره پاره
 مظلوم کوز تگسوز بود قد طالب
 بلخ ای شه یکانه زوار ناتوان
 باغری دو نو بدست فانه
 اول دهنه پائنده بی دل
 بر کوشه سحرانده آهستوق سر
 تو نیز بزمی بود محنت
 اول ساز بینه مصیبت
 به ما چکد کیون ظلم بلانده تقریر
 خون او خشاق اولما بیزه
 دفن انیل قیلوق عرض مصیبت
 بوکنج عمنده راحت
 آیا ایداخ نه بر ظلم کفره پیر
 ایش غنیمت کالج سپهر شیر
 اعشار مدد مر ملک کوالب
 ای چشم زهرا دوستش جھانی غوغا
 فریاد و اسینا
 دور و دل کون که دین
 ای کوروم بو ظلم یوده قالد

در بیان این که این کتاب را در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر
 در این شهر در این شهر در این شهر

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

از بس چرخ ایله دی اول بنوا فغان
 سوز خیزن سینه منی از آفغان
 خوف آینه ایست بر آینه گینه
 عیب یولارام لیکن سینه دن
 ای طلمه سولان کلزار کلدر
 ایستر سنجی باکر او غلوم اکبر
 کیم سوید و لا یزید ساسیمی
 کریم سن کریم سن اقامی
 بیچاره بیلی اقامت کلان
 غم تیسون وید سو فدا بسی
 روز خطن حاجی الم کر اوله
 پیرا قلار اوسته تا مردم سود
 اخر زمانه دی بو ای لبیل صفا
 کیم آتون ال فرقان مصطفی
 ای باشی طلمیلن تنه ان ایلان جدا
 عصیان ارا بل استلرون خدا

کوردی او سرور مستولی کوفیان
 چرخ یاره اورما بو کو کلم ایرانه
 فریاد ایدون بابام کلون میدن
 چو خدو در خجالتی قربان وفا
 تویش نکسا ندیم باشیم کلر
 دور کل نظار قیل کلون متبانه
 یو حسد و انام و تو باو چوله مایکی
 کل ال ایستون کلر حاسه
 تو یس چرخ ایلمون فریاد الالان
 پیکان وید سو صحرایا کانه
 استه کلنرم اول جا و اتم
 عفو الیه قاراشون باشون یارا
 کیم شمدون سینه کر ایلیه جفا
 مجزیه بالارون شمدون خدا
 بیچاره پریمه ای دادین چرا
 اولسون سو کلیم است فدا

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

بزه خانه بود و پویان طر اردن
دور ایا تو که از آن شهر آثار دور
تو کوکب هو کی صحرایه بزم شری
بلرم مسار و آقا لب فیض سوا
او غلغله کن کو طراد کو نه فالو عبان
سین بیلو دیم که تو یا نازنی بی یازین

فانما از جمیع اینها در این حدیث

[illegible]

در این کتاب که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر

با خارا اولی در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر	در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر در این شهر که در این شهر
--	--

سینه زن در شب عاشورا

افغانی در دوتوب جفا سی همون خلق سالو بان واده وایه وار دور و کجه بناسی همون جیتقل بر صبر دین بنادون خوف غصبت همون سرای همون	یارب مدی در عاسی همون آتوب دوشو بناسی همون بیلر کنه هاسی بناسی همون خنجر و کجه چکوب قنادون یاتس ز کوره سن کج یوخ خداون
---	--

در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر

در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر
 در این شهر که در این شهر

مرد فقیرم ای سردار خرم
که بدو دلی ایوم فاسد
بیا از من یکسره المون و فریاد
منه قالمو بری نام و خار
عجب یزدن می در زیر کمر او

منی سخن
مهر و خورشید
بالتقدیر ولا اتمد زمانه
فیکل
پایین مرغ
نخچ این باب
مرد من و یار
در میان دو کوه
و در میان دو کوه
از آن که

بن

یسنه زن زبان حال جناب فاطمه زهرا عروس و قیل کا ہر عشر
دانا دکر بجا

دورایابی یار و نهضت اسم او علی | شهید شکر کفار اسم او علی

[illegible]

دہلی

شکل المیون کو روم اللرون
 قدیم پانڈہ چھت اور ما کینہ
 قاردا شتون باشی نوک جلا
 یولاردا تو میو بخت کسک باشلار
 ای قرصی نک کسک باشلار
 بولارید باخ یا نجہ ریس
 کینر باشوروب بیکلی شمش بابتر
 بولاردا اول قولابا غلا کینر
 کینر باشوروب بیکلی شمش بابتر
 بولاردا اول قولابا غلا کینر

داعی شمعون جفاسین کو یسوع
 بولے جسمون دیس و غروب
 کلوب فریادہ جن و انس و آدم
 ہر ایل سا خلا غلامہ محرم

کہ مائتہ اول شمعون جفاسین کو یسوع
 منہ بیز جسمون دیس و غروب
 اولوب پر شمعون غرق ماتم
 سہ اول زار دل افکارم و غروب

یسنه زن از زبان حال خنیا کیسه علیها سلام دراره شام

ای یا ویریم بابا قومیه کیمنه لی
 سوله آزا نجیه ون اولاد باسی
 کون ایسی بابا یاندورد باسی
 اربکله قنچی شمر با شمه چوخ اورار
 کورنه ایاملاریم اولمش قافار قافار
 هر کر بوز حمته باللہی دوزیم
 الدرسه لرا کر من شامه کتریم
 یاران چون دل مئم اربس چوخ افلا
 یانندا قولارین تجیره باغلاک
 ایست خطا بطفلی شمر لی حیا

جبران با بخت
 نیز نیز اوقاف مستحق
 و دنیا و دار و روزی با غنیه اگر بخت
 عرض است کی ملک تو کنایه از غنی
 باس قالان با جوان قریب
 باودن عینا نشان یونیا کینه
 باودن عینا نشان یونیا کینه
 باودن عینا نشان یونیا کینه

[illegible]

دعای فی الحقیقت و فی الزمان
امام حسین علیه السلام

کون قباقند کباب اولمش سولکیم
 والیدن تاکسم سن کسمز و خجرا به می
 مطلقون بیت سلام و اخوف اتیمه اعدا
 لیکت کویر خط راحت استیکر شیمی
 دینوی دنیا به کافو ساتما تر سالر می
 کونده من میل شود ایدر جور ملکر می
 راحت اولسون تا میرا چاکر خجرا جام
 استی کولر و آه چو خط اتقا و شمر با
 قدیمی اوخا ریدی خوش دلر به صبح شام
 قولار اوسته نعشی به سیم با سیمی
 بیر نفر فالوب به سیم قطع استی به
 کیم ایچورده ذات حق کشدی سیرا
 که نور یک پره قوالار کلدر او کتیه فای
 که نه چپنکیله شامی کز دیر لک با سیمی
 خنجرون حکم چنج اولور سیمده نیا و قیتد
 یزیده اوخا سون او ایزر و سیمی

بز ناحق فانه کیمسیر یار اوور کیم
 یوسه کاه مصطفی اوچون و بارک خجرم
 کرو باش اوسته دیار سان لک نیان
 قالم سنن و راق کتیه بو صحرادون بوکون
 قومیان اوون سلمان کیم نصا لک
 من سیزه حق امام حق سولار کیمی
 کون قباقت ده قویون بوسم عرایم
 هر زمان جبریلده کافر کخصام
 زلفی جبریلده کوریده صبح شام
 یست که کورون علی اوچا و کوریلد صبح
 غیر حق یوخ داو خوسم قطع سست
 هاسانی دورا کانا جسم قطع است
 اولار اضی قالمو بام شاکتوان معنا
 که قویوب بزم شراب ایچره اولار خیزان
 انجیس دورا یاق وسته سیرا قوی دور
 هار داد ویزر کیمسم حسینی قوی دور

کون قباقند کباب اولمش سولکیم
 والیدن تاکسم سن کسمز و خجرا به می
 مطلقون بیت سلام و اخوف اتیمه اعدا
 لیکت کویر خط راحت استیکر شیمی
 دینوی دنیا به کافو ساتما تر سالر می
 کونده من میل شود ایدر جور ملکر می
 راحت اولسون تا میرا چاکر خجرا جام
 استی کولر و آه چو خط اتقا و شمر با
 قدیمی اوخا ریدی خوش دلر به صبح شام
 قولار اوسته نعشی به سیم با سیمی
 بیر نفر فالوب به سیم قطع استی به
 کیم ایچورده ذات حق کشدی سیرا
 که نور یک پره قوالار کلدر او کتیه فای
 که نه چپنکیله شامی کز دیر لک با سیمی
 خنجرون حکم چنج اولور سیمده نیا و قیتد
 یزیده اوخا سون او ایزر و سیمی

کون قباقند کباب اولمش سولکیم
 والیدن تاکسم سن کسمز و خجرا به می
 مطلقون بیت سلام و اخوف اتیمه اعدا
 لیکت کویر خط راحت استیکر شیمی
 دینوی دنیا به کافو ساتما تر سالر می
 کونده من میل شود ایدر جور ملکر می
 راحت اولسون تا میرا چاکر خجرا جام
 استی کولر و آه چو خط اتقا و شمر با
 قدیمی اوخا ریدی خوش دلر به صبح شام
 قولار اوسته نعشی به سیم با سیمی
 بیر نفر فالوب به سیم قطع استی به
 کیم ایچورده ذات حق کشدی سیرا
 که نور یک پره قوالار کلدر او کتیه فای
 که نه چپنکیله شامی کز دیر لک با سیمی
 خنجرون حکم چنج اولور سیمده نیا و قیتد
 یزیده اوخا سون او ایزر و سیمی

کون قباقند کباب اولمش سولکیم
 والیدن تاکسم سن کسمز و خجرا به می
 مطلقون بیت سلام و اخوف اتیمه اعدا
 لیکت کویر خط راحت استیکر شیمی
 دینوی دنیا به کافو ساتما تر سالر می
 کونده من میل شود ایدر جور ملکر می
 راحت اولسون تا میرا چاکر خجرا جام
 استی کولر و آه چو خط اتقا و شمر با
 قدیمی اوخا ریدی خوش دلر به صبح شام
 قولار اوسته نعشی به سیم با سیمی
 بیر نفر فالوب به سیم قطع استی به
 کیم ایچورده ذات حق کشدی سیرا
 که نور یک پره قوالار کلدر او کتیه فای
 که نه چپنکیله شامی کز دیر لک با سیمی
 خنجرون حکم چنج اولور سیمده نیا و قیتد
 یزیده اوخا سون او ایزر و سیمی

در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری
 در شهر تبریز در روز ۱۰
 در روز ۱۰ در شهر تبریز

در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری
 در شهر تبریز در روز ۱۰
 در روز ۱۰ در شهر تبریز

در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری
 در شهر تبریز در روز ۱۰
 در روز ۱۰ در شهر تبریز

من بیهوشم و میمیرم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم

من بیهوشم و میمیرم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم
 در دستانم و در دستانم

سینہ زن از زبان حال جناب کیسہ در قتل گاہ

ای دیوب استیالہ اغرا کوئی قرا سو سوزدا
 در تو ب دل و لب و دامن تو یو ب لیم لانا
 در لب و لب و لب و لب و لب و لب و لب و لب
 سالوب استی تو طار او ستره بون قلابین

ای دیوب استیالہ اغرا کوئی قرا سو سوزدا
 در تو ب دل و لب و دامن تو یو ب لیم لانا
 در لب و لب و لب و لب و لب و لب و لب و لب
 سالوب استی تو طار او ستره بون قلابین

در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری
 در شهر تبریز در روز ۱۰
 در روز ۱۰ در شهر تبریز

کوردی شمشکلی قالی کوب که انفسه
بر اسکندریه بیرون فرستاده
آبایی می باشد و ملازمه خجسته
کسکه خاضری که کامران
بسیار است و چون آبید به
نزدی و می آید و از غرض
کوبیده

عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ایک

ای تشنه کام گشته کفایت با حسین باشون سوسور کسلدی عزادار دین	ای ذی سر غریب دل نکار با حسین پر عشق ستم نه لورک عزادار حسین
--	---

مستند به کبر تقارب و در جوایز اردستان یکدانش
عند لیسان کاشن ولایت حیدر آباد اسلام

برو بیدار ترک همسر این
 برو زن کا فصل خودم من
 بر این بستان رکندار تو نیست
 نشاید کلمت دل را بکند
 کل صبح خیزان کو او سن است
 کل تو سر عاشقان را بگشت
 کل تو چه گوید ز قافا و بلا
 کل تو زنده طعنه شمشاد را
 کل تو چه سرب برک تراست

و که غم را کمتر است از کن
 که بسنگ عشق برسم من
 که با عشق پر کار کار تو چیست
 چرا اگر تو مرد اجده اند کند
 که پای کلم سجده گاه من است
 کل من بدو جھان مبتلاست
 کل من بی گفته همسم کر بلا
 کل من کشد ناز و امان را
 کل من قفس گفتم در است

卷之四
 四
 五
 六
 七
 八
 九
 十
 十一
 十二
 十三
 十四
 十五
 十六
 十七
 十八
 十九
 二十
 二十一
 二十二
 二十三
 二十四
 二十五
 二十六
 二十七
 二十八
 二十九
 三十
 三十一
 三十二
 三十三
 三十四
 三十五
 三十六
 三十七
 三十八
 三十九
 四十
 四十一
 四十二
 四十三
 四十四
 四十五
 四十六
 四十七
 四十八
 四十九
 五十
 五十一
 五十二
 五十三
 五十四
 五十五
 五十六
 五十七
 五十八
 五十九
 六十
 六十一
 六十二
 六十三
 六十四
 六十五
 六十六
 六十七
 六十八
 六十九
 七十
 七十一
 七十二
 七十三
 七十四
 七十五
 七十六
 七十七
 七十八
 七十九
 八十
 八十一
 八十二
 八十三
 八十四
 八十五
 八十六
 八十七
 八十八
 八十九
 九十
 九十一
 九十二
 九十三
 九十四
 九十五
 九十六
 九十七
 九十八
 九十九
 一百

افراد و در خصوص

در این کتاب که در این شهر کاشی
 در این شهر کاشی که در این شهر
 در این شهر کاشی که در این شهر

در این شهر کاشی که در این شهر
 در این شهر کاشی که در این شهر
 در این شهر کاشی که در این شهر

دوم فداسی سین اول سوز و دوا نام امام اوزوم اول جسم پاک و قربان اوزون چاقو بری جدان کل مرتبه نیر جوانم را روح ایل با مشوق فرشته کیوب بطلبه حرم ایل و دقا و دقا	اوج ایلدی قبرده حسرت کورده کی تدار که اوج کون اوچکی چو نکرده تودیه چیران که برجه تیر کلاق او غلن علی زیارت کرک کسبک دولاناق قاسم و قاسم که لکله رسم اید غیر موقوفه و شون عسا
---	--

زبان حال جناب کینه در قتل کاه

با بام کینه بو با سیر جازه چغ بر حسین اید و بد حال قولون کینه السند و قحی تیوردی اوزینی شمر و غا که ناپدی او غلن علی اکبری الیسیلا نیر یا متسان چکلو شمس قلی یو اوغو که دو تادم سینه کور بر و سلا و قند که طوی جناسی الون تخته تان اولد آچوب دواتی باشندن عروس بیچاره عروسی کور و دین کینه امراد اولد	در این کینه کل ایتمه ناله شمس اوزین سالو بدی حسین یار الویسه آتالا اوزان آت که قول یون آت کلوب کینه کور بر و بر اولوب چو دیدی ایاق و دوی زلف مشکبارم اوغو ایلم سینه او غلن یا نشام فرشته عصار عروسی و غلن کینه نیر و غلن اولد اودم نیر کور و یله بر سینه کلوب ناره عروسی کور و یله بر سینه کلوب ناره
---	--

۱۲
 افادت
 باغون سان اولون ایلاما شاه حسن
 در این شهر کاشی که در این شهر
 در این شهر کاشی که در این شهر

در این شهر کاشی که در این شهر
 در این شهر کاشی که در این شهر
 در این شهر کاشی که در این شهر

ایستاد

ایضا در کتاب
فی جہن فی سینہ ابرار
علی خان او ملو شہید شفق
بی سولان کور غلطان جبر

۹۸
کون قباقتن فقلان سکن بادی
شس اولایه جرج یسودین
خجیب غبون ابی منام
لش اکیست نیکم اشعمر
ایبیدون و ستمکین
فاکسا رعاطقون

میں اور اس کی طرف سے

دور ایاشی کلن شایان مدین
و خودی جرات ام پوم یاره پیکر
بر غربت الکه با غرم نخه روانی
قیامت یلورم قالد و صسل
میلان عزیزین فایند ای سحر
قطر غنم دوزلوب راه ساید و میل
یکسیندن کران اولکاشه ابرار
کرک میشته دیم فوره مرد و میس

عیسا که آهوی گیتی مولد کرد و پادشاه شد
که قوز خورام دودام که خیمه بویار دارد
قوجا قلیسام بدنون قاضی ساچلاریم بویار
باشون بزمه کل بویزه بویزه بویار
ایکده ایلی باجی قارداش دویونجه بویار
عزیز باجویر غرقله دودیل سال
که مستن آرتوق داما او شمشیر بویار
عیسا که شمشیر آید فیلان جشم دوا

بوغریب اللہ زینب از غسلا اور ازو
چاقرا قردا انا العزیز اشرف
داجی کو مکملہ و چون کونہ شام و سحر

حسین دلمیه جاق برید بس و برید
که کس میاید و نالو میاید و شون رشید
نه فاسم ابن حسن ساکنه نه عم

شیر

امی حسین امی مستید ابرار ما

دوی چو مراغ شمع بی پر کار ۶

[illegible]

روزنامه جام جمعه
روزنامه جام جمعه
روزنامه جام جمعه
روزنامه جام جمعه
روزنامه جام جمعه

[illegible][illegible]

بیاوردی که از آنجا که می آید
معی نامش را در کتابت آورده اند
و چون اول فریب بود و خرد او را
معنی کربس که جویند غایب او را
که در این معنی آمده است و او را
که در این معنی آمده است و او را

سین ویز بو خاک ساز اما قمران و نون
قویا بوا هیوی ایشی پیرسون کیم
آخرا یا کون سنی و لدن سانب عطش
سن ال باقی حالانده اکید دیم و رانین
بیرده و اعطش کوردم اما کلوسون
دکده و قجه کون سنین سوک کولون فرار
برایسی قمار اوسته یقین دند اولوب کپا
پرور و کار درده میشون بو کولک کول
ایا قمار الوسن بو قدر اوج او و سینه
هریر کون دباری سنی مرتضی علی
باشدن ایا قه دین بو ایتقان کچن

استیم سوبانها و آن جنابان را که
همیشه ستمین کلو را فغان از آن
بودم تو که ابی حال پیش از آن ای عزیز
جوشه کلو روی در سبزه افغانی ای عزیز
یا تشنه لب می چوله چو چوبی لب ای عزیز
چو صد حرارتی بودیا آن ای عزیز
اول پارو مار سپینه سوزان ای عزیز
نه نافه و نه خواسترا یون ای عزیز
اولش و لوک و لوک تن میرا یون ای عزیز
دار سینه و بوی باطن می لایون ای عزیز
حیران باخار او کس مستان ای عزیز

اسالمو قج ياد پر مهي و افلا ربوون
جان و مرا تون و شام غربا تون ايعربا

ایضاً

پس چون جان کلویو به عالمه شکیبایی کون قیام کرد
 قالماسه کرد به عالمه کلماتدن مراد

امیر و جوان پهلوی محبتی همان کسید
سری اندور که بر نظر لایه با خان کسید

[illegible]

پرسیم بقدر اوله کلن خواب غفلت	عاجل کرب کوفه کج بیدار اولان
-------------------------------	------------------------------

ایضا

دور بر نظر قیل عترت اهلاره	کفار الیسنه تندیله زماره
روح یاتیمان دیا کجده کوفه دو	بومخت مصیبت قیل چاهه
حشر حبه انداقه دوده دورا عیبر کن	اولسه دوتار عزا کینور قاره
و غلوت و لو یی یی یی یی یی یی یی	ایست سیر بادتم خار دیا
ماست قوزا کر بلا چولنه بر جیل نظر	طوی باشلوب سن جوانلاره
کویا علی کسیرینه طوی نباسی وار	داماد اولاپو آید او مپار
سید کسر قباسی زینب کفن کسیر	از لو کینه شالو قاره
بیلر نه وار و آید اگر مطبلوم کر	ایله ناکر کوزا شی رزاره

پرسیم قاپور کور کچه یی یی یی
 زمت کوز بداح بوکنه کاره

تکلف جو پسرین دون بشیر کلر	اولدوم سیرم منم پرور
بارب میمزه چاره قیلوم من کلک ده	روح آید یوق رمانه بیز مشک
باغ کور یی یی یی یی یی یی یی	بیلر شمشیر قالیبه جان حشر

Handwritten text at the bottom of the page, likely a continuation of the poem or a commentary.

Extensive handwritten marginalia on the right side of the page, written diagonally.

پیش

سن پوزیگا ابرو اول من و نورم
 مویں سیکور دوم اول سفر شامہ بیگم
 پوزیگا ابرو اول من و نورم
 مویں سیکور دوم اول سفر شامہ بیگم

[illegible]

۱۰۵
ایمان بالین بنی شام
غسل انکار و فتنه
مردود و نیکو
ازین اویاه
بجس و نسبه
فصل حوکه

اول این سخن است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

هستنی کلین باشد ان چو بار دوشی	بر لحظه کوزیاستی قور و از سنجبار اولی
شمری شرم با نجه خوشالار ایاقه دور	یولاردانازی می حکیم نیمه دار اولی
سج دینده دشمن المیوب نو عروس پا	پر شرم بوشری یازما قلم سرم سار اولی

پیش واقعه زبان حال جناب اتم بیلا

جانم که خوب سنون لیمی جان شود
 کشته یوزون و دیو پنجه کوردم آخر لعلی
 مین از لاله جفا چکوبان سکرال و کج
 زلفون میننی تو یا شمش کدن آیر لاله
 آتش مشم بو کلشن صلونه صبح شام
 تحلیل آید و بدم و دهم و پویا چشم
 چکیم ایازا از دوزن کجور باغبان
 غرقاب مرادوب صدق کجور و
 جسم ایست آن غریب در الترم غما
 کوز مزاج قباد و یسکانی و لیک
 کفایانده کوپیک قاز و شاف

اول این سخن را در محضر مجلس
که با جمعی از افاضیین و علمای
مقامات عالی مرتبت که در آن وقت
در آنجا حاضر بودند و در آن
جلسه به این مضمون گفتند که

ایمان

دیده که با خون پاک
دست خفته بر سر خاک
ببینی که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست

ببینی که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست

ببینی که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست

نظر قبل عترت طهارت یار رسول
آچو بدی دست تظلم کند که در دنیا
اولا که پرده حجب منور می باشد
یزید مجاهد باخ نه کور تا شاد
ببینی که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست

پیش و

هر جا سخن باشد که شور نگاری دار
و که گفت در کوزی باشی سیرانغ ارباب
عاشق خورشید بیانی بود در کلمه سوزان
یکمده و بر شوره دوزخ تار و تار
یا تل و کر با سحرین ترک مستی
یکشوی کل مرضی قویب الیک سفر
یسار من به عشق من سر است

اسیراید دلبه کانی فانی
حکول زنی بازار دایر سوا
نموده دشمن آرازار دایر سوا
عزیز خالو مستی چاه دایر سوا
بوی طمکین می تو تاز دایر سوا
ار لوبد مرغ کو غرق دایر سوا
بیزی کتوز دایر زنجار دایر سوا
شفا عتایت بکن کار دایر سوا

و ام فراق است دل سحرری دار
بوسه دهد که بجزایر یون آوار
ما دام او نون او داغ دل انتظار دار
ایا بوجال خطره کیمون کاغذ آوار
یا تار و تار این سحرک نون انتظار دار
بواشک شمع رسم الیه آوار دار
همه برده کیمون کیمون غم دار

ببینی که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست
که در این عالم
کدام کس را خداست

او که شکر ز عاقلی مجنون بی اختیار
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش

پیش و آفت

<p>چون بود نیاید قدم باسد دل افکنیب رقم محبت اول که یازیدی آوین سوزش آتش بهر آن پیر دل دن دو تو بان تعریف پیغمبره زهرایه عزا قویک دیر نفس از حاله تقدیر قضا او تندی چون بهر حسن قاری ایستد او قدر حکمی زلف چو عکس ابرو شده آقاره سی که تقدیر او سانس چون حسین قافه تا باشد ان یاقه بویانو حاصل باغ حیاتند کی تازه حور که کو تو نور فرد کی کو نور علی کس پر عشق خوف جزا و عصبانیت</p>	<p>اولدی غمخوارم یارو برادر نوب با فریاد باسد از ان پیر نوب کینو قی دو تو با تم مادر نوب انم اولدی بو تاملر شکر نوب اولدی پروانه شمع شمع چمن نوب کر بلا و شکر به چاره و مضطر نوب کتور و قیاره لری باغداد بهر نوب استاد قمری که یاقه او سرور نوب با عمار با شکر بهر معجز نوب بسیار و بی وفای علی اکبر نوب داردین با شکر بهر شوق بهر نوب دو تو نور فرد کی کو نور علی کس</p>
--	---

پیش و عاقل

او که شکر ز عاقلی مجنون بی اختیار
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش

او که شکر ز عاقلی مجنون بی اختیار
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش

او که شکر ز عاقلی مجنون بی اختیار
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش
دو دلی عارض مراد دل بر لبش

[illegible]

[illegible]

دورون

[illegible]

در این عهد و زمانه که در دنیا
 همه چیز را به حساب می آورند
 و در این دنیا که همه چیز را
 به حساب می آورند و در این دنیا

در این عهد و زمانه که در دنیا
 همه چیز را به حساب می آورند
 و در این دنیا که همه چیز را
 به حساب می آورند و در این دنیا

در این عهد و زمانه که در دنیا
 همه چیز را به حساب می آورند
 و در این دنیا که همه چیز را
 به حساب می آورند و در این دنیا

بیزید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید	بیزید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
--	--

بیزید و بوسید و بوسید و بوسید
 بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
 بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
 بوسید و بوسید و بوسید و بوسید

که تهره قطر بکجا اید حدن نور که بود مجلسی لاف بهشت و جنة بوقت غصه و عاشقانه و غم منم که سایه صهبان او شمع شمع سیر کوته بجز او شمع من مجبور نه جسم جانده افراون و یوب و صبور یا ناز و صالیه تنجه بوی پیر نامقدور که هم موم و موم حشره دین بکار برور خطا چونند شمع که دلا منور و منور شمع سله سین چو خنده و سون منور	بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
---	--

بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
 بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
 بوسید و بوسید و بوسید و بوسید
 بوسید و بوسید و بوسید و بوسید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, on aged paper. The text is arranged in several lines, with some characters appearing to be in a different script or dialect. The paper shows signs of wear and discoloration.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

This image shows a close-up of a page from an old manuscript. The page is heavily aged, with a yellowish-brown, mottled texture. A prominent diagonal crease or fold line runs from the top left towards the bottom right. The text is written in a dense, cursive script, likely in a historical language, using dark ink. The characters are somewhat faded and the ink is uneven, suggesting the age of the document. The overall appearance is that of a well-preserved but clearly antique piece of paper.

منی عجی زین جهان میرون لب می نور بر مقل عشقه قدمی کوزه غوغا و و خود دوطقت بحرن مرود دور بودید سند آمینه و حین اولی ناز خسرو و خاوی ر میزد کیمیا دان کند بر تپه هزاره	که میروند از جنت و گردن خایه خیار که هکس خلقی بر رخ مهر کانه خیار که نیز حکیمون من لاله بر بهانه خیار غافل سوزد و رویوم نیر زمتا با خیار چین اردو میسودن بر لب آخیر خیار
روا دور چشم و لعل کرمی طبع و دل دینی آلب الین و بید تالانه خیار	
دلوب سیر فرزون چشم زار اغلا بچه کو فزاید بک ناله و افغان فکر را میسنه شوک قایم لاس عبیه یک سولوب عشقونه آه ناله	چسک بود کوشه جبرنده انتظار اغلا شریک دید اولو چشم روزگار اغلا وقت خنده دو بودیده خمار اغلا خران کوزه دین بر نوهار اغلا
حبیب و بدیعت قیسم ال پریم مریض از چکر دست امار اغلا	
نیک اندوختن من جوانه غافلان درون با سیم آلود بر پیش جان چشمه و برق سانی و شمع	پساله وینه سا که دو شمش و دن مهر این خرا و لوب حله که مقابل دن آشمنش شیخ ادم فاضل دن

A close-up of a manuscript page showing dense, handwritten text in a cursive script, likely Arabic or Persian, with some red ink used for headings or initials.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سرت قلوب با لود می در بر است بر روی کتب و لقا در وقت حیات راه وصال باز از روز شرویت بهر عتاب و آن آینه خسته تا لود گرا نیکه او خیر بود آن حسنه و چون عاشق شمع می شود آتش در سب وصف نموده به شکل زین برق تاب باز آب خضر در اوراق دریا رو به بین جهان در سده کار حسن	بیزدن ز تو رفت یکی از یار است از تو که خاک بود و نور آفتاب فرازدان شاد بود و سیه وین افتاب در پای تو در و بر شکر آب چو کمره آن کشته و خجسته تو یار با خانه در کوچه شاد باز مشتاق و که در وقت شاد از دو قطره سیه که در آب خورشید حسنه و دیر نهر قناب
--	---

بیتها غیر الله بود و آن چه
کرمه کفری اید و کسرت قناب

آوردم قریب شون عالمه را از لود عل ای بارید و لماره باخ کو زون جیون تا آمد شمع آید آن ام او د لود در نفس بهر طیب وصال و لود شفا دشت اندر او سیه و که لطف این سیه است و آن را لود	که گویند آن سیه بر خطه یار یار است کس از آن ای سعاد و که در لود بخلق شمع و دین شمع است ای بود و شمع و سیه و لود که لطف این سیه است و آن را لود
--	--

که از آن سیه است و آن را لود
که از آن سیه است و آن را لود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

دو نیم در دو نیمه ای چو دایره دایره	دو نیم در دو نیمه ای چو دایره دایره
ببین و خنجر مرگانه قصه جانور	ببین و خنجر مرگانه قصه جانور
سیر غم زنی بو که کمرین خربسید	سیر غم زنی بو که کمرین خربسید
ولند قبر او می شهردن کنایه و توبین	ولند قبر او می شهردن کنایه و توبین
کلبه بدین یا توفی و بود و ابدین	کلبه بدین یا توفی و بود و ابدین
سنگی کوشه عمده در بر حلقه ماه	سنگی کوشه عمده در بر حلقه ماه
نقد و سلف زلف تا باریم و	نقد و سلف زلف تا باریم و
در عشرت یزدان ای جبار ایا علی	در عشرت یزدان ای جبار ایا علی
بجاریا تو شمع سر زده کفنا ایا علی	بجاریا تو شمع سر زده کفنا ایا علی
باشید حلقه حلقه شمع ایا علی	باشید حلقه حلقه شمع ایا علی
نفسه ایم کج طوطی قلوب مستحیا ایا علی	نفسه ایم کج طوطی قلوب مستحیا ایا علی
که بر تری قراینه لظن من ایا علی	که بر تری قراینه لظن من ایا علی
اگر قتل مشکل حب کرد ایا علی	اگر قتل مشکل حب کرد ایا علی
قالب زبک بخت نام دلد و پرسم محمد میر	قالب زبک بخت نام دلد و پرسم محمد میر
مشکل کشت ابر قلعی چون ایا علی	مشکل کشت ابر قلعی چون ایا علی
بدرم شمع جمالون کورن اولما	بدرم شمع جمالون کورن اولما
القدری شاه دی بونری سلین اولما	القدری شاه دی بونری سلین اولما

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, on aged paper. The text is written in a single column, flowing from right to left. The ink is dark, and the paper shows signs of wear and discoloration.

حضرت امام ابوالمحسن محمد باقر علیه السلام در بیست و هفتمین روز از بیست و هشت روز

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, on aged paper. The text is partially obscured by a diagonal line and a small mark at the bottom right.

کتابخانه آیت الله العظمی

11 3

ستان البرقعین

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, written in a cursive style on aged paper.

منه

اوزون ایمنی سیداه او دینیه اوردون
تکلیف مری سیداه او دینیه اوردون

منی قوی بودند آن رتوق ساله از راه بلخون
 ساوخته را چه بر آید و بختیارم این
 اولورم بود و نندن نایدم علاج ایران بود
 سیدم که در آن ملک فکری قصد نود
 من از آن لود و دیدیم سنده جان تو بر کوه
 اقتدار و زلف اندان ایسم که تایت زود
 بخم من که دل سیر و زود بود هر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

هـ چکس مشکده قمار کس با نیکو چکس
غلامان و با غلو فال با نیکو چکس
چکس و با نیکو چکس و با نیکو چکس
چکس و با نیکو چکس و با نیکو چکس

[illegible]

119
 قسودت المندوب
 قسودت المندوب
 قسودت المندوب

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page, showing dense cursive writing.

سرساز منون جل ایله بوسکالی مولا	هسای مشکده قاندا چاقو زاده
معبد عشقه آرقا لای چسایه	نولیان چاقو و من بوسکالی مولا
مینو پرسی کرتوسه قاپوزمان حبیب	
کنه عجز لای کلوتیتم مراده سنی	
دیده و شوبی نردن بوز شکر	دور عری سوز بودی ایدو یایو شکر
اگر اوزان چلیس پای برود کج باختام	اوزان ایسه منم بونیه ویدون خیر
کوز نردن قاشی جلد اولوریا حون	کوتان چکلدی سولک ولفله به
دولاندیراندا کوزین عالمی ایدر شکر	تا پوب باده عقیله تربیت روسم
بلای عشقی قیوان ششم بهر نقدیه	عجب دکل منه یار اولسه میرحیانه
قدم تو یاید بو حیانه دیدیم یاپور	بهیمه میسکه عشقی بیا کور دوم
اودور بوسا مرصه باده بلیکرم مذویر	تویوبدی یغنی بر شوخ است بر کرد
اورام یلف ده من کسکور دیو کجیم	
لر شام محبت دی بارک نردن	کرمند و ال پکوه اول صرعه نردن
رور و فرق ایله خاکسار اوسا	قصا صحرای الام کجیم و سکران
سولوب کول قوشم قاشان کیده	نخست کطمت زلفند خوف صحران
سرساز قیوان ششم کرم شکر	له رعد ایدوب کور خومه حول محشر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا كنا نعلمون
ان هذا هو الصراط المستقيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا كنا نعلمون
ان هذا هو الصراط المستقيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
الذي كان من قبله
والذي كان بعده
والذي كان في بينهم
والذي كان على رؤسهم
والذي كان في قلوبهم
والذي كان في أيديهم
والذي كان في أرجلهم
والذي كان في أقدامهم
والذي كان في أعينهم
والذي كان في آذانهم
والذي كان في أنفهم
والذي كان في أفواههم
والذي كان في أجسامهم
والذي كان في أرواحهم
والذي كان في أمثالهم
والذي كان في أمثاليهم
والذي كان في أمثالكهم
والذي كان في أمثالكم
والذي كان في أمثاليكم
والذي كان في أمثالكم

[illegible]

دیده لر که دار یالاندور ایله مه جمال بهر بت شوخ شکریه با او پنج ساله بهر سجده من دیوم که طوطی ایله خوشمقال بهر ایله او بهرینه اوشانه ارمشال بهر	ایله کاشنه و او کل صنم و صاله بهر بو حبسانه چوخ دولانیم بهریشان بهی بهر تحلیله ایله بلیب کاشن اولایورمشال ایله بلیب شوخ بهرینه
کوره سن ظریفلو قد اولمشال کوره سن ظریفلو قد اولمشال	کوره سن ظریفلو قد اولمشال کوره سن ظریفلو قد اولمشال
اوز اوزین بویا سون طوطی سیاده کلیم که منم سایه مشتاق اولماختیم که آلب کو کلوم ایله دخیله طمینه مقیم ختر قراند و اوزون عاتقی چون قریمیم ارخدا و نیا پوب تربیت اتم قدیم	منم مطلوب کل و عده جنات سیم والدالاندور منی اوز سایه زلفوزده اتم منم او فرموده اوزم بلیم اوقات کزلن قدرت انختریده حلقه ندین و سنون نات صحت معشوقه دیر و دور سنه
پیشکوی محبت و بو عمر اولدی تمام عشق نرنه خطا کوریم اتمه سلیم	پیشکوی محبت و بو عمر اولدی تمام عشق نرنه خطا کوریم اتمه سلیم
نیم جالو یاشیم و بهرین نوروزان کوروم مرا می ندویه چاکمزال بو غمخادان یالاندی منجه بلا چکیده ایله بهرستان	منم سبله کلرب کج کچد اراون بو عشق شوق و کل سپندیرم و سون دوزان دیار عشقه مشهور شوق و لوب مخزون

اصلاح مردم
اینها هم چون فرستادن ملوک بنیان
سازان را می نمودند بنیادین
که در این کارها بود و بدو با پسر جهانم
سلطان جهان

هیسد وارم بدین راستی چای شدم مخصوص

<p>شیخ افندمن دوشون ساری قالدیم نهرا قادر السدن عجب خوف استبدون هرزبان دیدمون یاشی توکنش شدمی قان اغلا قود</p>	<p>یازق اولدیم رمرقه و صلی سیکپا سیر قود شادلق پناه سیم سنده صهار سیر قود ملک سیم و کرمین آب مصفا سیر قود</p>
<p>پر غمون سنسن ازل کوندن این کجمن سیاه باغ جستن چخار دود و شیر باد کیر قود</p>	
<p>کوزدن قداسیم ایسانی سعادت کتوروی آخره قوره جبریل خیال بویش کون عیسی صرفایتیم آه زایل الیده واریوخی باد فایه ویردی قضا سکن درمی عاجز کوس پوسر لوق کچوب بد غازیه و طوق قمر مولا نا سراج قارین چورکی استر ولوت این بومرغ طبعی شاه ساکوبه حوصلا کومور چوالی ایاق بنده خاندن حکیم قول کوسوش توکنوش سیر سیر سیر دکل لطیفه دروش پر غم منظر</p>	<p>که در محبت مولا بدو پیاله چند حدیث مانده میر از برای حاجت دی نشد دلم از کام و نیوی خورسند ولی بهر دو جفت لعل میکشاید چن کفر کرب انیت نزد لبت ترحمی که مرا قطع شد صدای لبند که شانه شاخه شوات از دو پهلو بند که نیت حالت تقریر بر خدا رسد ر دست چای خطای که معنی چاکریت که در تحریف هر کس دمی بود پیوند بود بر او دین از شنیدش خورسند</p>

خاتمه الکتاب

اما العبد العاصی بن العابدین در شهر سعور در سنه اوله



الكتاب بعون
ملكوت الله الو

حسب الفريش
جناب سلاطه الاطياب والابجاء
مشهد مير صادق آقا ابن مرحوم
سليمان دات حامير خلدان آقا
كتاب بفروش

للحق احشرون
مع جدارة آيين
الظاهر



تاج الملوک
جلال الدین محمد
بن تیمور



تاج الملوک



جلال الدین محمد



جلال الدین محمد

